



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



کتابخانه

دکتر محمد حبیبانی تونی

تربیب، مدرس، مدیری، مشاور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه نجات

نویسنده:

محمد تیجانی تونسسی

ناشر چاپی:

حبیب

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
راه نجات	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۹
فهرست مطالب	۱۳
پیشگفتار	۱۶
اشاره	۱۶
۱ - درباره کتاب	۱۶
اشاره	۱۶
و اما این کتاب	۱۹
۲ - درباره ی نویسنده	۲۳
فرازهایی از کتاب «آنگاه هدایت شدم»	۴۴
الف: علت شیعه شدن	۴۴
اشاره	۴۴
۱ - نصّ بر خلافت	۴۴
۲ - نزاع فاطمه و ابو بکر	۴۸
۳ - علی سزاوارتر به پیروی است	۵۲
۴ - روایت های وارده درباره علی، پیروی از او را واجب دانسته	۵۹
اشاره	۵۹
الف - حدیث «انا مدینه العلم و علیّ بابها»	۵۹
ب - حدیث «یا علی انت متّی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبیّ بعدی»	۶۲
ج - حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من	۶۲
د - حدیث «علیّ متّی و انا من علیّ، و لا یؤدّی عتّی الا أنا و علی»	۶۳
ه - حدیث دار، در روز انذار:	۶۵

۶۷	ب: دعوت از دوستان برای بحث
۶۷	استبصار سه نفر از دوستانم
۶۹	اعلام استبصار
۷۳	راهنمایی حق
۸۴	فرازهایی از کتاب «اهل بیت کلید مشکل‌ها»
۸۴	الف: گفتگو با یکی از علمای وهابیت
۹۴	ب: «آنگاه هدایت شدم» در دادگاه
۱۰۷	مقدمه
۱۱۹	فصل اول: فراخوان مردم به دین اسلام
۱۱۹	اشاره
۱۲۱	۱ - وضعیت مسلمانان در جهان امروز
۱۲۴	۲ - تنها راه نجات امت اسلامی
۱۲۵	۳ - دعوت مردم به اسلام در آمریکا
۱۳۱	فصل دوم: تربیت کودکان مسئولیتی بر عهده ی پدران و مادران
۱۳۷	فصل سوم: یهودیت، مسیحیت و اسلام
۱۴۷	فصل چهارم: اسلام، تنها دین، در نزد خدا
۱۶۳	فصل پنجم: راه های سه گانه ی دعوت به دین خدا
۱۶۳	اشاره
۱۶۵	راه نخست
۱۶۵	راه دوم
۱۶۶	راه سوم
۱۶۷	راه اول برای دعوت: با بی دینان و انکارکنندگان وجود خداوند متعال
۱۷۳	راه دوم برای دعوت: با یهودیان و مسیحیان
۱۸۲	راه سوم برای دعوت: بازگشت همه ی مذاهب به یک اصل
۱۹۹	فصل ششم: هجرت و تأثیر آن در جامعه
۲۰۹	فصل هفتم: گرفتاری ها و مشکلات امت اسلام

۲۲۱	فصل هشتم: درمان های شفابخش
۲۲۱	اشاره
۲۲۸	نسخه ی اول: دوستی
۲۳۴	نسخه ی دوم درمان: بیزاری
۲۴۰	پیوستی بر بیزاری
۲۴۱	نسخه ی سوم درمان: راستی در گفتار و اخلاص در کردار
۲۴۷	نسخه ی چهارم درمان: حکمت و پند نیکو
۲۵۳	نسخه ی پنجم درمان: رها کردن رگ و ریشه و تعصب
۲۶۲	نسخه ی ششم درمان: چنگ زدن به اخلاق پسندیده و رها کردن
۲۷۸	نسخه ی هفتم درمان: اهمیت خانواده و حفظ آن
۲۸۸	نسخه ی هشتم درمان: دوری از زشتی ها
۳۰۰	نسخه ی نهم درمان: احترام به نظم و انضباط
۳۰۷	نسخه ی دهم درمان: تلاش برای وحدت اسلامی
۳۲۴	خاتمه
۳۲۶	درباره مرکز

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

Samawi, Muhammad al-Tijani

عنوان و نام پدیدآور: راه نجات / محمد تیجانی تونسسی؛ مترجم مرتضی رحیمی نژاد.

مشخصات نشر: قم: حیب، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۱۵ص.

شابک: ۳۷۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۱۹-۵۳-۶؛ ۳۷۰۰۰ ریال (چاپ اول)

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۹.

یادداشت: چاپ دوم.

موضوع: قرآن -- تبلیغات

موضوع: Qur'an -- Propaganda

موضوع: اسلام -- تبلیغات

موضوع: Islam -- Missions

شناسه افزوده: رحیمی نژاد، مرتضی، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۰۴/ت ۲س ۴۱ ۸۳۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۷۰۶۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

راه نجات

محمد تیجانی تونسسی

مترجم مرتضی رحیمی نژاد

ص: ۴

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

۱ - درباره کتاب ۷

۲ - درباره نویسنده ۱۴

مقدمه ۹۷

فصل اول

فراخوان مردم به دین اسلام ۱۰۹

۱ - وضعیت مسلمانان در جهان امروز ۱۱۱

۲ - تنها راه نجات امت اسلامی ۱۱۴

۳ - دعوت مردم به اسلام در آمریکا ۱۱۵

فصل دوم

تربیت کودکان مسئولیتی بر عهده ی پدران و مادران ۱۲۱

فصل سوم

یهودیت، مسیحیت و اسلام ۱۲۷

فصل چهارم

اسلام، تنها دین، در نزد خدا ۱۳۷

فصل پنجم

راه های سه گانه ی دعوت به دین خدا ۱۵۳

ص: ۵

راه نخست ۱۵۵

راه دوم ۱۵۵

راه سوم ۱۵۶

راه اول برای دعوت: با بی دینان و انکارکنندگان وجود خداوند متعال ۱۵۷

راه دوم برای دعوت: با یهودیان و مسیحیان ۱۶۳

راه سوم برای دعوت: بازگشت همه ی مذاهب به یک اصل ۱۷۲

فصل ششم

هجرت و تأثیر آن در جامعه ۱۸۹

فصل هفتم

گرفتاری ها و مشکلات امت اسلام ۱۹۹

فصل هشتم

درمان های شفابخش ۲۱۱

نسخه ی اول: دوستی ۲۱۸

نسخه ی دوم درمان: بیزاری ۲۲۴

پیوستی بر بیزاری ۲۳۰

نسخه ی سوم درمان: راستی در گفتار و اخلاص در کردار ۲۳۱

نسخه ی چهارم درمان: حکمت و پند نیکو ۲۳۷

نسخه ی پنجم درمان: رها کردن رگ و ریشه و تعصب ۲۴۳

نسخه ی ششم درمان: چنگ زدن به اخلاق پسندیده و رها کردن فتوهای نادر.. ۲۵۲

نسخه ی هفتم درمان: اهمیت خانواده و حفظ آن ۲۶۸

نسخه ی هشتم درمان: دوری از زشتی ها ۲۷۸

نسخه ی نهم درمان: احترام به نظم و انضباط ۲۹۰

نسخه ی دهم درمان: تلاش برای وحدت اسلامی ۲۹۷

خاتمه ۳۱۴

ص: ۶

پیشگفتار

اشاره

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ؛ (۱) و باید که از میان شما گروهی به نیکی دعوت نمایند.

۱- درباره کتاب

اشاره

گویی سخن گفتن از دردها، نابسامانی‌ها و گرفتاری‌های ما مسلمانان و از آن پس بیان راه‌های برون رفت از آن مشکلات، پایانی ندارد. گزافه نیست اگر بگوییم صدها سال است همه‌ی ما در برابر این پرسش بزرگ قرار گرفته ایم که چرا وضعیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی ما مسلمانان امروز در مقایسه با وضعیت مسلمانان در صدر اسلام، که در اوج عزت قرار داشتند و می‌رفتند تا با سلاح علم و عمل بر تمامی دنیای آن روزگاران حکومت برانند، این چنین خوار و ذلیل شده است؟ و به عبارت دیگر چه چیز یا چیزهایی سبب شد تا مسلمانان به تدریج از اوج عزت به فرود ذلت تغییر یابند؟

دغدغه‌ی بیش‌تر اندیشمندان اسلامی، آنان که آگاهی و شناخت بیش‌تری از

ص: ۷

تعالیم بلند اسلام دارند، در سرتاسر دنیای اسلام بویژه در ایران، مصر، سوریه، عراق و ترکیه پاسخ به این پرسش بزرگ بوده است.

دغدغه‌ی پاسخ به این پرسش و ارائه راه حل‌هایی برای به دست آوردن مجدد آن عزت از دست رفته، انگیزه‌ای شد تا گروهی هرچند اندک از اندیشمندان مسلمان به پا خیزند و براساس کتاب الهی قرآن مجید و روش و سنت پیامبر اسلام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم، و با حکمت و موعظه‌ای نیکو مردم را دعوت به شناخت اسلام و عمل به تعالیم بلند آن بنمایند، آنچه را که نمی‌دانند به آنان بیاموزند و آنچه را که از یاد برده‌اند، به یادشان آورند. با آیات قرآنی و روشهای عملی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان راستین صدر اسلام دریچه‌ی تازه‌ای را در پیش دیدگان‌شان بگشایند.

برای این کار، گروهی از آنان به سراسر جهان اسلام سفر کردند، عده‌ی دیگر دست به قلم برده و کتاب نوشتند، و برخی هم در بالای منابر به موعظه پرداختند، امّا نقطه‌ی مشترک همه‌ی آنان دعوت به شناخت اسلام صحیح و عمل به تعالیم آن و فراخواندن به دوری از بدعت‌ها، کج روی‌ها و گمراهی‌هاست.

و بی‌تردید کسی که دیگران را به کاری فرامی‌خواند، باید خود ابتدا شروع‌کننده‌ی آن باشد آن کس که مردم را به آگاهی از اسلام حقیقی و عاری از بدعت‌ها و انحراف‌ها دعوت می‌کند، ابتدا باید خود از اسلام حقیقی و ناب و خالص از ناخالصی‌ها آگاهی کامل داشته باشد و در عمل به آن پایبند باشد، زیرا در غیر این صورت دیگران را گمراه کرده است، و نه تنها گرهی از مسلمانان را باز نکرده، بلکه مشکلی به مشکلات آنان هم افزوده است. کم‌نبوده‌اند کسانی که خود را دانشمند اسلام می‌پنداشته‌اند، ولی با ایجاد بدعت‌ها و برداشت‌های انحرافی از اسلام، هم خود را گمراه کردند و هم دیگران را به بیراهه کشاندند. و جالب است که بدانیم هم اینان، برداشت و شناخت خود از اسلام را برداشت درست، حقیقی و واقعی به حساب می‌آوردند.

یکی از گرفتاری های ما مسلمانان، همین مسأله است که عدّه ای به نام عالم و ملا، فکرهای غلطی را به اسلام اضافه کردند، و کارهای اشتباهی را وارد دین کردند، و همه را به اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خورد مسلمانان دادند تا در این میان آنچه پنهان می ماند، اسلام حقیقی باشد.

پس دعوت کننده به دین می بایست خود از حقیقت اسلام - که به وسیله ی پیامبر بزرگ آن محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای راستین او ارائه شده است - به درستی آگاه باشد، خود را از بدعت ها و تعصب های جاهلی و انحرافات فکری برهاند، تا به حقیقت اسلام، از طریق عقل و نقل صحیح برسد و سپس به آن عمل نماید و آن گاه دیگران را به آن دعوت کند.

در این صورت است که با مشکلات و دردهای مسلمانان هم آشنا می شود، مشکلات را مورد مطالعه و بررسی و تحلیل علمی و تاریخی قرار می دهد و برای آنها از متن همان اسلامی که اینک آن را به درستی شناخته است، راه حل هایی را می یابد که تاکنون برای عدّه ی زیادی از مسلمانان مخفی بوده است.

نویسنده ی این کتاب، یکی از همین کسانی است که ابتدا تلاش نموده، خود به فهم و درک درست و واقعی از اسلام دست یابد. دکتر محمد تیجانی که در صفحات بعد با زندگی و اندیشه اش بیش تر آشنا خواهیم شد، از آن دسته اندیشمندان مسلمانی است که از یک اسلام تقلیدی و کورکورانه دست برداشت و فکر خود را از اندیشه های باطل آزاد کرد. اندیشه هایش را بار دیگر بررسی کرد، آن را به بوته ی نقد گذاشت، در خود تردیدی جدی ایجاد کرد، و به قرآن و سیره ی علمی و عملی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتی عالمانه داشت، قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را این بار نه فقط در کتاب هایی که از قبل برای او آماده کرده بودند، مورد بررسی قرار داد، بلکه جسورانه خود را با اندیشه ها و کتاب های دیگران آشنا نمود، مطالعه کرد و از آن پس به حقیقت اسلام دست یافت. او دیگر خود را

مسلمان حقیقی می دانست و لازم بود تا دیگران را هم به این اسلام آشنا سازد پس کتاب ها نوشت، سخنرانی ها کرد و در بیش تر همایش های اسلامی سراسر جهان شرکت نمود تا آنچه که خود بدان دست یافته است و سال های زیادی از آن غافل مانده بود برای دیگران توضیح دهد و آنان را از حقیقتی که اینک برای خودش روشن شده بود آگاه سازد.

وی با الهام از انقلاب اسلامی ایران و رهبر فرزانه ی آن، امام خمینی (ره)، فکر و دل خود را از بند اندیشه ها و روش های باطل و غلطی که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نام سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد دین اسلام کردند، آزاد نمود و خود را به شرف مسلمان حقیقی و پیرو راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردانید و پس از آن، آنچه از رهگذر تحقیق و بررسی عالمانه در منابع تاریخی اسلام، بدان دست یافته بود را در قالب کتاب هایی برای ارشاد و راهنمایی دیگر مسلمانانی که تا قبل از این همچون خود او فکر می کردند منتشر ساخت.

کتاب هایی همچون «آنگاه هدایت شدم»، «همراه با راستگویان»، «اهل سنت واقعی»، «از آگاهان پرسید»، «اهل بیت کلید مشکل ها» تنها در ایران بارها و بارها توسط بنیاد معارف اسلامی در قم ترجمه و چاپ شده است.

و اما این کتاب

وی برای پیشبرد اهداف خویش، یعنی آگاه ساختن دیگر مسلمانان از آنچه خود بدان دست یافته بود، مدتی به آمریکا سفر کرد و در یکی از ایالت های آن کشور و در مرکزی با نام «دار الحکمه الاسلامیه» شروع به فعالیت تبلیغی و دعوت مردم به دین اسلام راستین نمود.

او در آنجا رفتار مسلمانان آمریکایی را نسبت به خودشان و نسبت به غیر مسلمانان مشاهده نمود، وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مهاجران

مسلمانی که از کشورهای مختلف اسلامی به آمریکا مهاجرت کرده بودند را از نزدیک بررسی کرد و با اقوام و گروه های متعدد اسلامی و حتی غیر اسلامی به گفتگو پرداخت، با خانواده های مهاجر و فرزندان آنان ارتباطی عمیق ایجاد نمود و از اوضاع فرهنگی و اقتصادی آنان آگاهی کامل پیدا کرد. برای او سیاه پوست یا سفیدپوست تفاوتی نداشت و هر کس را از هر قوم و قبیله ای و با هر رنگ پوستی به اسلام دعوت می کرد.

وی گرفتاری ها و دردهایی که گریبانگیر مسلمانان مهاجر در آمریکا شده بود را از نزدیک لمس نمود، و در پی حل آن ها برآمد. او می خواست بداند چرا مسلمانانی که به کشورهای غیر مسلمان هجرت کرده اند، دچار این مشکلات شده اند و تا این مقدار پیشینه ی دینی و فرهنگی خود را به فراموشی سپرده اند؟ چرا در میان خود با فرهنگ اسلامی رفتار نمی کنند؟ و چرا با غیر مسلمانان رفتاری غیر اسلامی دارند؟ چرا آنان سفارش های قرآن و رسول خدا را انجام نمی دهند؟ چرا فرزندان خود را با تعالیم اسلامی آشنا نمی سازند؟ چرا مسلمانان مرتکب گناهی می شوند که در اسلام به روشنی حرام دانسته شده است؟ و چرا کسانی با نام تبلیغ کننده ی دین، خود در عمل به اسلام پایبند نیستند؟ چرا در میان مسلمانان اتحادی دیده نمی شود و برعکس پراکندگی و چنددستگی وجود دارد؟ او حالا دیگر به همه ی دردها و نابسامانی ها، پی برده بود و می بایست به عنوان یک دعوت کننده ی به اسلام، در جستجوی علت و سبب اصلی همه ی آن دردها باشد و پس از بررسی و تحلیل عمیق علمی به این حقیقت دست یافت که سبب اصلی، این است که مسلمانان، دین اسلام را به درستی نشناخته اند و نمی خواهند خود را از قیدوبند افکار گمراه کننده و تعصبات جاهلانه که مانع از شناخت درست اسلام است، رها سازند. پس لازم است تا مسلمانان مهاجر را و یا بهتر بگوییم همه ی مسلمانان؛ چه مهاجران و چه غیر مهاجران را به شناخت صحیح

پس همت گمارد، با ایجاد مجالس وعظ و خطابه یک بار دیگر اصول اساسی اسلام، بویژه اصل امامت را برای مردم توضیح داد، و همه را به بازنگری اندیشه های خود درباره ی این اصول فراخواند و با استفاده از آیات متعدد قرآنی به همگان این حقیقت را فهماند که تنها دین پذیرفته شده در نزد خدا اسلام است و بس. یهودیت و مسیحیت در حال حاضر ساخته ی دست بشر است، تمام انبیاء مردم را به دین اسلام دعوت کرده اند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تمام کنندگان آن و نگهبان آن از انحرافات و بدعت هاست و تنها این دین است که تا روزگار قیامت پابرجا خواهد ماند.

او برای اینکه به این هدف خود برسد، ابتدا با انکارکنندگان اصل وجود خدا به مناظره برخاسته، و با استفاده از آیات الهی آنان را معتقد به خدای یگانه و یکتا نموده است، و پس از آن با یاری گرفتن از آیات قرآن مجید به اهل کتاب یادآوری نموده که موسی و عیسی علیهما السلام نیز مردم را به اسلام فراخوانده اند و در ایستگاه سوم، همه ی مسلمانان را بر محور یک اصل دعوت نموده است.

در مرحله ی بعد، مفهوم صحیح هجرت و هدف از آن را به مهاجران مسلمان شناسانده است و دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان همراه با ایشان، به مسأله ی هجرت را با استفاده از روایات تشریح نموده است.

و در پایان برای دردهای مسلمانان چاره جویی کرده و برای درمان آن ها نسخه هایی آماده نموده است. شاید بتوان گفت وی تا حد زیادی در این کتاب از عهده ی آنچه گفته شد برآمده است.

کتابی که اکنون پیش روی شماست، حاصل تلاش و زحمات دکتر تیجانی در راه دعوت مردم به شناخت حقیقت اسلام است وی پس از بیان حقیقت دین اسلام و پس از گفتار پیرامون دردهای مسلمانان مهاجر، با استفاده از آیات قرآنی و سنت

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اوصیای راستین ایشان، مبادرت به بیان درمان آن ها نموده است.

نویسنده برای حل مشکلات ده راه حل ارائه می دهند که هر کدام در جای خود مهم و قابل بررسی است. دوستی با اولیای خدا و اوصیای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بیزاری جستن از دشمنان ایشان، راستی در گفتار و اخلاص در کردار رها، نمودن تعصب جاهلاننه، دوری از گناه و فواحش و احترام به نظم و انضباط و بالاخره تلاش برای ایجاد اتحاد و وحدت میان مسلمانان، از جمله مهم ترین درمان ها برای دردهای مسلمانان است که نویسنده به خوبی در این کتاب توضیح داده اند. لازم است تا توجه خوانندگان گرامی به یک نکته ی مهم و اساسی جلب شود. نویسنده در متن کتاب، خواننده را به نقد و بررسی دیدگاه و رأی خود در موضوع کتاب دعوت می کند و می گوید: «این بحث در مقابل هر نقدکننده و بحث کننده ای باز است و قابلیت نقد و تغییر را دارد. زیرا ما مدعی عصمت برای خود نیستیم و همچون دیگران در برابر هر اشتباه و خطای احتمالی که از ویژگی های انسان است خاضع و سر سپرده ایم.»

این روحیه ی نقدپذیری و سینه ی فراخ نویسنده، ما را تشویق و ترغیب نمود تا برخی از دیدگاه های ایشان را مورد دقت و توجه بیش تری قرار دهیم و آن ها را با قرآن کریم و روایات بسنجیم، ازاین رو با احترام به آراء و نظرات نویسنده ی محترم، ناچار شدیم دیدگاه های ایشان پیرامون بعضی از مسائل را توضیح بیش تری دهیم که آن ها را در پاورقی کتاب آورده ایم. اطمینان داریم این کار، نویسنده را ناراحت نمی کند و باعث آزرده خاطری ایشان نمی شود، بلکه برعکس به هدف ایشان که همانا شناخت هرچه بیش تر و هرچه بهتر اسلام است کمک می کند. یقین داریم خود ایشان نیز اگر بار دیگر همین مسائل را مورد بررسی قرآنی و حدیثی قرار دهند، دیدگاهشان را نسبت به آن مسائل تعدیل خواهند نمود.

پس لازم است انسان مسلمان در هر امری با دید باز و شرح صدر برخورد نماید و از اینکه با مشاهده ی کوچک ترین اشتباه و انحرافی که از دیگران می بیند، او را به انواع اتهام ها، متهم نماید دست بردارد، بلکه برعکس با رشد و تقویت شناخت خود از اسلام، آن ها را به این دین پاک و آسان گیر جلب و جذب نماید. این شکل از برخورد، همان مکارم اخلاقی است که پیامبر برای کامل کردن آن به رسالت مبعوث شد، ما چاره ای نداریم جز آنکه مردم را با اسلام به اسلام دعوت نماییم.

۲- درباره ی نویسنده

سال ۱۹۳۶ میلادی، قفصه این شهر زیبا در جنوب کشور تونس، گریه ی تولد کودکی را می شنود که بر او نام محمد گذاشتند، شاید در آینده ای نه چندان دور به پیروی پیامبرش محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کننده ی مردم به سمت هدایت و نور اسلام باشد.

محیط دینی خانواده، او را با قرآن، مسجد و نماز و دیگر آداب اسلامی در همان سنین کودکی آشنا نمود. خودش در کتاب مشهورش «آنگاه هدایت شدم» می نویسد: «هنوز از یاد نبرده ام روزی را که پدرم مرا با خود به مسجد محل برد که در ماه رمضان نماز «تراویح» در آنجا برگزار می شد. من آن روز ده سال بیش نداشتم که او مرا به نماز گزاران معرفی کرد و آنان به من خوش آمد گفتند.

از مدت ها قبل می دانستم که معلّم قرآن، برنامه نماز تراویح خواندن مرا با جماعت برای دو شب یا سه شب فراهم کرده است. و عادت بر این بود که با دیگر کودکان محل، همراه با مردم نماز جماعت تراویح را بخوانم و منتظر شوم تا امام به نصف دوم قرآن یعنی سوره مریم برسد. و از اینکه پدرم کوشش زیادی داشت که قرآن را در «مکتب» به ما بیاموزد و در منزل توسط امام جماعت محل، شبها نیز درسهای خصوصی تعلیم قرآن فرابگیرم که آن امام جماعت مرد نابینائی

از فامیل های ما و حافظ تمام قرآن بود و چون من در آن سن نوجوانی نیمی از قرآن را حفظ کرده بودم، معلّم قرآن می خواست از این راه، فضل خود را به دیگران بفهماند، و لذا مسائل تجویدی قرآن را با دقت به من یاد داده بود و چندین بار از من امتحان گرفته بود و پس از اطمینان از من و تمام شدن نماز - به امامت من - و تلاوت قرآن در جمع به بهترین نحوی که پدرم و معلّم از من توقع داشتند، مورد اعجاب و خوشایند تمام حاضرین قرار گرفتم و معلّم را بر تعلیم من ستودند و پدرم را تبریک گفتند و همگان خدای را بر نعمت اسلام و بر «برکات شیخ»^(۱) شکر گفتند.

روزهائی را گذراندم که هرگز فراموش شدنی نیست و از خاطر من بیرون نمی رود آن همه شهرت و نام آوری - پس از آن قضیه - که از منطقه ما گذشته و آوازه اش به کلّ شهر رسید و در هر صورت آن شبهای رمضان، در زندگیم تأثیر بسزائی گذاشت و مرا با دین، بیش تر آشنا ساخت که تاکنون آثارش نیز موجود است، چرا که هرگاه راه های زیاد مرا سردرگم می سازند، یک نیروی خارق العاده ای در درونم احساس می کنم که مرا به راه مستقیم می کشاند و هرگاه در خود احساس ضعف شخصیت و پوچی زندگی می نمایم، آن یادگارها مرا به والاترین درجات روحی بالا می برند و در درونم نور ایمان را روشن می سازند که مسئولیت را هرچند بزرگ است، تحمّل کنم.

و گویا آن مسئولیتی که پدرم یا در حقیقت معلّم، به من واگذار نمود که همان امامت و پیشنمازی مردم در آن سن نوجوانی بود، مرا وادار کرد چنین احساسی داشته باشم که نسبت به آن درجه ای که خود مایل بودم بدان برسم یا لااقل از من خواسته می شد، خود را مقصّر بدانم. و بدین سان دوران کودکی و

ص: ۱۵

۱- (۱). مقصود از شیخ، پیر طریقت صوفیان است که خاندان مؤلف در آن زمان پیرو او بودند.

جوانی را در یک استقامتی نسبی گذراندم که خالی از لهو و لعب نیز نبود و هرچند بیش تر با سادگی و تقلید همراه بود و همواره مورد عنایت خداوند بودم تا در میان تمام برادرانم، شخصیتی استثنائی از نظر ادب و اخلاق و آرامش و پاکدامنی داشته باشم.

و نباید از یاد ببرم که مادرم - خدایش رحمت کند - بیش ترین تأثیر را در زندگیم گذارد چرا که دیدگانم را در حالی گشودم که سوره های قرآن را به من یاد می داد و همچنین نماز و طهارت را به من می آموخت و بی نهایت به من اعتنا می کرد زیرا من نخستین پسرش بودم و او در کنار خود، در همان خانه، زن دیگر (هوو) را می دید که سال ها از او بزرگتر بود و فرزندان هم سن و سال او داشت، لذا او به پرورش و آموزش من خود را تسلی می داد، گویا با هوویش و فرزندان شوهرش در یک مسابقه شرکت می کرد.

و همچنان نام «تیجانی» که مادرم بر من نهاد، امتیاز ویژه ای نزد تمام فامیل «سماوی» دارد که طریقت «تیجانی» را برای خود برگزیدند و از آن روز که یکی از فرزندان «شیخ احمد تیجانی» از الجزائر به شهر «قفصه»^(۱) آمد و در منزل «سماوی» وارد شد و پس از آن بیش تر اهالی آن شهر خصوصا خانواده های دانشمند و ثروتمند، این روش صوفیگری را برای خود اختیار نموده و از آن تبلیغ کردند، و برای خاطر این نام بود که در میان منزل سماوی که بیش از بیست خانواده در آن سکونت داشتند، محبوبیت ویژه ای پیدا کردم و همچنین خارج از آن منزل نیز، هر کس که با طریقت «تیجانی» برخوردی داشت مرا گرامی می داشت، و بسیاری از پیرمردان نمازگزار که در آن شب های ماه رمضان - که ذکرش گذشت - دست و سر مرا می بوسیدند و به پدرم تبریک می گفتند، و به او

ص: ۱۶

۱- (۱). شهر قفصه از شهرهای تونس است که مؤلف در آنجا به دنیا آمده است.

یادآور می شدند که این ها همه از فیض برکات سرور ما «شیخ احمد تیجانی» است.

لازم به یادآوری است که «طریقت تیجانی» در مراکش، الجزائر، تونس، لیبی، سودان و مصر رواج پیدا کرده و معتقدین به این مکتب، به نحوی، تعصب نسبت به مکتب خود دارند و لذا به زیارت هیچ یک از اولیای خدا جز شیخ احمد تیجانی نمی روند و بر این عقیده اند که تمام اولیاء علم خود را از یکدیگر اخذ کرده اند جز «شیخ احمد تیجانی» که علم خود را مستقیماً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته هرچند ۱۳ قرن از زمان نبوت، فاصله دارد و روایت می کنند که شیخ احمد تیجانی همواره می گفته که پیامبر در بیداری و نه در خواب نزد او آمده و معتقدند که نماز کاملی که شیخشان نگاشته، برتر است از چهل ختم قرآن.

من نیز مانند دیگر جوانان این مرزوبوم، بر این عقیده بزرگ شدم و همه ما بحمد الله مسلمان و از اهل سنت و جماعتیم و همه بر مذهب امام مالک ابن انس می باشیم ولی از نظر روش تصوف، اختلاف زیادی با دیگر صوفی ها که در شمال آفریقا بسیار هستند، داریم چرا که تنها در شهر «قفصه» گروه های تیجانی، قادری، رحمانی، سلامی و عیساوی وجود دارد و هر یک دارای پیروان و علاقمندانی است که چکامه ها، ذکرها، دعاها و وردهای مخصوص به خود از بر دارند و در مجالس و محافل بمناسبت ازدواج یا ختنه کنان یا پیروزی یا نذرها می خوانند و برپا می کنند. و هرچند دارای برخی مسائل منفی نیز هست ولی توانسته است نقش بزرگی را در نگهداری و احیای شعائر دینی و احترام به اولیاء و برگزیدگان ایفا نماید.»^(۱)

دکتر تیجانی در هجده سالگی برای شرکت در نخستین کنفرانس پیشاهنگی

ص: ۱۷

عربی و اسلامی عازم مکه می گردد و در همان سال نیز به اصرار مادرش ازدواج می کند.

از زبان خودش می خوانیم:

«هیجده ساله بودم که «انجمن ملی پیشاهنگی تونس» مرا برای شرکت در «نخستین کنفرانس پیشاهنگی عربی و اسلامی» که در مکه مکرمه برگزار می شد، برگزید و من یکی از شش نفری بودم که از کل تونس انتخاب شدیم، من خودم را کوچکترین و کم سوادترین اعضای هیئت اعزامی می دانستم زیرا دو تن از آنان عبارت بودند از مدیران مدارس و سومی استاد در پایتخت و چهارمی خبرنگار و پنجمی را که نمی دانستم چه شغلی داشت اما از خویشان «وزیر آموزش ملی» در آن دوران بود.

سفر ما بصورت غیر مستقیم بود یعنی نخست وارد «آتن» پایتخت «یونان» شدیم و سه روز در آنجا ماندیم، سپس به «عمان» پایتخت «اردن» سفر کردیم و در آن دیار، چهار روز اقامت گزیدیم و پس از آن بود که به سوی «عربستان سعودی» مسافرت کرده و در کنفرانس شرکت جسته و مناسک حج و عمره را بجای آوردیم.

هرگز احساس درونیم قابل توصیف نیست هنگامی که برای نخستین بار وارد خانه خدا می شدم، قلبم به شدت می زد گوئی می خواست از درون سینه ام بیرون آید و پرواز کند تا با دیدگان حقیقی اش این خانه «عتیق» را که مدت ها خوابش را می دید، بنگرد، اشک هایم سیل آسا می ریخت که پنداشتی هرگز باز نمی ایستد و چنین تصوّر کردم که فرشتگان مرا بالاتر از سر زائران به پشت بام خانه کعبه می برند و از آنجا ندای «الله» را پاسخ می گویم «لبيك اللهم لبيك»، این بنده تو به سویت آمده است، و چون صدای لبيك حاجیان بگوشم می رسید نتیجه گرفتم که

لا بد این ها عمر خود را سپری کرده اند و اکنون آماده شده و پولی گرد آورده و بدین مکان مقدّس روی آورده اند، ولی من نه آمادگی داشته ام و نه آگاهی از این سفر، و یادم می آید که پدرم آن گاه که بلیطهای هواپیما را دید و مطمئن شد من به سوی خانه خدا پرواز می کنم، با بوسه وداع به من همی گفت: «مبارک باد بر تو ای فرزندم، خدا خواست پیش از من و در سنین جوانی به مکه روی و حجّ خانه خدا را بجای آوری، چرا که تو فرزند مولای من احمد تیجانی هستی. از خدا بخواه مرا مورد آموزش خویش قرار دهد و توفیق حجّ و زیارت خانه اش را به من عطا فرماید».

از این روی می پنداشتم که خداوند، خود مرا خواسته و با عنایت های بی پایانش احاطه کرده است و به آن مقام والائی رسانده که بسیاری در حسرت و امید رسیدن به آنجا جان می دهند، پس کیست سزاوارتر از من به لُبیک گفتن و ندای الهی را پاسخ دادن و بدین سان بسیار طواف می کردم و زیاده از حد نماز و سعی بجای می آوردم و حتی بیش از همه، از آب زمزم می نوشیدم و بر فراز کوه ها بالا- می رفتم تا خود را قبل از اعضای هیئت اعزامی به «غار حرا» برسانم و گویا خود را در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احساس می کردم که دارم از بوی عطر انفاس قدسیه اش لذّت می برم. آه! چه چشم اندازها و منظره هائی که تأثیری شگرف در نفس من گذاشت و هرگز زدوده نخواهد شد.

عنایت دیگر پروردگار به من این بود که هر کس از هیئت های اعزامی مرا می دید به من اظهار محبت و علاقه می نمود و آدرس را برای نامه نویسی و مکاتبه درخواست می کرد و همچنین دوستان همسفرم به من محبت می ورزیدند؛ هر چند در اوّلین دیدار که با آن ها در پایتخت تونس داشتم و آماده سفر بودیم، مرا کوچک شمردند و من این احساس را از آن ها دریافتم و صبر کردم چرا که قبلا نیز می دانستم، شمال شهری ها، اهل جنوب را تحقیر می کنند و آنان را عقب افتاده

می انگارند و چه زود نظرشان نسبت به من در همین چند روز مسافرت و کنفرانس عوض شد و من آبروی آن ها را نزد دیگر هیئت های اعزامی خریدم و روسفیدشان کردم، از بس که شعر از بر داشتم و جایزه های زیادی در مسابقه های گوناگونی که به هر مناسبت برگزار می شد، بدست آوردم، و بدین گونه هنگام بازگشت به وطنم، بیش از بیست آدرس از دوستان گوناگون و با ملیت های مختلف با خود داشتم.

اقامت ما در عربستان بیست و پنج روز بود که بیش تر با علما ملاقات داشته و سخنرانی هایشان را می شنیدیم. و نتیجه این شد که به برخی از عقائد و هابیت تمایل پیدا کردم و آرزو می کردم مسلمانان دیگر نیز این عقیده ها را داشتند! و در آغاز، فکر می کردم که حتما خداوند آنان را در میان دیگر بندگان برای نگهبانی خانه اش برگزیده و آن ها پاکترین و داناترین بندگان خدا بر روی زمین اند و خداوند آن ها را با «نفت» بی نیاز ساخته تا بیش تر در خدمت حاجیان و مهمانان الهی باشند و برای سلامتی آنان وقت خود را صرف کنند!

و هنگام بازگشت از سفر حج، لباس سعودی را با «عقال» پوشیده بودم و بی اختیار مواجه شدم با آن استقبال عظیمی که پدرم برایم فراهم آورده بود، چه اینکه بسیاری از مردم در فرودگاه منتظر قدمم بودند و پیشاپیش آن ها رهبر طریقت عیساوی و رهبر تیجانی و رهبر قادریان با تار و طنبور به چشم می خوردند.

مرا با لهله و تکبیر در خیابان های شهر می گرداندند و به هر مسجدی که می رسیدیم، چند لحظه ای بر آستانه ی مسجد می ایستاندند تا مردم به دیدار و معانقه ام بشتابند بویژه پیرمردان و ریش سفیدان شهر که از شدت شوق دیدار خانه خدا و زیارت مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مرا غرق بوسه می کردند، خصوصا که تا آن روز هیچ حاجی به سن و سال من ندیده بودند و در «قفصه» چنین چیزی را سراغ نداشتند.

شیرین ترین روزهای عمرم را در آن ایام گذراندم؛ همواره شخصیت ها و بزرگان شهر به منزل ما می آمدند و تبریک می گفتند و برایم دعا می کردند و بسیاری از من می خواستند که «سوره فاتحه» و دعا در حضور پدرم بخوانم و من گاهی خجالت می کشیدم و گاهی هم تشویق می شدم. و یادم نمی رود که هرگاه زیارت کنندگان می رفتند، مادرم بخور می آورد و اسپند دود می کرد که مرا از دیدگان حسودان دور سازد و مکر شیاطین را برطرف نماید.

پدرم سه شب متوالی به عنوان و لیمه به پیشگاه حضرت تیجانی، گوسفند سر می برید و مردم را اطعام می کرد، و مردم از هر مطلب کوچک و بزرگی از من می پرسیدند و معمولا پاسخ هایم پر بود از تقدیر و احترام فوق العاده سعودی ها و خدمات آنان در نشر اسلام و یاری مسلمین!!!.

مردم شهر مرا «حاجی» لقب دادند و از آن روز هر جا این نام برده می شد، ذهن ها فقط متوجه من می گشت و پس از آن پیوسته معروف تر و مشهورتر می شدم خصوصا در میان افراد متدین مانند گروه «اخوان المسلمین» و من هم وظیفه خود می دانستم که به مسجدها سر بزنم و مردم را از بوسیدن ضریح ها و دست کشیدن بر چوب ها منع کنم و آنان را با تمام توان قانع سازم که این کارها شرک است.

و بدین سان فعالیت من بیش تر و بیش تر می شد تا آنجا که گاهی قبل از خطبه امام در روزهای جمعه در مساجد، درس می دادم و از «مسجد ابو یعقوب» به «مسجد بزرگ» منتقل می شدم، زیرا نماز در وقت های متفاوت در این مساجد برگزار می شد، مثلا اگر در آن مسجد نماز ظهر می خواندند، در مسجد دیگر نماز عصر در همان وقت خوانده می شد. و غالبا به مجالس درس دین روزهای یکشنبه من، بیش تر شاگردان دبیرستانی می آمدند که من در آن دبیرستان، درس «تکنولوژی» و «مقدمات تکنیک» تدریس می کردم و از درس من خیلی خوششان می آمد و محبت و تقدیرشان نسبت به من افزون تر می گشت زیرا من از وقت خود بیش ترین مایه را می گذاشتم که از افکار و اذهانشان، ابرهای اندیشه های

استادان فلسفه الحادی و مادی و مارکسیستی را بزدایم، و چه بسیار بودند اینان!

به هر حال بچه ها با بی تابی منتظر وقت درس های دینی بودند و برخی از آن ها به منزل، نزد من می آمدند و من هم برای اینکه خود را آماده پاسخ گوئی کرده باشم، کتاب های مذهبی زیادی خریده بودم و به خوبی مطالعه کرده بودم تا آمادگی لازم را برای پاسخ دادن به سئوال های گوناگون داشته باشم.

و ضمناً در آن سالی که به حج رفتم، با ازدواجم، نیمی از دینم را نگه داشتم چرا که مادرم - خدایش رحمت کند - خیلی مایل بود پیش از مرگ، مرا داماد کند زیرا او تمام فرزندان شوهرش را بزرگ کرده بود و در مراسم ازدواجشان حاضر شده بود و اکنون تنها آرزویش این بود که دامادی مرا نیز جشن بگیرد و خداوند آرزویش را برآورده کرد و من دستورش را اطاعت کردم و با دختری که تا آن روز او را ندیده بودم، ازدواج کردم و مادرم نیز پس از حضور در جشن ولادت اولین و دومین پسر، درگذشت درحالی که از من راضی و خشنود بود و پدرم دو سال پیش از آن، بدرود حیات گفت درحالی که حج خانه خدا را بجای آورد و دو سال قبل از وفاتش، توبه کاملی انجام داد.^(۱)

محمد تیجانی از همان ابتدا روحیه ی اعتراض و ایراد به روش های غلط و سنت های گمراه کننده را در خود تقویت نمود، داستان زیر را از زبان خودش بخوانیم: رد آوازه ی من از شهر خودم فراتر رفته و به شهرهای مجاور رسیده بود و چه بسا مسافرینی که نماز جمعه می خواندند و به یکی از مجالس درس و موعظه ام حاضر می شدند و از جامعه خود مطالبی می گفتند. و سخن به «شیخ اسماعیل هادفی» رسید، همو که بنیان گذار یکی از طریقه های معروف متصوفه در شهر «توزر» پایتخت «جرید» و مسقط الرأس شاعر معروف تونس «ابو القاسم

ص: ۲۲

۱- (۱). آنگاه هدایت شدم، صص ۲۵-۲۹.

الشابى» بود. و این شیخ، پیروان و مریدانی در سراسر تونس و خارج از تونس در میان کارگران - حتی در فرانسه و آلمان - داشت.

او از من دعوت کرد که به دیدارش روم. دعوت او از راه نمایندگانش در «قفصه» بود که نامه بلند و بالائی به من نوشته بودند و از خدمات من نسبت به اسلام و مسلمین، سپاس فراوان کرده بودند و ادعا داشتند که این همه خدمت، پیشیزی نزد خدا ارزش ندارد، مگر اینکه از طریق یکی از شیوخ عرفا باشد.

این ها معتقدند به یکی از احادیث! - که نزد خودشان مشهور است - و در آن می گوید: «هرکس شیخی ندارد، پس شیخ او شیطان است».

و همچنین به من گوشزد می کردند که: باید یکی از مشایخ متصوفه، اشتباهات را تصحیح کند و گرنه نیمی از علمت ناقص است و آن گاه به من بشارت می دادند که «صاحب الزمان» - و مقصودشان همان شیخ اسماعیل بود - ترا منهای مردم دیگر انتخاب کرده که از اطرافیان نزدیکش باشی!

این خبر به قدری مرا خرسند نمود که از شدت شوق به گریه افتادم و این را نیز از نعمت های پروردگارم می دانستم که همواره مرا از مقامی به مقام والای دیگری می رساند زیرا که در گذشته پیرو آقای «هادی الحفیان» بودم و او از شیوخ و اکابر صوفیه است و کرامت های زیادی به او نسبت می دهند و من جزء یکی از عزیزترین دوستانش قرار گرفته بودم و همچنین با آقای «صالح بالسائح» و «الجیلانی» و دیگران از وابستگان به طریقت های گوناگون متصوفه، دوست بودم، و از این روی، با بی تابی منتظر دیدار آن شیخ شدم.

هنگامی که به مجلس شیخ اسماعیل وارد شدم، مجلس پر بود از مریدان و از پیرانی که لباس های سفید دربر داشتند، و با دقت در چهره ها می نگریستم. پس از تمام شدن مراسم سلام و احوالپرسی، شیخ اسماعیل وارد شد و همه از جا برخاستند و با احترامی فراوان دست شیخ را بوسه زدند. نماینده شیخ با اشاره

چشمش به من فهماند که: «این همان شیخ است» ولی من چندان تاب و تبری از خود بروز ندادم، زیرا آنچه انتظارش می کشیدم غیر از چیزی بود که می دیدم. من در ذهن خودم، چهره دیگری از شیخ ترسیم نموده بودم با آن همه کرامت ها و معجزه ها که نماینده ها و پیروان شیخ از او نقل می کردند ولی اکنون مواجه بودم با یک شیخ معمولی که هیچ وقار و هیبتی در نظرم نداشت.

در هر صورت، نماینده اش مرا به او معرفی کرد، او هم خوشامد گفت و مرا در طرف راستش نشانید و غذا را به من تعارف کرد. پس از تمام شدن غذا، یک بار دیگر، نماینده اش مرا معرفی کرد تا اینکه پیمان نامه ای از شیخ بگیرم و پس از آن همگی به من تبریک و تهنیت گفته، مرا غرق بوسه های خود کردند.

از سخنان و تبریک هایشان چنین استنباط کردم که از من شناخت زیادی دارند، لذا این غرور مرا واداشت که در برخی پاسخهای شیخ به سؤال های سؤال کنندگان، اعتراض و اشکال کنم و با قرآن و سنت، اشکالات خود را محکم و قوی نمایم. ولی حاضرین از این بپجگی! و نادانی خیلی نگران شدند و آن را اسائه ادب در محضر شیخ تلقی کردند، چه اینکه عادت کرده بودند جز با اجازه اش، در حضورش لب به سخن نگشایند. (۱)

نویسنده ی کتاب، برای آشنایی بیش تر با مسلمانان و ارتباط نزدیک با آنان به کشورهای مختلفی همچون، مصر، لیبی و عربستان سفر می کند، در این سفرها، با علما، سیاسیون و حتی هنرمندان و مردم عادی ملاقات و دیدار می کند و در محافل علمی آنان سخنرانی می کند. ویژگی های خاص تیجانی، یعنی شهامت، صراحت لهجه و اطلاعات علمی او، مردم را به اعجاب و ستایش از او وامی داشت، اما در سفری ویژه به عراق این دیگر محمد تیجانی

ص: ۲۴

بود که از دیدار با علمای شیعه و مردم عراق، تحت تأثیر قرار گرفته و مسیر زندگی اش تغییر می کند. بهتر است داستان سفرش به عراق را از زبان خودش بخوانیم:

«برای سفر به بیروت سوار کشتی شدم، در درون کشتی با یک استاد دانشگاه عراقی به نام «منعم» آشنا شدم، باهم از وضعیت مسلمانان صحبت کردیم و از تفرق آنان که منجر به شکست اعراب و پیروزی صهیونیست ها شد نالیدیم.

من اضافه کردم که جلدًا با این تقسیم بندی هائی که استعمار در میان ما ایجاد کرد تا به آسانی ما را به ذلت و اسارت وادارد مخالفم، حتی در «قاهره» وقتی در مسجد حنفی ها نماز خواندم و دست هایم را روی هم نگذاشتم - چون مالکی ها به آن قائل نیستند - به من گفتند: پس به مسجد مالکی ها برو، ناگهان استاد لبخندی زد و به من گفت شیعه است، با شنیدن این خبر سراسیمه به او گفتم: اگر می دانستم شیعه ای هرگز با تو صحبت نمی کردم.

گفت: چرا؟

گفتم: چون شما علی را می پرستید و خداپرستانان «جبرئیل» را خیانتکار می دانند که به جای رساندن رسالت الهی به علی آن را به محمد رسانده است.

او با آرامش برای من بیان کرد که این تهمتی بیش نیست و آنان معتقد به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، آن گاه از من دعوت کرد که به «عراق» بروم تا بیش تر با شیعه آشنا شوم.

گفتم: نه پول دارم نه ویزا.

«منعم» هزینه سفر و تهیه ویزای مرا بر عهده گرفت و من بعد از یک شب تفکر و هیجان به عشق زیارت سرورم «عبد القادر گیلانی» در بغداد و نیز دیدن آثار تمدن دوره «هارون» و «مأمون» به او جواب مثبت دادم.

در طول سفر به هنگام نماز او را جلو انداختم تا بینم چگونه نماز می خواند، آن گاه خودم دوباره بخوانم، ولی او طوری آرام نماز خواند و دعا نمود که نظرم برگشت، تا آنجا که خیال کردم پشت سر یکی از اصحاب باتقوای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندم، بعد از نماز آن قدر دعا کرد و بر پیامبر و آلش درود فرستاد و اشک ریخت که من تاکنون مانند آن را ندیده بودم.»

از «لبنان» به «دمشق» و از آنجا به سوی «بغداد» حرکت کردیم، در آنجا به منزلش رفتیم، خانواده اش به گرمی از من استقبال و احوال پرسى کردند، در طول سفر عزت نفس و پارسائی و کرامتی را در او دیدم که قبلا از کسی ندیده بودم و احساس کردم که در منزل خودم می باشم.

دوستم از «عبد القادر گیلانی» پرسید، گفتم: او می گوید: «مردم همه هفت بار گرداگرد خانه طواف می کنند اما خانه گرداگرد خیمه من طواف می نماید.»

شب را خوابیدم و صبح باهم به حرم «شیخ» رفتیم، دوان دوان وارد حرم شدم و خرسند از این افتخار بر دوستان و فامیل هایم در تونس که من به آن درجه از مقام و منزلت رسیده ام که به بارگاه «شیخ» مشرف شده ام.

از آنجا خارج شده پس از صرف ناهار دوستم مرا به سمت «کاظمین» برد، با تنفر به آن ها که دور ضریح گشته، گریه و زاری می کردند و بوسه می زدند نگریستم، پس از خواندن فاتحه برای صاحب قبر گفتم:

«خدایا اگر این میت از مسلمین است پس تو او را رحم کن.»

پیرمردانی با عمامه های سیاه و سفید و محاسن بلند که آثار سجود بر پیشانی شان پیدا بود، تا وارد می شدند بی اختیار می گریستند.

از خود پرسیدم: آیا این همه اشک ها دروغین است و این ها خطا کارند؟!

دوستم از جهالت من نسبت به صاحب قبر، امّا آشنائی و شیفتگی ام به «عبد القادر» که او را «ذریّه رسول الله» می دانستم تعجب کرد و پس از فهماندن این

نکته که «عبد القادر» در قرن های ششم یا هفتم می زیست ولی صاحب این قبر در قرن دوم که پس از چهار نیا نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسد گفت: کدام یک به رسول خدا نزدیک ترند، موسی بن جعفر یا «عبد القادر»؟!

آن گاه با راهنمایی یک استاد تاریخ در دانشگاه به من فهماند که «عبد القادر» انسان پارسائی اهل «گیلان» - منطقه ای در ایران - است و اصلا عرب نمی باشد. (۱)

از این ها شگفت زده شدم، چرا بدون اینکه اینان را بشناسم کینه شان را به دل دارم، من به قدری مجذوب عبادت ها، اخلاق و احترام آن ها نسبت به علمایشان شدم که آرزو می کنم ای کاش مانند آن ها بودم.

هر گاه نام پیامبر را می آورم با تمام وجود فریاد می زنند «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد»، با خود می گویم: شاید تظاهر باشد، اما وقتی کتاب هایشان را ورق زدم آن قدر احترام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که در کتاب های خودمان ندیدم، چرا که آن ها معتقد به عصمت آن حضرت حتی قبل از بعثت هستند اما ما خیر، بلکه اشتباهات فراوانی را برای او ثابت می کنیم.

روزی به دوستم اعتراض کردم که چرا شما بر حضرت علی - کرم الله وجهه - سلام و صلوات می فرستید؟

ص: ۲۷

۱- (۱). اساتیدمان ما را از خواندن تاریخ منع می کردند و آن را سیاه می دانستند، روزی استاد علم «بلاغت» خطبه «شفشقیه» امام علی - علیه السلام - را خواند و تأکید کرد که غیر او کیست که چنین با فصاحت سخن بگوید؟ گفتم: در اینجا که حضرت علی اکبر «ابو بکر» و «عمر» را متهم به غصب خلافت می کند. استاد عصبانی شده نهیبی زد و تهدید به اخراج کرد و گفت: ما درس «بلاغت» می دهیم نه «تاریخ» ما را با «تاریخ» چه کار که صفحاتش از فتنه ها و جنگ های خونین بین مسلمانان سیاه است؟ من آن روز قانع نشدم و کینه آن معلم را به دل گرفتم. (آنگاه هدایت شدم، صص ۵۶ تا ۵۸).

او در پاسخ گفت: اولاً مفسرین شیعه و سنی متفق القولند که پس از نزول آیه صلوات (۱) اصحاب از کیفیت آن سؤال کردند، حضرت فرمود:

«بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ، (۲) و هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید.»

ثانیا «امام شافعی» در مورد صلوات بر اهل بیت شعر سروده است.

و ثالثاً «امام بخاری» در صحیحش می گوید: «عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام» (۳) و نیز می گوید: «عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا رَأَى حَدِيثَ كَرْدٍ» (۴)

کتاب صحیح «بخاری» را نگاه کردم دیدم سخنانش صحیح است و اتفاقاً در مصر به چاپ رسیده است.

دوستم روزی ما را به «کوفه» و از آنجا به «نجف» - آرامگاه امام علی بن ابی طالب - برد، حرمی شبیه حرم موسی کاظم داشت، او مرا به مسجدی در گوشه حرم برد که کودکانی سیزده تا شانزده ساله عمامه بر سر مشغول مباحثه بودند، یکی از آن ها از من پرسید:

تو اهل کجا هستی؟

گفتم: «تونس.»

گفت: مذهب تو چیست؟

گفتم: «مالکی.»

ص: ۲۸

۱- (۱). إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. یعنی: «همانا خداوند و ملائکه اش بر پیامبر درود می فرستند، ای اهل ایمان شما نیز بر او درود و سلام بفرستید.» (احزاب (۳۳): ۵۶).

۲- (۲). صحیح «بخاری» کتاب الانبیاء، باب یزفون النسلان فی المشی، ح ۹، ج ۴، ص ۱۷۸.

۳- (۳). ابواب تقصیر، باب ۵، ج ۲، ص ۵۴.

۴- (۴). کتاب النکاح، باب ۱۹، ج ۷، ص ۱۱.

گفت: آیا مذهب «جعفری» را می شناسی؟

گفتم: این اسم جدید دیگر چیست؟! نه جانم!

گفت: مذهب «جعفری» حقیقت اسلام است، آیا نمی دانی که «ابو حنیفه» شاگرد امام صادق است و می گوید: «اگر آن دو سال (شاگردی) نبود نعمان هلاک می شد.»

خدا را شکر کردم که او استاد «امام مالک» نبود لذا گفتم: ما «مالکی» هستیم و «حنفی» نمی باشیم.

گفت: «احمد بن حنبل» از «شافعی» گرفته، «شافعی» از «مالک»، «مالک» از «ابو حنیفه» و ابو حنیفه هم از امام صادق علیه السلام، بنابراین همه شاگردان جعفر بن محمد علیهما السلام هستند.

از این کودک تعجب کردم که مانند یک استاد با شاگردش سخن می گوید، خود را در برابرش ناتوان یافتم، هر سؤالی که کرد در برابرش عاجز شدم، پرسید:

از که تقلید می کنی؟

گفتم: «امام مالک.»

گفت: چگونه از مرده تقلید می کنی؟ اگر سؤالی داشته باشی او پاسخت می دهد؟!!

گفتم: امام شما هم که چهارده قرن قبل مرده است!

آن ها همه باهم گفتند: ما از «آقای خوئی» تقلید می کنیم.

اینجا بود که برای خلاصی از آنان بحث را عوض کرده از جمعیت «نجف»، فاصله اش با «بغداد» و... پرسیدم ولی در درون احساس شکست نمودم و اقرار داشتم که آن همه شخصیت و عزت که در «مصر» بر آن سوار شدم در اینجا در اثر ملاقات با این کودکان دود شد و از بین رفت.

به همراه دوستم به ملاقات آقای «خوئی» رفتیم، پس از احوال پرسی با ایشان

تفکرات خویش را نسبت به شیعیان ابراز داشتم.

«سید» گفت: ما شهادت می دهیم که جز «الله» خدائی نیست و «محمد» رسول خداست - که درود خدا بر او و آل پاکش - و شهادت می دهیم به اینکه «علی» بنده ای از بندگان خداست... آن روز که جبرئیل بر محمد نازل شد او چهل ساله بود اما علی کودک شش یا هفت ساله، چگونه جبرئیل اشتباه می کند و بین آن دو فرق نمی گذارد؟

من اظهار نیاز به کتاب کردم ولی با توجه به سفر طولانی خصوصا به «عربستان» نمی توانستم آن ها را با خود حمل کنم، «سید» آدرس مرا گرفت تا کتاب های مورد نیازم را برایم تهیه و ارسال کند، آن گاه با بوسیدن دستش از او خداحافظی کردم.

به ملاقات «سید محمد باقر صدر» هم رفتیم که خیلی خوش آمد گفت و مرا کنار خود نشاند، نماز ظهر و عصر را به امامت او خواندیم، احساس می کردم در کنار اصحاب بزرگوار پیامبر قرار گرفته ام، چرا که نماز همراه با دعا و حمد و ثنای پروردگار و صلوات و سلام بر محمد و آل طاهرینش بود.

بعد از نماز مردم عادی از «سید» سؤالاتی می کردند و علمای شیعه از «حجاز»، «بحرین»، «قطر»، «امارات»، «لبنان»، «سوریه»، «ایران»، «افغانستان»، «ترکیه» و «آفریقا» با «سید» سخن می گفتند.

من چهار روز با «سید» بودم و گفتگوهائی با او کردم، از جمله:

- درباره شهادت به ولی خدا بودن علی، در نماز پرسیدم، گفت: «این شهادت جزء نماز نیست ولی برای مقابله با کسانی که حضرت را سال های سال لعنت می کردند مستحب است گفته شود، همچنان که شهادت به بهشت و جهنم و معاد نیز مستحب می باشد.»

- از عزاداری و گریه شیعیان بر حسین بن علی - رضی الله عنه - پرسیدم،

گفت: «این‌ها که بر سید الشهداء گریه می‌کنند مصیبت امام حسین را با دل و جان دیده‌اند، وانگهی خود حضرت رسول بر فرزندش حسین گریه کرد و «جبرئیل» از گریه آن حضرت گریه کرد.»

- از روش «صوفیان» پرسیدم، به اختصار پاسخ داد:

«تربیت نفس و زهد در لذت‌های دنیائی از مزایای آن‌هاست، اما کناره‌گیری از زندگی، از کارهای منفی آنان می‌باشد.»

از روزی که من وارد عراق شدم هرگز نامی از سرورمان «ابو بکر صدیق» و «عمر فاروق» نشنیده‌ام حال آنکه نام‌هایی به گوشم می‌خورد که از نظر من کاملاً بیگانه‌اند، مثل دوازده امام.

این‌ها می‌گویند رسول خدا قبل از رحلت، امام علی را جانشین خود قرار داده است، ولی آیا ممکن است مسلمانان و اصحاب گرامی پیامبر - که پس از او از تمامی مردم برترند - باهم توطئه‌ای ضد امام علی - کرم الله وجهه - بکنند؟!

همان اصحابی که در یاری اسلام از فرزندان و پدران و خانواده‌های خویش گذشتند و برای اجرای دستورات پیامبر از هم پیشی می‌گرفتند، چگونه وقتی خود به جایگاه خلافت رسیدند فرمان رسول الله را نادیده گرفتند و طمع مقام دیدگان‌شان را پوشاند.

این بود که در شک و سرگردانی ماندم، شکی که علمای شیعه در ذهنم ایجاد کردند، شک نسبت به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نزد شیعیان در این سطح پایین قرار دارند، این شک آغاز سستی در عقاید گذشته و اقرار به این بود که در پشت پرده اموری هست که تا آن‌ها را برطرف نکنیم به حقیقت دست نمی‌یابیم. (۱)

ص: ۳۱

۱- (۱). چکیده‌ی اندیشه‌ها، صص ۱۷-۲۷. این کتاب خلاصه‌ای از شش کتاب دکتر محمد تیجانی است که به کوشش فاضل محترم حسین غفاری گردآوری و توسط بنیاد معارف اسلامی در قم انتشار یافته است.

آری، این سفر ویژه به عراق، در درون استاد، تردیدی جدی را شعله ور ساخته بود و او که همواره به دنبال حق بود، باید این تردید و دودلی را از میان می برد، پس دنباله روی از نیاکان خویش را برنتافت و به جستجوی حقیقت رفت. در این مسیر، سر از پا نمی شناخت، به هر سویی می دوید، تحقیق و پژوهش می کرد، با دانشمندان و اساتید شیعه و سنی بحث می کرد و از آگاهان می پرسید. (۱) او کم کم از تردید به در آمد و در مسیر مذهب اهل بیت که کلید مشکل هاست (۲) قرار گرفت و سوار بر کشتی نجات گردید و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را انتخاب و همراه با راستگویان (۳) شد و به سوی اهل سنت واقعی (۴) روی آورد و آنگاه هدایت شد. (۵)

حالا- دیگر او فریب وسواسان خناس را نمی خورد و از جنجال ها، هیاهوها و عوام فریبی ها پروایی به خود راه نمی دهد، زیرا فقط و فقط از خدا پروا نموده (۶) و در پی حق و حقیقت است. عاقبت این استاد فرزانه حق جو و حق شناس (۷) گردید و

ص: ۳۲

-
- ۱- (۱). از آگاهان پرسید. (عنوان کتابی از دکتر محمد تیجانی است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم چاپ شده است).
 - ۲- (۲). اهل بیت کلید مشکل ها. (عنوان کتابی از دکتر محمد تیجانی است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم چاپ شده است).
 - ۳- (۳). همراه با راستگویان. (عنوان کتابی از دکتر محمد تیجانی است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم چاپ شده است).
 - ۴- (۴). اهل سنت واقعی. (عنوان کتابی از دکتر محمد تیجانی است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم چاپ شده است).
 - ۵- (۵). آنگاه هدایت شدم. (عنوان کتابی از دکتر محمد تیجانی است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم چاپ شده است).
 - ۶- (۶). عنوان کتابی است از دکتر تیجانی به نام از خدا پروا کنید، ترجمه «اتَّقُوا اللَّهَ».
 - ۷- (۷). حق جو و حق شناس، ترجمه ی کتاب المراجعات است که توسط بنیاد معارف اسلامی در قم ترجمه و چاپ شده است.

مردم را به راه نجات (۱) فراخواند.

حق جویی و حق شناسی دکتر تیجانی، او را به مردم کشور ایران و رهبر روحانی آن، حضرت امام خمینی (ره) علاقه مند می سازد. استاد در اوج مبارزات و تظاهرات مردم بر ضد حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۷ که به رهبری امام خمینی (ره) برپا شد و انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت، همراه با فرزندشان به ایران سفر می کنند. او خود در این باره می نویسد:

«پس از تشییع و استبصارم، همراه با فرزندم «شرف» به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم. ساعتی پس از رسیدن، به زیارت حرم مطهر رفتیم که ناگهان قیامتی برپا شد و تظاهراتی به راه افتاد که در آن هزارها روحانی نیز شرکت داشتند. مزدوران ساواک با استفاده از تانک ها و هلی کوپترها، آتش بر تظاهرکنندگان گشودند. آن روز، روزی فراموش ناشدنی برای ما بود که در منزل یکی از روحانیون بنام گذرانیدیم.

به شهر مقدس قم بازگشتیم، و در آنجا نیز به زیارت حضرت فاطمه دختر امام موسی بن جعفر علیهما السلام مشرف شدیم و به دیدار بسیاری از مراجع و علمای محترمی که قبلا با برخی از آن ها آشنایی داشته و برخی نیز در همین مسافرت، آن ها را شناختیم، رفتیم و تاکنون به این آشنایی افتخار می کنم. آن روزها تمام هم و اندیشه و سخن مردم، امام خمینی بود که وارد پاریس شد و از آنجا ملت ایران را رهبری می کرد، آنجا بود که فهمیدم آن تظاهرات مشهد نیز به دستور او بود و ایران با اشاره حضرتش برمی خیزد و می نشیند.

چند روزی از بازگشتمان نگذشته بود، که امام خمینی «قدس سره» به ایران بازگشت و تاج و تخت شاه را درهم کوبید و انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و میلیون ها مسلمان در شرق و غرب جهان به آن لبیک گفتند و مسلمانان

ص: ۳۳

۱- (۱). عنوان کتابی است که اینک در اختیار شما قرار گرفته است.

به خود مژده نزدیک شدن دوران رهایی و آزادی دادند. خداوند می فرماید:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (۱) (۲)

استاد، آن مقدار مجذوب و شیفته ی منش و روش امام خمینی (ره) است که در هر جا و زمانی از ایشان به احترام یاد نموده و آن حضرت را مایه ی افتخار اسلام و مسلمانان می دانند. وی در خاطره ای نقل می کند:

«روزی در دانشگاه با سایر استادان، نشسته و صحبت می کردیم، ناگهان استادی از یک دانشگاه عربستان به جمع ما وارد شد، و وقتی دید که من از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی صحبت می کنم، فهمید که شیعه هستم. او با تنفر و انزجار خاص خود، از توسل جستن به اولیاء و معصومان انتقاد کرد، ولی من به او گفتم در تاریخ آمده است که عمر به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوسل شده و همه ی مورخان هم آن را در کتاب هایشان آورده اند. استاد وهابی عربستان، به من گفت:

درست است، چون توسل جستن به زنده اشکال ندارد، اما شما شیعیان به مردگان متوسل می شوید. من هم فوراً در پاسخ او گفتم: پس شما توسل جستن به زندگان را روا و جایز می دانید؟ وهابی گفت: آری، من هم گفتم خداوندا، من به بنده ی صالح و شایسته ات امام خمینی متوسل می شوم. استاد وهابی از اینکه هیچ پاسخی نداشت - از شدت ناراحتی - از اتاق بیرون رفت و دیگر بازنگشت. من به دوستانم گفتم: همان طور که شیطان از شنیدن بسم الله فرار می کند، نام امام خمینی نیز این شیاطین را به فرار وامی دارد». (۳)

دکتر تیجانی، پس از آنکه با تحقیق و پژوهش، خود به حقیقت دین اسلام دست یافت، وظیفه ی خود دانست تا مسلمانانی که از این حقیقت غافل شده اند را آشنا

ص: ۳۴

۱- (۱). توبه (۹)، ۳۲.

۲- (۲). آنگاه هدایت شدم، صص ۷ و ۸.

۳- (۳). همان، ص ۱۰.

و آگاه سازد. او با نوشتن کتاب، مسافرت و ایراد سخنرانی در همایش‌ها و کنفرانس‌های اسلامی در خارج از کشورش، و بالاخره با هجرت از وطنش، حقیقت را منتشر ساخت.

اکنون برای اینکه شما خواننده گرامی با اندیشه‌های استاد بیش‌تر آشنا شوید و همچنین به منظور اینکه از تجربه‌های ایشان در برخورد علمی استفاده کنید، لازم دیدیم قبل از خواندن این کتاب، صفحاتی از دو کتاب خواندنی دیگر ایشان، یعنی «آنگاه هدایت شدم» و «اهل بیت کلید مشکل‌ها» که بسیار شیرین و جذاب است را مرور کنیم؛ زیرا به هدف ما که شناخت بهتر از دین اسلام است کمک شایانی می‌کند.

فرازهایی از کتاب «آنگاه هدایت شدم»

الف: علت شیعه شدن

اشاره

علت‌های تشیع من بسیار زیاد است و در این فرصت کم، چاره‌ای جز ذکر چند نمونه ندارم:

۱ - نصّ بر خلافت

من از آغاز بحث، بر خود لازم دانستم که استناد نکنم جز به مطالبی که مورد اعتماد هر دو گروه است و آنچه را که یک گروه سوای گروه دیگر معتقد است، کنار گذارم و بدین سان درباره تئوری برتری بین ابو بکر و علی بن ابی طالب بحث می‌کنم و اینکه خلافت منحصرًا حقّ علی بوده، همان‌طور که شیعیان معتقدند یا اینکه انتخابی و شورائی بوده آن چنان که اهل سنت بر آن باورند.

و پژوهشگر حقیقت، در این میان، بی‌گمان نصّ روشن و واضحی را درباره علی بن ابی طالب می‌یابد، مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.»

و این سخن حضرت پس از بازگشت از «حجه الوداع» بود که جشن تهنیتی

برای علی برگزار شد و خود ابو بکر و عمر نیز از جمله تبریک گویان حضرتش بودند که گفتند:

«مبارک باد بر تو ای فرزند ابو طالب، همانا تو مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.»^(۱)

این روایت را شیعه و سنی نقل کرده اند، و من تنها به منابع اهل سنت استشهاد کردم گرچه همه منابع را نیز ذکر نمودم چرا که خیلی زیاد است و از این روی خواننده کتابم را دعوت می کنم، برای دست یابی به تفصیل بیش تر، کتاب «الغدیر» نوشته علامه امینی را مطالعه کند که یازده جلد آن چاپ شده و ایشان، تمام راویان این حدیث را از اهل سنت شمارش کرده و یادآور شده اند.

اما ادعائی که می گوید: اجماع بر ابو بکر در سقیفه و سپس بیعت با او در مسجد بوده، ادعائی است بدون مدرک زیرا چگونه ممکن است، اجماع تحقق یابد درحالی که علی، عباس و سایر بنی هاشم از بیعت سرباز زدند و همچنین اسامه بن زید، زبیر، سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابو بریده اسلمی، براء بن عازب، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، سعد بن عباده، قیس بن سعد، ابو ایوب انصاری، جابر بن عبد الله، خالد بن سعید و بسیاری دیگر غیر از اینان، تخلف کردند.^(۲)

پس ای بندگان خدا، آن اجماع ادعائی کجا است؟ گرچه کافی است تنها علی بن ابی طالب، از بیعت امتناع ورزد تا اینکه این اجماع بی رنگ شود زیرا او تنها

ص: ۳۶

۱- (۱). مسند امام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱؛ سرّ العالمین امام غزالی، ص ۱۲؛ تذکره الخواص ابن الجوزی، ص ۲۹؛ الرياض النظره «طبری»، ج ۲، ص ۱۶۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۷؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۵۰؛ تفسیر رازی ج ۳، ص ۶۳؛ الحاوی للفتاوی سیوطی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- (۲). تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ الخلفاء، تاریخ الخمیس، الاستیعاب و تمام کسانی که بیعت ابو بکر را یادآوری کرده اند.

نامزد خلافت از سوی رسول خدا بود، به فرض اینکه هیچ نصّ مستقیمی هم در این رابطه نباشد.

از آن گذشته، بیعت ابو بکر بدون مشورت صورت گرفت و مردم غافلگیر شدند خصوصاً سران قوم که در آن وقت مشغول به کفن و دفن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و هنگامی که مردم مدینه مصیبت زده، ناگهان مواجه با وفات پیامبرشان شدند، به زور آنان را وادار به بیعت کردند.^(۱)

و بهترین دلیل بر آن، تهدید نمودن به آتش زدن خانه فاطمه بود در صورتی که متخلفین از بیعت، از خانه بیرون نیایند. پس چطور می شود - با این وضع - بیعت ابو بکر را شورائی یا اجماعی بخوانیم؟

شخص عمر بن الخطاب نیز شهادت داد به اینکه «بیعت ابو بکر، ناگهانی و بدون اندیشه قبلی صورت گرفته است که خداوند مسلمانان را از شرش در امان بدارد» و همچنین عمر گفت:

«هر که دوباره چنین کاری را مرتکب شود، او را بکشید.»

یا اینکه گفت:

«هر کس به کاری مانند این دعوت کند، نه بیعتش درست است و نه بیعت با او صحیح می باشد.»^(۲)

و امام علی در این باره می فرماید:

«بخدا قسم، فرزند ابو قحافه (ابو بکر) خلافت را مانند پیراهن در بر کرد هر چند که علم دارد، من برای خلافت مانند محور آسیاب هستم که علم و فضیلت از سرچشمه من مانند سیل سرازیر می شود و پرندگان هوا به اوج مقام من

ص: ۳۷

۱- (۱). تاریخ الخلفاء ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۸.

۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۷.

سعد بن عباد، سرور و بزرگ انصار، در روز سقیفه، به ابو بکر و عمر پرخاش کرد و با تمام توان خود، تلاش کرد آنان را از خلافت دور کند ولی نتوانست زیرا بیمار بود و حتی قدرت ایستادن بر پاهایش را نداشت و لذا پس از اینکه انصار با ابو بکر بیعت کردند، سعد گفت:

«به خدا قسم با شما بیعت نمی کنم تا اینکه هرچه تیر در ترکش دارم به سوی شما پرتاب نمایم و همراه با خاندان و قبیله ام با شما کارزار کنم. نه! به خدا سوگند اگر جنّ و انس با شما هماهنگ شوند، با شما بیعت نخواهم کرد تا خدایم را دریابم.»

و لذا با آن ها نماز نمی خواند و در مجالسشان حاضر نمی شد و با آن ها رفت و آمد نداشت و اگر یارانی پیدا می کرد و همراهانی داشت، بی گمان با آن ها می جنگید و بر همین منوال بود تا اینکه در ایام خلافت عمر، در شام درگذشت. (۲)

پس اگر این بیعت، امری ناگهانی بود که به قول عمر، خداوند مسلمانان را از شرّش نگه دارد و عمر خود ستون هایش را ساخت که خدا می داند چه به روز مسلمانان آورد و اگر این خلافت همچون پیراهنی در بر ابو بکر بود - همان گونه که حضرت علی بیان می کند - که خود صاحب شرعی و حقیقی آن است، و اگر این بیعت، ظالمانه بود همان گونه که سعد بن عباد، بزرگ انصار آن را می شناساند، همو که به سبب آن، از جمع آنان دوری می کرد، و اگر این بیعت قانونیت و شرعیت نداشته باشد زیرا بزرگان اصحاب و عباس عموی پیامبر، از آن سرپیچی کردند، پس دیگر چه دلیلی بر درست بودن خلافت ابو بکر وجود دارد؟

ص: ۳۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۲۴ (خطبه شقشقیه).

۲- (۲). تاریخ خلفاء، ج ۱، ص ۱۷.

پاسخ این است که نزد اهل سنت هیچ استدلالی منطقی در این باره نیست.

بنابراین، سخن شیعه در این موضوع، درست است زیرا وجود نصی بر خلافت علی نزد خود اهل سنت ثابت شده است ولی برای اینکه آبروی اصحاب، محفوظ بماند، آن را تأویل و توجیه کردند، پس انسان باانصاف دادگر، چاره ای جز پذیرفتن نص سخن پیامبر را ندارد به ویژه اگر ابهامات قضیه را درک کند.^(۱)

۲ - نزاع فاطمه و ابو بکر

این رویداد نیز مورد اتفاق و اجماع هر دو گروه سنی و شیعه است و راهی برای انسان خردمند و باانصاف نمی ماند جز اینکه - حد اقل - حکم به اشتباه ابو بکر کند اگر به ستمش و ظلمش نسبت به حضرت زهرا حکم نکند. زیرا هر کس این مصیبت را با کنجکاوی بنگرد و تمام جوانبش را مورد بررسی قرار دهد، یقین پیدا می کند که ابو بکر عمدا بنا بر اذیت زهرا و تکذیبش داشت تا اینکه آن حضرت با روایت های غدیر و دیگر روایت ها بر ابو بکر احتجاج نکند درباره خلافت شویش و پسر عمویش علی، و قرائن زیادی بر این امر دلالت دارد، از جمله آنچه تاریخ نگاران نگاشته اند که آن حضرت بر مجالس انصار وارد می شد و از آنان درخواست یاری و بیعت برای پسر عمویش می نمود و آنها پاسخ می دادند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با این مرد تمام شد و اگر شوهرت و پسر عمویت قبل از ابو بکر، خلافت را گرفته بود، قطعاً غیر از او را بر نمی گزیدیم.

ولی علی علیه السلام می فرمود:

«آیا روا بود که پیامبر را در خانه اش بدون دفن رها می کردم و برای دست یابی به حکومت با دیگران نبرد می نمودم؟!»

ص: ۳۹

۱- (۱). ر. ک: «السقیفه و الخلافة» عبد الفتاح عبد المقصود و «السقیفه» شیخ محمد رضا مظفر.

و حضرت زهرا علیها السلام می فرمود:

«ابو الحسن (حضرت امیر) کاری نکرد جز آنچه سزاوارش بود و آنان جرمی مرتکب شدند که خداوند خود بازخواستشان می کند و آنان را به حساب می کشد.»^(۱)

و اگر ابو بکر از روی حسن نیت اشتباه کرده بود، پس قطعاً فاطمه زهرا او را قانع می کرد ولی زهرا بر او خشمگین شد و با او حرف نزد تا اینکه از دنیا رفت، زیرا هربار که سخنی می گفت، ابو بکر او را رد می کرد و شهادتش را نمی پذیرفت و حتی شهادت شوهرش را نیز قبول نداشت.

از این روی، غضب حضرت زهرا بر او شدت یافت تا آنجا که در وصیتش به علی، اجازه نداد بر جنازه اش حاضر شود و او را شبانه و پنهانی به خاک بسپارند.^(۲)

حال که سخن از دفن زهرا علیها السلام به میان آمد، یادآور می شوم که من در طول سال های بحث و بررسی، به مدینه منوره مسافرت کردم که خود بر برخی از حقایق آگاه شوم و به این نتیجه رسیدم که:

اول - قبر فاطمه زهرا برای کسی معلوم نیست، برخی می گویند در ضریح پیامبر است و برخی می گویند در خانه خودش مقابل اطاق پیامبر است و گروهی می گویند که در بقیع میان قبور اهل بیت است بی آنکه مشخص باشد.

این نخستین حقیقتی است که به آن رسیدم و چنین می پندارم که آن حضرت - درود خدا بر او باد - با مخفی بودن قبرش می خواسته است که در طول قرن ها و نسل ها مسلمانان همواره از یک دیگر پرسند که چرا فاطمه از شوهرش خواست

ص: ۴۰

۱- (۱). تاریخ الخلفاء ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (بیعت ابو بکر).

۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲ باب «لا نورث ما ترکناه صدقه».

که شبانه دفنش کند و کسی از مخالفین بر جنازه اش حاضر نشود!!! و بدین سان ممکن است هر مسلمانی با مراجعه تاریخ به برخی از آن حقایق شگفت انگیز دست یابد.

دوم - چنین یافتیم که زیارت کننده ای که قصد زیارت قبر عثمان بن عفان را دارد، باید مسافتی طولانی راه برود تا اینکه به آخر بقیع برسد و آن را زیر دیوار بیابد درحالی که بیشتر اصحاب را می بیند که در قسمت آغازین بقیع دفن شده اند و حتی مالک بن انس - صاحب مذهب مالکی - که از آخرین تابعین بوده، کنار همسران پیامبر به خاک سپرده شد.

و برایم ثابت شد آنچه تاریخ نویسان می گویند: که عثمان را در «حش کوب» که آن سرزمینی یهودی است دفن کردند زیرا مسلمین نمی گذاشتند که عثمان را در بقیع پیامبر به خاک بسپارند.

هنگامی که معاویه بن ابو سفیان بر خلافت چیره شد، آن زمین را از یهودیان خریداری کرد و به بقیع ملحق نمود تا اینکه قبر عثمان را در آن داخل نماید و هرکس که تا به امروز به زیارت بقیع می رود این حقیقت را خیلی روشن و بی پرده می یابد.

و شگفتی من بسیار است هنگامی که می یابم، فاطمه زهرا علیها السلام، نخستین کسی است که به پدرش ملحق می شود و حد اکثر بیش از شش ماه بین او و پدرش نیست، باین حال کنار پدرش دفن نمی گردد.

و اگر فاطمه زهرا خود وصیت کرده که شبانه دفن شود و لذا نزدیک قبر پدرش دفن نمی گردد - همان گونه که بیان کردم - پس چه با جنازه فرزندش حسن کردند که کنار قبر جدش دفن نشود؟! زیرا ام المؤمنین عایشه چنین منعی را صادر کرده بود، و آن هنگام که حسین برای دفن برادرش حسن، در کنار قبر جدش رسول خدا آمد، عایشه بر استری سوار شد و فریاد زد:

«دفن نکنید در خانه من، کسی را که به او علاقه ندارم.»

در این میان بنی هاشم و بنی امیه در برابر یک دیگر قرار گرفتند ولی امام حسین به آن زن فرمود که می خواهد جسد برادرش را بر قبر جدش طواف دهد، سپس در بقیع به خاک بسپارد زیرا امام حسن وصیت کرده بود که: «نگذارید برای خاطر من خونی بر زمین بریزد هرچند به اندازه شیشه حجامت باشد.»

در این باره ابن عباس به عایشه، چند بیت شعر - که مشهور است - گفته:

«روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می شوی و اگر زنده بمانی بعید نیست که بر پیل هم سوار شوی. تو تنها یک نهم از یک هشتم را داری ولی در تمام میراث تصرف کردی.»^(۱)

و این حقیقت دیگری از حقایق پنهانی است. چگونه عایشه، کلّ خانه پیامبر را به ارث می برد با اینکه حضرت، نه همسر داشته است. و اگر پیامبر، میراثی برجا نمی گذارد همان طور که خود ابو بکر بدان شهادت داد و ارث زهرا را از پدرش منع کرد، پس چگونه عایشه ارث می برد؟

مگر آیه ای در قرآن وجود دارد که به زن حقّ میراث دهد و دختر را منع نماید؟ یا اینکه سیاست همه چیز را عوض کرد و بدین سان دختر را از همه چیز محروم نمود و به همسر همه چیز بخشید؟!

و به این مناسبت داستان ظریفی را یادآور می شوم که بعضی از مورّخین نقل کرده اند و به موضوع میراث ارتباطی دارد:

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اش می گوید:

روزی عایشه و حفصه بر عثمان - در دوران خلافتش - وارد شدند و از او خواستند که میراثشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم نماید. عثمان تکیه داده بود، ناگهان

ص: ۴۲

۱- (۱). تجملت تبغلتو لو عشت تفیلتلک التسع من الثمنو بالکل تصرفت

نشست و رو به عایشه کرده گفت:

- تو و این زن که اینجا نشسته، یک اعرابی که از نادانی با ادرارش خود را می شوی، آوردید و شهادت دادید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«ما گروه انبیاء میراثی از خود باقی نمی گذاریم» پس اگر راست است که پیامبر، وارثی ندارد، شما اکنون چه می خواهید؟ و اگر رسول خدا می تواند وارث داشته باشد، پس چرا حق فاطمه را منع کردید؟ از این رو عایشه از پیش عثمان بیرون رفت درحالی که فریاد می زد: «کفتار پیر را بکشید که کافر شده است!!»

۳ - علی سزاوارتر به پیروی است

از انگیزه هایم برای تشیع و رها کردن شیوه پدران و نیاکانم، سنجش عقلی و نقلی میان علی بن ابی طالب و ابو بکر بود.

و همان گونه که در بخش های پیشین بحث یادآور شدم، تکیه من بر اجماعی است که مورد توافق سنی و شیعه باشد. و در کتاب های هر دو گروه کنکاش کردم، اجماع و اتّفاقی ندیدم جز بر علی بن ابی طالب چرا که سنی و شیعه بر امامتش، وحدت نظر دارند و این از متن سخنان و نوشته های هر دو گروه به اثبات رسیده است، درحالی که امامت ابو بکر را تنها یک گروه از مسلمانان، اقرار دارد، و قبلاً ذکر کردیم که عمر درباره بیعت با ابو بکر چه سخنی گفت.

همچنین بسیاری از فضائل و مناقبی را که شیعیان درباره علی بن ابی طالب نقل می کنند، دارای سند و مدارک واقعی است که در کتاب های صحیح و مورد اطمینان اهل سنت نوشته شده و نه تنها از یک راه بلکه از راه ها و سندهای گوناگون نقل شده است که دیگر جایی برای دودلی باقی نمی ماند و به تحقیق، بسیاری از اصحاب، روایت های بی شماری را در فضائل امام علی نقل کرده اند، تا آنجا که ابن حنبل گوید:

«هیچ یک از اصحاب رسول خدا، دارای آن قدر فضائل زیاد نیست جز علی

قاضی اسماعیل و نسائی و ابو علی نیشابوری گویند:

روایت هایی با سندهای درست در حقّ هیچ یک از اصحاب، نیامده است آنچه در حق علی آمده است. (۲)

و این در جایی است که امویان، مردم را در خاوران و باختران دنیا، وادار به دشنام و نفرین علی کرده و از ذکر هر فضیلتی برای او قدغن نموده حتی نمی گذاشتند کسی نام علی را بر خود یا فرزندان او بگذارد، و علی رغم این انکارها و مخالفت ها، فضائل و مناقبش، جهان را فرا گرفته است.

و در این باره امام شافعی می گوید:

«در شگفتم از مردی که دشمنان، کینه توزانه، فضایلش را پنهان داشتند و دوستانش، از ترس آن را آشکار نکردند، باین حال، آن قدر فضیلت برای او ذکر شده که زمین و آسمان را پر کرده است.»

اما در مورد ابو بکر، در کتاب های دو گروه بسیار جستجو کردم، نیافتم در نوشته های اهل سنت و گروهی که او را برتر می دانند، فضیلت هایی به اندازه فضایل امام علی، گرچه فضیلت هایی که درباره ابو بکر در کتاب های تاریخی نقل شده، یا به روایت دخترش عایشه است - که موضعش را نسبت به امام علی فهمیدیم و بی گمان بالا-ترین تلاش خود را برای یاری رساندن به پدرش می کرده هرچند با جعل روایت های دروغین باشد - و یا به روایت عبد الله بن عمر است که او نیز از امام علی دوری می کرد و روزی که تمام مردم، اجماع بر بیعتش داشتند، بازهم او حاضر به بیعت با علی نشد، و او حدیث می کرد که برترین

ص: ۴۴

-
- ۱- (۱). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۳ و ۱۹؛ سیوطی، تاریخ خلفاء، ص ۱۶۸؛ صواعق المحرقة، ص ۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۶۳؛ شواهد التنزیل حنفی، ج ۱، ص ۱۹.
- ۲- (۲). ریاض النظره طبری، ج ۲، ص ۸۲؛ صواعق المحرقة ابن حجر، ص ۱۱۸ و ۷۲.

مردم پس از رسول خدا، ابو بکر است. سپس عمر و پس از او عثمان و بعد از این ها دیگر برتری وجود ندارد و همه مردم یکسان اند!!^(۱)

و با این حدیث، عبد الله بن عمر خواسته است امام علی را مانند مردم کوچه و بازار و یک فرد معمولی که هیچ فضیلت و برتری ندارد، قلمداد کند.

عبد الله بن عمر کجا است با آن همه حقایقی که بزرگان و رهبران امت درباره علی بیان داشته اند و گفته اند که به تحقیق در حق هیچ کس روایت هایی با سندهای درست، نیامده آن چنان که درباره علی آمده است؟ آیا عبد الله بن عمر، یک روایت هم در فضیلت علی نشنیده بود؟ آری! او به خدا قسم شنیده بود و خوب هم درک کرده بود ولی سیاست است (که نمی دانی سیاست چیست؟) که تمام حقایق را وارونه جلوه می دهد و بدعت های شگفت انگیز می سازد!

و همچنین فضایل ابو بکر را هر یک از عمرو بن عاص، ابو هریره، عروه و عکرمه نقل می کنند و تاریخ نشان داده است که همه این ها از دشمنان حضرت علی بوده اند و با او جنگ و ستیز داشته اند، نه با سلاح که با دروغ پردازی و جعل احادیث در فضیلت دشمنان و مخالفینش، و حتی کسی را که با حضرت جنگیده و کارزار کرده بود، از شدت دشمنی و کینه نسبت به علی، او را تعریف کردند و ستایش نمودند.^(۲)

و لیکن خداوند می فرماید:

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوِيَ.^(۳)

آن ها نیرنگ می کنند، من نیز تدبیری کنم. پس کافران را مهلتی بده، اندکی

ص: ۴۵

۱- (۱). صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲- (۲). فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۸۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۵.

۳- (۳). طارق (۸۶): ۱۵-۱۷.

و این به یقین معجزات باری تعالی است که پس از شش قرن از حکم ظالمان و جائران به او و اهل بیتش، این چنین فضایل و مناقبش، پدیدار گردد. و هرگز عباسیان کمتر از گذشتگانشان از امویان نبودند در ظلم و کینه توزی و حسد و کشتار اهل بیت پیامبر.

ابو فراس حمدانی در این میان گوید:

«ای فرزندان عباس! هرگز فرزندان حرب (بنی امیه) بیش از شماها ستم بر آل بیت پیامبر روا نداشتند هرچند آن ستم ها خیلی سهمگین و دردناک بود. شما چه قدر خیانت آشکار در دین کردید و چه قدر خون های پاک سلاله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ریختید و بازهم خود را پیروان او می پندارید درحالی که خون فرزندان پاک و مطهرش می چکد از چنگک های تان.» (۱)

پس اگر باین حال، از لایحه لای آن تیرگی ها و ابرهای تاریک، آن همه احادیث روشن بیفزود، برای این است که خداوند می خواهد حجت خود را بر مردم کامل سازد و دیگر پس از این بهانه ای برای کسی نماند.

و علی رغم اینکه ابو بکر نخستین خلیفه بود و آن همه نفوذ و قدرت داشت و هرچند حکومت بنی امیه، دستمزدهای فراوان و رشوه های کلان برای کسانی قرار داده بود که در حق ابو بکر و عمر و عثمان، روایت ها جعل کنند و علی رغم آن همه فضیلت های دروغین بی شمار که درباره ابو بکر ساختند که صفحات کتاب ها را تاریک و سیاه کرده است، باین حال، به اندازه یک صدم ناچیزی از فضیلت های امام علی هم نتوانست برسد.

از آن گذشته، اگر شما احادیث روایت شده درباره ابو بکر را مورد تجزیه و

۱- (۱). ما نال منهم بنو حرب و ان عظمتتلك الجرائر الا- دون نيلكمكم غدره لكم في الدين واضحهو كم دم لرسول الله عندكماتم له شيعه فيما ترون و فياظفاركم من بنيه الطاهرين دم

تحلیل قرار دهید، می بینید که هرگز با آن همه کارهای ضدّ و نقیضی که انجام داده نمی خواند و هیچ عقل و شرعی آن ها را نمی پذیرد. و قبلا توضیح این مطلب در تفسیر حدیث «وزن ایمان ابو بکر» گذشت. (۱) قطعا اگر پیامبر، این چنین ایمانی را برای ابو بکر می پذیرفت، اسامه بن زید را امیر و فرمانده او قرار نمی داد و در شهادت دادن به نفع او - همان گونه که درباره شهادت احد، شهادت داده - امتناع نمی ورزید و به او نمی فرمود:

«نمی دانم پس از من چه خواهی کرد.»

تا آنجا که ابو بکر را به گریه واداشت. (۲)

و علی بن ابی طالب را پشت سر او نمی فرستاد که «سوره براءت» را از او بگیرد و او را از تبلیغ آن، منع نمی کرد (۳) و روز خیر، برای دادن پرچم به فرد شایسته ای نمی فرمود:

«فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند، قهرمان نبرد است و هرگز فرار نمی کند و خداوند قلبش را با ایمان، آزمایش کرده است.»

و آن گاه پرچم را به علی داد و به او نداد. (۴)

و اگر خداوند می دانست که ابو بکر بر چنین درجه والایی از ایمان قرار دارد و ایمانش برتر از ایمان تمام امت محمّد است، هرگز او را تهدید به حبط و بطلان

ص: ۴۷

۱- (۱). آنگاه هدایت شدم، صص ۲۱۰-۲۱۴.

۲- (۲). موطا امام مالک، ج ۱، ص ۳۰۷؛ مغازی واقدی، ص ۳۱۰.

۳- (۳). صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱.

۴- (۴). صحیح مسلم، باب فضایل علی بن ابی طالب.

اعمالش نمی کرد، وقتی که صدایش را بالاتر از صدای پیامبر نمود. (۱)

و اگر علی بن ابی طالب و دیگر اصحابی که پیروی از او کردند، می دانستند که ابو بکر بر چنین قلّه بلندی از ایمان قرار دارد، بر آن ها جایز نبود که از بیعتش سرباز زنند و اگر حضرت زهرا می دانست که ابو بکر دارای چنین مقام والایی از ایمان است بر او خشم نمی کرد و از سخن گفتن با او و جواب سلامش امتناع نمی ورزید و علیه او پس از هر نماز، دعا نمی کرد (۲) و حتی حضور او را بر جنازه اش - طبق آنچه در وصیتش آمده - منع نمی کرد و اگر ابو بکر خود را چنان یافته بود، خانه فاطمه را بازرسی نمی نمود هرچند آن را برای جنگ بسته بودند، و فجائه سلمی را نمی سوزاند و روز سقیفه، خلافت را بر عهده یکی از آن دو نفر: عمر یا ابو عبیده، می گذاشت. (۳)

کسی که این درجه از ایمان را دارا است و ایمانش بر ایمان تمام امت سنگین تر است، در واپسین لحظات زندگی، از آنچه درباره فاطمه انجام داده و از سوزاندن فجائه سلمی و از گرفتن خلافت، پشیمان نمی شود و هیچ وقت آرزو نمی کند که از بشر نباشد و یا یک مویی یا سرگین شتری باشد، آیا ایمان چنین شخصی، معادل با ایمان تمام امت اسلامی بلکه از آن بیشتر است؟!۴

و اگر آن روایت که می گوید: «اگر می خواستم خلیل و دوستی صمیمی برای خود بگیرم، ابو بکر را برمی گزیدم» مورد بررسی قرار دهیم، آن هم با روایت قبلی فرقی ندارد، ابو بکر کجا بود روز «مؤاخات صغری» در مکه پیش از هجرت و روز «مؤاخات کبری» در مدینه، پس از هجرت که هر دو روز، پیامبر، علی را به اخوت

ص: ۴۸

۱- (۱). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲- (۲). الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ رسائل الجاحظ، ص ۳۰۱؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۵.

۳- (۳). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸؛ تاریخ مسعودی، ج ۱، ص ۴۱۴.

برگزید و به او فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرت هستی»^(۱) و هیچ اعتنایی به ابو بکر نکرد بلکه او را از برادری و اخوت در آخرت محروم کرد همچنان که از دوستی، محرومش نمود. و من بنای بر طولانی شدن موضوع را ندارم، لذا به همین دو نمونه بسنده می‌کنم که از کتاب‌های اهل سنت نقل کردم و اما شیعیان اصلاً چنان روایت‌هایی را نمی‌پذیرند و دلیل‌های روشنی دارند که این روایت‌ها، در دوران پس از ابو بکر، جعل شده است.

حال اگر از فضایل بگذریم و به سیئات و بدی‌ها روی آوریم، یک گناه یا سیئه را از علی بن ابی طالب در کتاب‌های دو گروه نمی‌یابیم، در صورتی که برای دیگران بدی‌ها و تبهکاری‌های زیادی در کتاب‌های اهل سنت مانند «صحاح» و کتاب‌های سیره و تاریخ سراغ داریم.

بنابراین، اجماع فریقین تنها مخصوص علی است چنان که تاریخ تأکید دارد بر اینکه بیعتی راستین در تاریخ تحقق نپذیرفته است جز با علی، زیرا خود حضرت امتناع ورزید و مهاجرین و انصار بر آن اصرار کردند و عده کمی هم که بیعت نکردند، حضرت آنان را مجبور نمود، ولی بیعت ابو بکر امری ناگهانی بوده است که به گفته عمر، خداوند شرس را از سر مسلمین کوتاه کند، و خلافت عمر به وصیت و سفارش ابو بکر بوده و اما خلافت عثمان که یک مسخره تاریخی است، چرا که عمر، شش نفر را برای خلافت انتخاب کرد و آنان را مجبور ساخت که باید یک نفر را از میان خود برگزینند و گفت: اگر چهار نفر اتفاق نظر داشتند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو را بکشید و اگر دو گروه شدند، سه نفر در یک سوی و سه نفر در طرفی دیگر، پس آن گروه سه نفری که عبد الرحمن بن عوف با آن‌ها است، اولویت دارد. و اگر مدتی گذشت و هر شش نفر به نتیجه ای

ص: ۴۹

۱- (۱). تذکره الخواص ابن الجوزی، ص ۲۳؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۰۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۷؛ فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۱.

نرسیدند، همه را بکشید!! و این داستانی است عجیب و غریب.

نکته اصلی در این است که عبد الرحمن بن عوف، علی را انتخاب کرد و با او شرط نمود که با کتاب خدا و سنت رسولش و سنت شیخین ابو بکر و عمر، بر آن ها حکومت کند ولی علی این شرط را رد کرد و عثمان، آن را پذیرفت، پس عثمان خلیفه شد و علی از آنجا خارج شد درحالی که قبلاً نتیجه شوری را می دانست، و در خطبه شفشقیه، آن را توضیح داده است.

پس از علی، معاویه بر حکومت چیره گشت و آن را تبدیل به امپراطوری قیصری نمود که در میان بنی امیه دست به دست بگردد و پس از آنان بنی عباس آمده و هریک به فرزند خود واگذار می نمود و هیچ خلیفه ای نبود جز با وصیت خلیفه قبلی یا با قدرت شمشیر و زور و هرگز بیعت درستی در تاریخ اسلام از عهد خلفا تا عهد کمال آتاتورک که خلافت اسلامی را از بین برد، صورت نگرفته است، به این معنی که اجماع مسلمین در آن باشد و هیچ زور و قدرتی در آن وجود نداشته و امری ناگهانی و غیر مترقبه هم نباشد؛ جز در مورد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

۴ - روایت های وارده درباره علی، پیروی از او را واجب دانسته

اشاره

از جمله روایت هایی که مرا ملزم و ناچار به پیروی از امام علی کرد، روایت هایی است که در صحاح اهل سنت آمده و صحتش را به اثبات رسانده، و شیعیان ده ها برابر آن را در کتاب های خود آورده اند و من همچون گذشته، مورد استناد قرار نمی دهم جز روایت هایی که هر دو گروه بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند، از جمله این احادیث:

الف - حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها»:

(۱) این حدیث به تنهایی کافی است که رهبری را پس از پیامبر مشخص کرده و

ص: ۵۰

۱- (۱). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۸؛ و احمد بن حنبل در مناقب.

ضرورت پیروی از او را بیان نماید زیرا عالم و دانشمند، سزاوارتر به پیروی است، یعنی سزاوارتر است از جاهل و نادان برای تبعیت و پیروی. خداوند می فرماید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

- بگو آیا یکسان اند کسانی که عالم اند و کسانی که جاهل و نادان اند؟

و می فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (۲)

- آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند، سزاوارتر از پیروی است یا کسی که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود، پس شما را چه شده است چگونه قضاوت می کنید؟!

پرواضح است که عالم همان کسی است که هدایت می کند و جاهل است که باید هدایت شود و از هر کس به هدایت نیازمندتر است.

و در این میان، تاریخ برای ما به ثبت رسانده که امام علی، اعلم تمام اصحاب - علی الاطلاق - بوده است و در مسایل سخت و دشوار، به او رجوع می کردند و هرگز کسی ندیده است که علی علیه السلام به یکی از اصحاب مراجعه کند، این ابو بکر است که می گوید: «خدا مرا برای مشکلی نگه ندارد که ابو الحسن مرا در نیابد و به دادم نرسد» و این عمر است که می گوید: «اگر علی نبود، همانا عمر هلاک شده بود.» (۳)

و این ابن عباس است که می گوید: «علم من و علم اصحاب محمد کجا و

ص: ۵۱

۱- (۱). زمر (۳۹): ۹.

۲- (۲). یونس (۱۰): ۳۵.

۳- (۳). استیعاب، ج ۳، مناقب خوارزمی، ص ۴۸؛ الرياض النظره، ج ۲، ص ۱۹۴.

علم علی کجا است جز اینکه قطره ای در هفت دریا باشد.»(۱)

و این خود امام علی علیه السلام است که می گوید:

«از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید. به خدا قسم اگر از هر چیز که واقع می شود تا روز قیامت پرسید، من به شما خبر خواهم داد، از کتاب خدا پرسید که به خدا سوگند، من بیش از همه می دانم که شب نازل شده یا روز، در دشت بوده است یا در کوه.»(۲)

در حالی که ابو بکر، وقتی از او می پرسند «اب» در آیه ای که می فرماید:

وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا، مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِانْعَامِكُمْ. (۳)

چه معنی دارد؟ ابو بکر پاسخ می دهد: چه آسمانی بر من سایه می افکند و چه زمینی مرا دربر می گیرد که درباره کتاب خدا چیزی گویم که از آن بی خبرم؟

و این عمر بن خطاب است که می گوید: «همه مردم از عمر فهمیده ترند حتی بانوان» و از او درباره یکی از آیات قرآن سؤال می شود، بر سؤال کننده نهیب داده و او را به قدری با تازیانه می زند که بدنش به خون می افتد! و آن گاه می گوید:

«لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لكم تسؤکم.»

- از چیزهایی سؤال نکنید که هر وقت معلوم شود به زیانتان خواهد بود.(۴)

و از «کلاله» از او پرسیدند معنایش را ندانست.

طبری در تفسیر خود از عمر نقل کرده که گفت: «اگر معنای کلاله را می دانستم برایم بهتر بود از اینکه کاخ های شام از آن من باشد.»

ص: ۵۲

۱- (۱). همان.

۲- (۲). محب الدین الطبری در الریاض النظره، ج ۲، ص ۱۹۸؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۴؛ اتقان، ج ۲، ص ۳۱۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۸.

۳- (۳). عبس (۸۰): ۳۱-۳۲ (و انواع میوه ها و مرتع ها، که شما و حیواناتان از آن ها بهره مند شوید).

۴- (۴). سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱۱.

ابن ماجه در سنن خود از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: «سه چیز است که اگر پیامبر آن ها را توضیح داده بود، برای من از دنیا و ما فیها، ارزشمندتر بود:

کلاله و ربا و خلافت!».

سبحان الله! محال است که پیامبر از این سه چیز سکوت کرده باشد و آن ها را توضیح نداده باشد.

ب - حدیث «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»:

این حدیث بر خردمندان پوشیده نیست که دارای چه ویژگی هایی برای امیر المؤمنین علی است از نظر وزارت، جانشینی و خلافت، همان گونه که هارون، وصی و وزیر و جانشین موسی بود در غیابش و هنگامی که برای میقات پروردگارش رفته بود، در اینجا هم به همان معنی است، و نسخه ای از همان اصل است، جز اینکه پیامبری در هارون بود و در علی نیست که این را هم خود حدیث، مستثنایش کرده و در این حدیث نیز نهفته است که علی برتر و افضل اصحاب است و هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او برتر نیست.

ج - حدیث «من كنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من»

عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحقّ معه حیث دار»:

این حدیث به تنهایی کافی است برای ابطال و ردّ ادعاهایی که ابو بکر و عثمان را ترجیح می دهد بر آن کس که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را ولیّ مؤمنین پس از خود، نصب و تعیین نموده است. و هیچ اعتباری ندارد سخن آنان که «ولایت» را به معنای دوستی و «ولیّ» را به معنای دوست گرفته اند زیرا این معنی از معنای اصلی که هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، بدور است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که در آن گرمای شدید، به عنوان سخنرانی و خطبه ایستاد و در جمع مردم با صدای بلند فرمود:

«آیا شهادت نمی دهید به اینکه من از مؤمنین به خودشان اولی تر و سزاوارترم؟»

پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! آن گاه فرمود:

«پس هر که من مولای اویم، علی مولایش است...»

و این نصّ واضح و آشکاری است در جانشین قرار دادن علی بر امتش. و بر انسان پاک سیرت خردمند دادگر روا نیست جز پذیرش این معنی و ردّ توجیه‌ها و تأویل‌های زورگویان که برای حفظ آبروی اصحاب، معنای «ولی» را در این روایت، به معنای محبّ آورده‌اند، چرا که حفظ کرامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر است از حفظ آبروی اصحاب و اگر آن معنی را آورند، درحقیقت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مسخره گرفته‌اند که در آن گرمای سوزان توان فرسا، مردم را جمع کند و به آن‌ها بگوید که علی دوست دار و تأییدکننده مؤمنین است...

این مفسّران که نصوص خدشه‌ناپذیر را برای حفظ آبروی بزرگانشان تأویل می‌کنند، چه تفسیری دارند برای مجلس جشن و تهنیتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از پایان سخنرانی برقرار کردند و نخست از همسرانشان خواستند که به علی برای این منصب، تبریک و تهنیت بگویند، سپس ابو بکر و عمر آمدند و به او گفتند: «آفرین آفرین بر تو ای فرزند ابو طالب، تو امروز مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی.» و تاریخ گواه است که تأویل‌کنندگان، دروغ‌گویند، پس وای بر آن‌ها از آنچه با دست‌هایشان می‌نگارند. خداوند می‌فرماید:

وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (۱)

و گروهی از آنان هستند که حق را کتمان می‌کنند و پنهان‌نگه می‌دارند در حالی که به حق، آگاه و عالم‌اند.

د - حدیث «علی منی و انا من علی، و لا یؤدی عنی الا انا و علی»:

(۲)

ص: ۵۴

۱- (۱). بقره (۲): ۱۴۶.

۲- (۲). سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴؛ خصائص نسائی، ص ۲۰؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰؛ جامع الاصول ابن کثیر، ج ۹، ص ۴۷۱؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۵۶؛ ریاض النظره، ج ۲، ص ۲۲۹.

این حدیث شریف نیز تصریح دارد به اینکه امام علی تنها کسی است که رسول خدا، او را به جانشینی خود برگزیده است و این سخن را روزی فرمود که علی را همراه با سوره براءت در روز حج اکبر به جای ابو بکر فرستاد (که سوره را تبلیغ کند و به مردم برساند)، و ابو بکر برگشت درحالی که می گریست و می گفت: ای رسول خدا، به من هم اجازه بده که مطلبی را از سوی تو بیان کنم، حضرت فرمود:

خداوند به من دستور داده است که یا خودم و یا علی به جای من، مطلبم را ادا نماید (یعنی علی سخنگوی من است).

و این شباهت دارد به سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مناسبت دیگری به علی فرمود:

«ای علی، تو هستی که برای امتم بیان می کنی، آنچه پس از من درباره اش اختلاف کنند.»^(۱)

پس اگر کسی جز علی نیست که سخنگوی پیامبر باشد و او است که اختلاف های امت را پس از پیامبر، حل و فصل می کند، چگونه ممکن است کسی بر او تقدّم و برتری داشته باشد که معنای «ابا» را نداند و یا اینکه معنای «کلاله» را نداند؟ این به جان خودم از مصیبت هایی است که بر این امت نازل شد و او را از انجام وظیفه ای که خدایش تعیین فرموده بود، بازداشت. و هیچ اعتراض و اشکالی بر خدا و رسولش و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نیست، بلکه اعتراض بزرگ به آنانی است که نافرمانی کرده و احکام را تغییر دادند، خداوند می فرماید:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ، قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟»^(۲)

ص: ۵۵

۱- (۱). تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۸۸؛ کنوز الحقایق مناوی، ص ۲۰۳؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۳.

۲- (۲). مائده (۵): ۱۰۴.

- و اگر به آن ها گفته شود بیایید، به آنچه خدا نازل کرده و به آنچه پیامبران دستور می دهد سر تسلیم و اطاعت فرود آورید، می گویند: ما را بس است آنچه پدرانمان بر آن بودند و به آن معتقد بودند، آیا باز هم باید از پدرانمان پیروی کنند هر چند که آنان چیزی را نمی دانستند و راهنمایی نشده بودند؟

ه - حدیث دار، در روز انذار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به علی، فرمود:

«انّ هذا أخی و وصیّی و خلیفتی من بعدی، فاسمعوا له و اطیعوا.»^(۱)

این برادر من، وصی من، و جانشین من بعد از من است، پس به او گوش فرا دهید و از او اطاعت نمایید.

این حدیث نیز از احادیث صحیح و درست است که مورخان آن را در آغاز بعثت پیامبر نقل کرده و یکی از معجزات آن حضرت به شمار آورده اند، ولی سیاست، همه حقایق و رویدادها را وارونه جلوه داد و عوض کرد. هیچ شگفتی در آن نیست زیرا که آنچه در آن دوران تیره و تاریک به وقوع پیوست، امروز در عصر روشنایی، تکرار می شود، این محمد حسنین هیکل است که تمام حدیث را در کتابش «حیاه محمد» در صفحه ۱۰۴ از چاپ اول سال ۱۳۵۴ هجری قمری آورده است و در چاپ دوم و پس از آن در چاپ های دیگر، این جمله حضرت را که می فرماید «وصیّی و خلیفتی من بعدی» حذف کرده است!! و همچنین از کتاب تفسیر طبری، ج ۱۹، ص ۱۲۱ این جمله را حذف کرده اند و به جای آن، کلمات دیگری از خودشان گذاشته اند!! غافل از اینکه طبری همین روایت را در

ص: ۵۶

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۹؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۳۱۱؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۸۵؛ تفسیر خازن، علاء الدین شافعی، ج ۳، ص ۳۷۱؛ حیاه محمد، حسنین هیکل، چاپ اول، باب «و أنذر عشیرتک الاقربین».

تاریخ خودش، ج ۲، ص ۳۱۹ به طور کامل نقل کرده است، بسین چگونه سخنان را تغییر می دهند و تحریف می نمایند و رویدادها را وارونه نشان می دهند، گویا می خواهند نور الهی را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نور خود را کامل کرده و روشن می سازد هر چند کافران و مشرکان را خوش نیاید.

در خلال بررسی و بحثم، خواستم به اصل قضیه آگاه شوم، لذا در جستجوی چاپ اول کتاب «حیاه محمد» تلاش زیادی نمودم و بحمد الله پس از زحمت و رنج فراوانی آن را به دست آوردم، و خیلی برایم گران تمام شد، ولی به هر صورت بر آن تحریف آگاه شدم و بیش از پیش یقین پیدا کردم که بدسگالان و تبهکاران پیوسته در تلاش اند که حقایق ثابت و روشن را بزدایند تا اینکه مدرکی قوی در دست دشمنانشان نباشد. ولی حقیقت جوی باانصاف، هنگامی که بر این تحریف ها و حق کشی ها آگاه می شود، از آن ها بیش تر دور می گردد و تردیدی برایش نمی ماند که آن ها هیچ دلیل و برهانی جز مردم را به گمراهی کشاندن و آن ها را فریب دادن و حقایق را به هر قیمتی که شده واژگونه نمودن، ندارند. و همانا نویسندگان زیادی را به مزدوری گرفتند تا آنچه هوسشان اقتضا می کند درباره شیعیان و سب و شتم و تکفیر آن ها، مقاله ها و کتاب هایی بنویسند و کوشش های عاجزانه خود را در راه دفاع باطل از آبروی برخی از اصحاب مرتد و به قهقرا بازگشته ای که پس از رسول خدا، حق را با باطل عوض کردند، ادامه دهند.

راست گفت خدای بزرگ که فرمود:

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ، تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ، قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. (۱)

ص: ۵۷

همچنین گفتند آن‌ها که پیش از آنان بودند و مانند سخن این‌ها را بازگو کردند، قلب‌هایشان به هم شباهت دارد و ما به تحقیق آیات خود را برای کسانی که یقین و باور دارند، بیان کردیم. (۱)

ب: دعوت از دوستان برای بحث

استبصار سه نفر از دوستانم

آن تحول آغاز خوشی برای روح و جانم بود، آسایش و آرامشی در درونم احساس می‌کردم زیرا سینه‌ام برای مذهب حق که آن را تازه کشف کرده بودم، گشوده شده بود و اگر خواهی بگو برای اسلام واقعی که هیچ تردیدی در آن نیست و سراسر وجودم را سرور و غروری از نعمت هدایت و رستگاری که خداوند به من ارزانی داشت، فراگرفته بود و دیگر توان سکوت و پنهان داشتن این نعمت را نداشتم و با خود قرار گذاشتم که: باید این حقیقت را برای همگان بازگو و افشا کنم.

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ. (۲)

نعمت پروردگارت را بازگو کن.

و چه نعمتی از این بالاتر که این نعمت عظمی در دنیا و آخرت بود و می‌بایست افشا شود و گرنه ساکت بر حق، شیطانی لال است، و پس از حق دیگر چیزی جز گمراهی نیست.

و آنچه بیش تر مرا به این احساس وامی‌داشت که حقیقت را منتشر سازم، ساده دلی و صفای اهل سنت و جماعت بود که پیامبر و اهل بیتش را دوست می‌دارند و کافی است آن پرده‌ای که تاریخ بر قلب آن‌ها بافته، زدوده شود تا حق را پیروی کنند، و این همان چیزی بود که برای شخص خودم رخ داد.

ص: ۵۸

۱- (۱). آنگاه هدایت شدم، صص ۲۲۳-۲۴۷.

۲- (۲). ضحی (۹۳): ۱۱.

كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ، فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. (۱)

و در گذشته این چنین بودید که خداوند بر شما منت نهاد.

چهار نفر از دوستانم را که همراه من در دانشکده تدریس می کردند، دعوت به بحث کردم. دو نفرشان استاد دین و سومی استاد زبان عربی و چهارمین شخص، استاد فلسفه اسلامی بود. البته هر چهار نفر از «قفصه» نبودند بلکه از «تونس»، «جمال» و «سوسه» بودند من آنان را به این موضوع مهم دعوت کردم و به آن ها فهماندم که من خود، قاصر از درک برخی معانی هستم و در بعضی از امور، تردید نموده ام. آنان پذیرفتند که پس از تمام شدن وقت اداری به منزل بیایند و در منزل، آن ها را وادار به مطالعه کتاب «مراجعات» کردم و گفتم که نویسنده اش، ادعاهای عجیب و شگفتی در دین دارد. سه نفرشان به کتاب دلبنده شدند ولی چهارمی که استاد زبان عرب بود پس از چهار پنج جلسه، ما را رها کرده گفت: «غریبی ها امروز دارند کره ماه را تسخیر می کنند و شما هنوز در جستجوی خلافت اسلامی هستید!»

پس از یک ماه که خواندن کتاب تمام شد، هر سه مستبصر و شیعه شدند. البته من بسیار کمکشان می کردم که برای رسیدن به حق از نزدیک ترین راه وارد شوند، زیرا در طول چند سال تحقیق، معلومات زیادی به دست آورده بودم و شیرینی هدایت را چشیده بودم و به آینده خوشبین بودم. و همچنین در هر بار چند نفر از دوستانم را از «قفصه» که با آن ها در گذشته جلسات درس در مسجد یا ارتباطهایی صوفیانه داشتم و برخی از شاگردانم که با آن ها دوستی و صمیمیتی داشتم، به بحث و گفتگو دعوت می کردم تا اینکه بحمد الله گروه زیادی پیدا کردیم که همه مان به ولایت اهل بیت، مشرف شده بودیم و هر که آنان را دوست

ص: ۵۹

داشت، دوستش داشتیم و هر که با آن‌ها دشمنی می‌ورزید، با او دشمن بودیم؛ در اعیادشان خوشحالی می‌کردیم و در عاشورایشان سوگوار بوده و مجالس عزا برپا می‌داشتیم.

اعلام استبصار

اولین نامه‌هایی که در زمینه استبصارم نوشتم به آقای خویی و سید محمد باقر صدر بود، که جشنی برای نخستین بار در «قفصه» به مناسبت عید غدیر گرفتیم، و موضوع من برای خاص و عام آشکار شد و همه فهمیدند که من شیعه شده‌ام و به تشیع و پیروی از اهل بیت دعوت می‌کنم و لذا از آن سوی، تهمت‌ها و شایعه‌ها در کشور پر شد که من جاسوس اسرائیلی هستم و مردم را در دین شان به شک و دودلی می‌اندازم و اصحاب را دشنام می‌گویم و فتنه‌انگیزم و...

در تونس (پایتخت) با دو نفر از دوستانم «راشد غنوشی» و «عبد الفتاح مورو» که با من سخت مخالفت می‌کردند، تماس گرفتم و در منزل «عبد الفتاح» جلسه‌ای برگزار شد که در آنجا گفتم: ما اگر مسلمانیم، واجب است که به کتاب‌ها و به تاریخمان مراجعه کنیم و به عنوان مثال، صحیح بخاری را پیش کشیدم و گفتم که در آن چیزهایی است که نه مورد قبول دین است و نه عقل آن‌ها را می‌پذیرد.

سخت عصبانی شدند و به من گفتند: تو که هستی که صحیح بخاری را مورد انتقاد قرار می‌دهی؟ من هر چه با خون سردی تلاش کردم آنان را قانع به بحث کنم، مراد کرده و گفتند: «اگر تو شیعه شده‌ای لازم نیست، ما را وادار به تشیع کنی، ما مهم‌تر از شیعه شدن داریم، ما می‌خواهیم با حکومتی بجنگیم که اسلام را قبول ندارد.» گفتم: چه فایده دارد اگر شما به حکومت برسید، ما دام که حقیقت اسلام را نمی‌دانید بدتر از آن‌ها عمل خواهید کرد. به هر حال دیدارمان با نفرت از یکدیگر پایان پذیرفت.

در نتیجه شایعه‌ها از سوی برخی اخوان المسلمین علیه ما اوج گرفت زیرا

آن‌ها هنوز خبر از «حرکه‌الاجته الاسلامی» نداشتند و در میان خود شایع کردند که من دست‌نشانده حکومت هستم و برنامه‌ای جز تشکیک در دین مردم ندارم تا اینکه آنان را از قضیه اصلی شان که نبرد با حکومت است، باز دارم.

کناره‌گیری و دوری من از جوانانی که در صف اخوان المسلمین همکاری می‌کردند و از پیروانی که شیوه‌های صوفیانه را دنبال می‌کردند، آغاز شد و دوران‌های دشواری را همچون بیگانگان در وطنمان و میان برادران و خانواده‌هایمان، سپری کردیم ولی خدای سبحان به ما بهتر از آن داد، چرا که برخی از جوانان از شهرهای دیگر تونس می‌آمدند و در جستجوی حقیقت بودند، من هم تمام تلاش و سعی خود را برای قانع کردن آن‌ها مبذول می‌داشتم که در نتیجه برخی از جوانان در پایتخت و در «قیروان» و «سیدی بوزید» به تشیع مفتخر شدند. و در تابستان که می‌خواستیم به عراق مسافرت کنیم، در سر راه به برخی از دوستان در فرانسه و هلند سر زدم و با آنان بحث کردم که بحمد الله مستبصر شدند.

و چه قدر شادی و سرورم فراوان شد هنگامی که در نجف اشرف با سید محمد باقر صدر دیدار کردم که برخی از علما در محضرش بودند و او مرا به آنان معرفی کرده می‌گفت که: «این مرد بذر تشیع برای اهل بیت را در تونس کاشته است» و به آن‌ها خبر داد که وقتی نامه‌ام به او رسیده بود و در آن بشارت جشن عید سعید غدیر برای نخستین بار در تونس داده شده بود، از شدت شوق گریه کرده است. من هم از سختی‌ها و شدت‌ها و مقاومت‌ها و شایعه‌ها و کناره‌گیری‌ها و غربت در شهرمان، به او شکایت کردم.

سید در سخنانش گفت:

«باید سختی‌ها را تحمل کرد زیرا راه اهل بیت، بسی سخت و دشوار است.

یک نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من ترا دوست دارم. حضرت فرمود: پس ترا بشارت باد به شدت و بسیاری بلاها.

گفت: پسر عمویت علی را هم دوست می دارم. فرمود: پس مژده ات دهم به بسیاری دشمنان! گفت: حسن و حسین را نیز دوست می دارم!

فرمود: پس منتظر فقر و بارش بلاها باش...

تازه ما چه کرده ایم در راه دعوت به حقی که ابو عبد الله الحسین علیه السلام، جان خود و فرزندان و خویشان و یارانش را نثارش کرد و شیعه در طول تاریخ در راهش قربانی داده و تا به امروز تاوان ولایت اهل بیت را می پردازند. پس - برادر من - باید در راه حق، تحمّل بعضی زحمت ها و دشواری ها و فداکاری ها بکنی و اگر خداوند یک نفر را بوسیله تو هدایت کند، از دنیا و ما فیها برای تو بهتر و ارزنده تر است.»

و همچنین آقای صدر به من نصیحت کرد که انزوا و کناره گیری را کنار گذارم و به من دستور داد که بیش تر با برادرانم از اهل سنت نزدیک شوم هرچند آن ها از من دوری جویند و به من امر کرد که پشت سرشان نماز گذارم تا دوری و جدایی از سوی من نباشد و همانا آنان بی گناه اند و قربانی تبلیغات سوء و تاریخ تحریف شده و بی گمان مردم با آنچه نمی دانند، میانه ای ندارند.

آقای خویی هم تقریباً همان پند را به من داد و سید محمد علی طباطبایی حکیم پیوسته در نامه های متعدّدش، ما را نصیحت می کرد که تأثیر بزرگی در شیوه زندگی برادران مستبصر ما می گذاشت.

در هر صورت، زیارت های من به نجف اشرف و دیدار با علمای نجف در مناسبت های گوناگون بسیار شد و بر خود لازم دانسته بودم که تعطیلی هر سال را در جوار حضرت علی علیه السلام بگذرانم و به محضر درس سید محمد باقر صدر حاضر شوم که از آن درس ها بهره های فراوان بردم و بر خود لازم و واجب دانستم که به زیارت حرم های امامان بروم و خداوند نیز مرا موفق گردانید که حتی به زیارت حرم امام رضا علیه السلام نیز که در مشهد (شهری نزدیک مرز شوروی)

در ایران وجود دارد، مشرف شوم و در آنجا نیز با بسیاری از علما آشنا شده و استفاده های شایانی نمودم.

و همچنین آقای خویی - که از او تقلید می کردیم - اجازه تصرف در خمس و زکات و کمک به مستبصرین آن دیار در برآوردن نیازهایشان از کتاب ها و سایر مصارف، داده بود. و من نیز کتابخانه مفید و عظیمی را تأسیس کرده بودم که بیش ترین مصادر تحقیق را - از فریقین - در آن جمع کرده بودم و اسم آن را «کتابخانه اهل بیت» گذاردم و بحمد الله بسیاری از آن استفاده کردند.

شادی و سرورمان دوچندان شد هنگامی که ۱۵ سال پیش تقریباً، شهردار قفصه موافقت کرد که نام خیابانی که در آن سکونت داشتم به نام خیابان امام علی بن ابی طالب نامگذاری کند. و در اینجا لازم است که این خدمت او را سپاس گویم زیرا او از مسلمانان ارجمند است و علاقه و محبت زیادی به شخص امام علی دارد و من نیز کتاب «مراجعات» را به او هدیه دادم و او هم در نتیجه نسبت به ما علاقه و محبت و احترام فراوانی قائل بود پس خداوند جزای خیرش دهد و آرزوهایش را برآورده سازد.

برخی از کینه توزان تلاش کردند که نام «علی بن ابی طالب» را از این خیابان بردارند ولی بحمد الله نقشه شان ناموفق ماند و نام خیابان تثبیت گشت و نامه ها از هر سوی جهان به ما می رسید که نام خیابان علی بن ابی طالب بر آن نوشته شده بود و این نام شریف، شهر خوب و تاریخی ما را مبارک کرده بود.

و برای اینکه به نصیحت های ائمه اهل بیت علیهم السلام و نصیحت های علمای نجف اشرف، عمل کرده باشیم، تلاش در هرچه نزدیک تر شدن به برادرانمان از سایر مذاهب کردیم و همواره نماز جماعت را با آنان اقامه می نمودم و از این روی، تیرگی ها و کینه ها کاهش یافت و توانستیم برخی از جوانان را که از نحوه نماز و وضو و عقیده مان می پرسیدند، قانع سازیم.

در یکی از روستاهای جنوب تونس و در یک جشن عروسی، زن‌ها مشغول صحبت دربارهٔ فلان خانم که همسر فلان آقا است بودند. پیرزنی که در میان آنان نشسته بود و به حرف‌هایشان گوش می‌داد، با شگفتی گفت: مگر می‌شود فلان خانم با فلان آقا ازدواج کرده باشد؟

به او گفتند: مگر چه اشکال دارد؟ چرا شما تعجب می‌کنید؟

گفت: او هر دو را شیر داده و این زن و مرد، خواهر و برادر رضاعی هستند.

زن‌ها این خبر وحشتناک را به شوهرانشان دادند. و بنا شد مردها تحقیق کنند.

پدرزن گواهی داد که آن پیرزن که همه او را به دایگی می‌شناختند، دخترش را شیر داده و پدر مرد نیز همین شهادت را داد که پسرش از آن زن شیر خورده است. قیامت در هر دو قبیله برپا شد و با سنگ و چوب به جان هم افتادند و هر یک، دیگری را متهم به این می‌کرد که سبب چنین فاجعه‌ای بوده است که آنان را به غضب و عذاب الهی خواهد کشانید، به ویژه اینکه ده سال از این ازدواج می‌گذشت و آن زن، در این مدت سه فرزند زاییده بود.

زن نیز به محض شنیدن خبر، به منزل پدرش فرار کرده و از خوردن و آشامیدن خودداری نمود و حتی می‌خواست خودکشی کند زیرا تحمل چنین صدمه‌ای را نداشت. چگونه می‌توانست بپذیرد که با برادر رضاعیش ازدواج کرده و از او فرزند آورده است و هیچ‌از ماجرا خبر نداشته است؟ در این میان عده‌ای از دو قبیله در اثر زد و خوردها مجروح شدند و یکی از پیرمردان ریش سفید دخالت کرده، نبردها را موقتا متوقف ساخت و به آن‌ها نصیحت کرد که نزد علما بروند و در این قضیه استفتا کنند، شاید راه حلی برایشان پیدا شود.

آن‌ها شروع کردند به شهرهای بزرگی رفت و آمد کردن و از علما در حل قضیه استمداد نمودن ولی به هر عالمی که می‌رسیدند و جریان را با او در میان

می گذاشتند، فتوا به حرمت ازدواج و ضرورت جدایی زن و مرد برای همیشه می داد و برای کفاره دستور به آزاد کردن یک برده یا روزه دو ماه به آنان می داد و...!

به «قفصه» رسیدند و از علمای آنجا پرسیدند و آن ها نیز همان پاسخ را دادند زیرا پیروان مذهب مالکی، رضاعت را حتی با یک قطره شیر خوردن معتبر، می دانند و در این مسئله، اقتدا به امام مالک می کنند که شیر را بر خمر قیاس کرد و گفت: چون در مورد خمر گفته شده که «هرچه زیادش مسکر است، پس اندکش نیز حرام است» بنابراین، رضاعت نیز با یک قطره از شیر تحقق می یابد.

یکی از حاضرین با آن ها خلوت کرده و آدرس منزل مرا به آنان داد و گفت:

از «تیجانی» در مثل این قضایا پرسید زیرا او همه مذاهب را می شناسد و من او را چندین بار دیدم که با این عالمان بحث می کرد و با استدلال های متین، همه را مغلوب می ساخت.

شوهر آن زن عین این سخنان را برای من باز گو کرد، هنگامی که او را با خود به کتابخانه ام بردم و تمام جریان را به من خبر داد و گفت: «آقای من! خانمم می خواهد خودکشی کند و فرزندانش بی سرپرست مانده اند و ما هیچ راه حلی برای این مشکل نداریم. اکنون آدرس شما را به ما داده اند و من از اینکه در اینجا کتاب های زیادی می بینم این را به فال خیر گرفتم زیرا تاکنون در تمام عمرم این قدر کتاب در یک کتابخانه ندیده بودم! پس امیدوارم مشکل ما به دست شما حل شود.»

قهوه ای برایش آوردم و مقداری اندیشیدم سپس از مقدار شیر خوردنش از آن پیرزن سؤال کردم، گفت: نمی دانم ولی همسرم بیش از دو یا سه بار شیر نخورده است و پدرش شهادت داده به اینکه دو یا سه بار او را به خانه آن پیرزن دایه برده است. گفتم: اگر این راست باشد، پس بر شما چیزی نیست و ازدواجتان

صحیح و حلال و جایز است. بیچاره خود را بر دست و پای من انداخت و شروع کرد دست و سر مرا بوسیدن و می گفت: «خدا ترا بشارت خیر دهد، تو درهای آرامش را بر رویم گشودی.» و فوراً بی آنکه قهوه اش را تمام کند، و بی آنکه از من تحقیق نماید و دلیل درخواست کند، اجازه رفتن گرفت و به سرعت رفت که زن و فرزندان و خویشانش را مژده دهد.

روز بعد با هفت نفر نزد من آمدند و آن ها را چنین معرفی کرد: پدرم، پدرخانم، کدخدای ده، امام جمعه و جماعت، راهنمای دینی، پیر قبيله و این هفتمی هم مدیر مدرسه است، آمده اند از قضیه «رضاعت» و حلال شدنش استفسار کنند.

همه را با خود به کتابخانه ام بردم و منتظر جدال و گفتگوهایشان بودم. قهوه آوردم و به آن ها خوشامد گفتم. گفتند: ما آمده ایم با تو بحث کنیم که چگونه «شیرخوارگی» را حلال کردی درحالی که خداوند آن را در قرآن حرام کرده و پیامبرش نیز فرموده:

«با رضاعت حرام می شود، آنچه با نسب حرام می شود.»

و امام مالک نیز آن را روا ندانسته.

گفتم: آقایان! شما ما شاء الله هشت نفرید و من یک نفر، پس اگر بخواهم با یک یک شما سخن بگویم، نمی توانم همه را قانع کنم و بحثمان در حرف های بیهوده گم می شود. پس بهتر است یک نفر را انتخاب کنید تا با او بحث کنم و شما هم بین ما دو تا داوری نمایید.

از این رأی خوششان آمد و امر خود را به راهنمای دینی شان سپردند و او را از همه داناتر و عالم تر معرفی کردند. و او هم پرسید که چگونه من حرام خدا و رسول و امامان را حلال می کنم؟

گفتم: به خدا پناه می برم از چنین کاری. ولی خداوند «رضاعت» را در یک

آیه ای به اجمال ذکر فرموده و تفصیلش را بیان نکرده است، بلکه آن را به پیامبرش واگذار کرده و او کم و کیف آیه را توضیح داده است.

گفت: امام مالک رضاعت را حتی با یک قطره شیر، حرام می داند.

گفتم: می دانم. ولی سخن امام مالک بر تمام مسلمانان حجت نیست و گرنه نظر شما راجع به سایر امامان چیست؟

پاسخ داد: خداوند از همه شان راضی باشد. همه از رسول خدا فرا گرفته اند.

گفتم: پس چه پاسخی به خداوند می دهی در تقلید امام مالک که نظرش با نظر رسول خدا مخالف و معارض است؟

با شگفتی گفت: سبحان الله! من نمی دانم که امام مالک با آن همه عظمت و مقام، با احکام رسول خدا مخالف باشد. حاضرین نیز همه از این سخن، سرگردان و متحیر شدند و از این همه جرأت و جسارت من بر امام مالک تعجب کردند زیرا تاکنون چنین چیزی را از کسی ندیده بودند.

فورا گفتم: آیا امام مالک از اصحاب بود؟ گفت: نه!

گفتم: آیا از تابعین بود؟ گفت: نه، ولی او از پیروان تابعین بود.

گفتم: کدام یک به پیامبر نزدیک تر است، او یا امام علی بن ابی طالب؟

گفت: امام علی نزدیک تر است زیرا از خلفای راشدین می باشد. و یکی از حاضرین گفت: سید ما علی - کرم الله وجهه - در شهر علم است. گفتم: پس چرا در شهر علم را رها کردید و پیروی از کسی نمودید که نه از اصحاب است و نه از تابعین، و پس از فتنه، زاییده شده و پس از اینکه مدینه رسول خدا در اختیار ارتش یزید قرار گرفت و آنچه خواستند انجام دادند و برگزیدگان اصحاب را به قتل رساندند و حرمت های خدا را شکسته و سنت پیامبر را با بدعت های خودشان تغییر دادند، بعد از این چگونه انسان می تواند به این امامانی که هیئت حاکمه وقت از آن ها راضی بود، اطمینان پیدا کند خصوصا که به آنچه
میل و

هوای حاکمان تعلق داشت، فتوا می دادند؟!

یکی از آن ها گفت: شنیدیم که تو شیعه ای و امام علی را می پرستی؟ دوستش ناگهان پشت پایی محکم به او زد که او دردش آمد و گفت: ساکت باش! خجالت نمی کشی چنین حرفی به این مرد فاضل و فهمیده می زنی؟ من تابه حال علمای زیادی دیده ام ولی تاکنون چنین کتابخانه ای چشمم را نگرفته است، معلوم است که این مرد از روی شناخت و اطمینان سخن می گوید.

به او پاسخ دادم: آری، من شیعه ام. این درست است ولی هرگز شیعه علی را عبادت نمی کند آری، شیعیان به جای تقلید امام مالک، امام علی را تقلید می کنند زیرا به گواهی خودتان او باب علم است.

راهنمای دینی پرسید: آیا امام علی، ازدواج دو رضیع که باهم شیر خورده اند را روا می دارد؟ گفتم: نه! ولی او در صورتی حرام می کند که عدد شیر خوردن به ۱۵ بار پیوسته و دنبال هم که در هر بار سیر شده باشند برسد یا اینکه در اثر آن شیر، گوشت و استخوان کودک روییده باشد. پدرزن خوشحال شد و گفت: خدا را شکر زیرا دختر من بیش از دو یا سه بار شیر نخورده است؟ و در این سخن امام علی، فرجی برای ما از این مشکل هست و رحمت و امیدی از خدا پس از نومیدی و یأسمان می باشد.

راهنما گفت: دلیل قانع کننده ای به ما نشان بده. کتاب «منهاج الصالحین» آقای خوبی را به آن ها نشان دادم. و او خود باب «رضاعت» را مطالعه کرد و خیلی خرسند شدند، از من خواستند که کتاب را به عاریت بگیرند تا در روستا با آن احتجاج نمایند، من هم کتاب را به آن ها واگذار کردم. خداحافظی کردند و رفتند.

همین که از منزل من بیرون می روند، یکی از دشمنان، با آن ها روبرو می شود و آنان را نزد برخی از علمای سوء می برد که آن ها هشدارشان می دهند به اینکه من دست نشاندۀ اسرائیل هستم و کتاب «منهاج الصالحین» همه اش ضلالت و

گمراهی است و اهل عراق اهل کفر و نفاق اند و شیعیان زردشتی اند و لذا ازدواج خواهر رضاعی را تجویز کردم، همچنان از این تهمت ها و دروغ ها برایشان بافتند تا آنجا که آنان را از راه به در برده و پس از قانع شدن، منقلب و دگرگون شدند و از شوهر خواستند برای طلاق در دادگاه ابتدایی «قفصه» اقدام کند.

رئیس دادگاه از آنان خواست که به پایتخت بروند و با مفتی کشور تماس بگیرند تا این مشکل را حل کند. آن مرد به پایتخت رفت و مدت یک ماه تمام در آنجا ماند تا اینکه توانست با مفتی ملاقات کند و تمام ماجرای خود را با او در میان گذاشت. مفتی کشور از علمایی که حکم به درست بودن ازدواج داده اند از او استفسار کرد.

شوهر آن زن گفت که فقط یک نفر، آن را تجویز و حلال دانسته و او «تیجانی سماوی» است. مفتی نام مرا یادداشت کرد و به مرد گفت: تو برگرد و من خود نامه ای به رئیس دادگاه قفصه می نویسم و چنین هم شد. نامه ای از مفتی کشور رسید و اعلام کرد که آن ازدواج حرام و باطل است!

آن مرد درحالی که آثار خستگی و ضعف بر او هویدا بود و از اینکه مرا آزرده خاطر و به تکلیف واداشته معذرت می خواست، ادامه ماجرا را برای من بیان کرد. از او نسبت به احساسات پاکش تشکر کردم و ابراز شگفتی از مفتی کشور کردم که چگونه مانند چنین ازدواجی را به این سادگی باطل می کند و از او خواستم نامه ای را که مفتی به دادگاه فرستاده بیاورد تا آن را در روزنامه های تونسسی منتشر نمایم و به مردم بفهمانم که مفتی کشور از مذاهب اسلامی اطلاعی ندارد و اختلاف های فقهی را در مسئله «شیرخوارگی» نمی داند. ولی او به من گفت اصلاً نمی تواند بر پرونده اش اطلاعی پیدا کند چه رسد به اینکه نامه او را هم بیاورد. و از هم جدا شدیم.

پس از چند روز، رئیس دادگاه مرا خواست و دستور داد، آن کتاب و

استدلال های خود را در مورد صحت ازدواج رضیعین! با خود ببرم. من هم بعضی از منابع و کتاب های لازم را که قبلا آماده کرده بودم با خود برداشتم و درحالی که «در باب رضاعت» هریک از کتاب ها، نشانه ای گذاشته بودم که به آسانی مطلب را دنبال کنم، در همان روز و ساعت موعود به دادگاه رفتم.

مدیر دفتر رئیس دادگاه مرا استقبال کرد و به اطاق رئیس برد. در آنجا ناگهان مواجه شدم با رئیس دادگاه ابتدایی و رئیس دادگاه استان و نماینده دادستان کل کشور که سه نفر نماینده نیز با آنان بود و همه لباس های ویژه قضاوت پوشیده و گویا در یک جلسه رسمی نشسته بودند. و شوهر آن زن را نیز دیدم که در آخر سالن، روبرویشان نشسته است. بر همه سلام کردم ولی متوجه شدم با تنفر و انزجار و احتقار به من نگاه می کنند. وقتی نشستم رئیس با یک لهجه خشن و تند رو به من کرده گفت:

شما همان تیجانی سماوی هستی؟

گفتم: آری!

گفت: شما فتوا به صحت ازدواج در این قضیه داده ای؟

گفتم: نه! من مفتی نیستم ولی این ائمه و علمای مسلمانان هستند که چنین فتوایی داده اند.

گفت: برای همین تو را دعوت کردیم. و تو اکنون متهم هستی، پس اگر ادعایت را با دلیل و برهان به اثبات نرسانی، ترا به زندان محکوم می کنیم و از اینجا بیرون نمی روی مگر به سوی زندان.

تازه فهمیدم که واقعا متهم هستم، نه برای اینکه در این قضیه فتوا داده ام بلکه برای اینکه یکی از علمای سوء با این حاکمان تا توانسته بود، گفتگو کرده بود که من اهل فتنه ام و من به اصحاب فحش و ناسزا می گویم و من برای تشیع و پیروی از اهل بیت تبلیغ می کنم و رئیس دادگاه به او گفته بود اگر دو شاهد علیه او

بیاوری او را به زندان می افکنم. علاوه بر آن، گروه اخوان المسلمین از این فتوای من سوءاستفاده کرده و نزد خاص و عام تبلیغ کرده بودند که من ازدواج خواهر و برادر را جایز می دانم و این رأی شیعیان است!!

همه این مسائل را از قبل فهمیده بودم و اکنون که دیدم رئیس دادگاه مرا تهدید به زندان می کند به یقین رسیدم؛ لذا چاره ای جز دفاع از خود با تمام شجاعت نداشتم از این روی به رئیس دادگاه گفتم:

آیا می توانم به صراحت و بدون ترس، سخن بگویم؟

گفت: آری! حرف بزن زیرا تو وکیل مدافعی نداری!

گفتم: قبل از هر چیز بدانید که من خودم را برای فتوا دادن نصب نکرده ام.

ولی این شوهر زن است از او پرسیدم، او خود به منزل من آمد و از من استمداد جسته و درخواست کمک کرد. بر من هم واجب بود که به آنچه می دانم، او را یاری رسانم و لذا از او پرسیدم: چند بار شیر خوردن صورت گرفته، و وقتی به من خبر داد که خانمش بیش از دو بار شیر نخورده است، آن وقت حکم اسلامی را به او گفتم. پس من نه از مجتهدینم و نه از تشریح کنندگان.

رئیس گفت: عجب! پس تو داری ادعا می کنی که خود اسلام را می دانی و ما از اسلام چیزی نمی دانیم.

گفتم: استغفر الله! من چنین قصدی ندارم ولی همه مردم این دیار، از مذهب امام مالک اطلاع دارند و بیش از آن جلوتر نمی روند ولی من در مذاهب گوناگون تحقیق کرده ام، از این رو حل این مشکل را یافتم.

رئیس گفت: کجا حلّ مشکل را یافتی؟

گفتم: قبل از هر چیز آیا اجازه می دهید از شما سئوالی بکنم؟

گفت: هر چه می خواهی بپرس.

گفتم: نظر شما درباره مذاهب اسلامی چیست؟

گفت همه آن ها درست است زیرا همه از رسول خدا، مطلب می جویند و در اختلافشان رحمت است.

گفتم: پس به این بیچاره رحم کنید (و اشاره به شوهر آن زن کردم) که بیش از دو ماه است از زن و فرزندانش جدا شده، در صورتی که برخی مذاهب اسلامی وجود دارند که مشکل او را برطرف می سازند.

رئیس با عصبانیت گفت: دلیل بیاور و بیش از این فتنه انگیزی نکن. ما به تو اجازه دادیم که از خودت دفاع کنی، حال وکیل مدافع دیگری هم شده ای؟

از ساک خود کتاب «منهاج الصالحین» آقای خوئی را بیرون آوردم و به او دادم و گفتم: این مذهب اهل بیت است و در آن دلیل وجود دارد: گفت: ما با مذهب اهل بیت کاری نداریم، نه از آن شناختی داریم و نه به آن ایمان داریم.

من که منتظر چنین جوابی بودم، لذا از قبل تهیه دیده بودم و پس از بحث و بررسی، طبق فهم خود، تعدادی از منابع اهل سنت را با خود برداشته بودم و آن ها را ترتیب داده بودم. صحیح بخاری را در درجه اولی قرار دادم، سپس صحیح مسلم و بعد از آن کتاب فتاوی شیخ محمود شلتوت و کتاب «بدایه المجتهد و نهایه المقتصد» ابن رشد و کتاب «زاد المسیر فی علم التفسیر» ابن الجوزی و کتاب های دیگری از اهل سنت و چون رئیس پذیرفت که در کتاب آقای خوئی نگاه کند، از او پرسیدم: به چه کتاب هایی اطمینان داری؟ گفت: بخاری و مسلم.

صحیح بخاری را برای او گشودم و گفتم: بفرما بخوان.

گفت: خودت بخوان. من خواندم که نوشته بود: فلان از فلان از عایشه ام المؤمنین حدیث کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و از رضعات (مقدار شیر خوردن) حرام نکرد جز از پنج به بالا.

رئیس کتاب را از من گرفت و خود آن را خواند و به معاون ریاست جمهوری که در کنارش بود نشان داد، او هم خواند و سپس به آن یکی داد و... در همان

حال صحیح مسلم را نیز گشودم و همان احادیث را به آن ها نشان دادم. آن گاه کتاب فتوای شیخ الازهر شلتوت را باز کردم که او اختلافات ائمه را در مسئله شیرخوارگی بیان کرده بود که برخی گفته اند حرام نمی شود مگر به ۱۵ مرتبه برسد و بعضی هفت مرتبه و بعضی بالاتر از پنج مرتبه گفته اند. به جز مالک که مخالفت با نص کرده و حتی یک قطره هم کافی برای تحریم دانسته است. سپس شلتوت می گوید: من به میانگین نظر دارم لذا از هفت بار به بالا می پذیرم.

و پس از آن که رئیس دادگاه، خوب از جریان آگاه شد، گفت: کافی است.

سپس رو به شوهر آن زن کرد و گفت: همین الآن برو و پدرخانم را بیاور تا جلو ما شهادت بدهد که خانم بیش از دو یا سه بار شیر نخورده است و همین امروز خانم را با خودت خواهی برد.

آن بیچاره از خوشحالی پرواز کرد نماینده دادستان کل کشور و بقیه اعضاء نیز عذر آوردند که باید به کارهایشان برسند و رئیس هم به آنان اجازه رفتن داد. و هنگامی که مجلس خلوت شد و فقط من و او بودیم، رو به من کرده با پوزش گفت. ای استاد! مرا ببخش درباره تو مرا به اشتباه انداخته بودند و چیزهای عجیب و غریبی راجع به تو گفته بودند، و الآن فهمیدم که آن ها حسود، کینه توز و دشمن تواند.

من از این تحوّل سریع خرسند شدم و گفتم: خدای را شکر که پیروزم را بر دست شما قرار داد ای سرور من.

گفت: شنیده ام که کتابخانه مفصلی داری، آیا کتاب «حیاه الحیوان دمیری» در آن وجود دارد؟

گفتم: آری! گفت: آیا به من عاریت می دهی، چرا که دو سال است در جستجوی آن هستم؟

گفتم: او برای تو باشد، آقای من! گفت: آیا وقت داری که به کتابخانه من

تشریف بیاوری، باهم صحبت کنیم و از شما استفاده کنم؟

گفتم: استغفر الله! من هستم که باید از شما استفاده نمایم زیرا شما از من بزرگ تر و بافضل تر هستید. در هر صورت من چهار روز در هفته وقت استراحت دارم که در خدمت شما می باشم.

و قرار شد هر هفته، شنبه ها باهم باشیم زیرا جلسه دادگاه ندارد. و پس از اینکه از من خواست کتاب بخاری و مسلم و فتاوی شلتوت را بگذارم تا متن را از آن ها استخراج کرده و بنویسد، خود از جایش برخاست و مرا بدرقه کرد.

با خوشحالی و ستایش خدای سبحان بر این پیروزی، از آنجا خارج شدم در حالی که وقتی وارد شده بودم هراس داشتم و تهدید به زندان شده بودم. اکنون خارج می شدم از دادگاه درحالی که رئیس دادگاه متحول شده بود به یک دوست صمیمی که از من تقدیر می کرد و التماس می نمود با او بنشینم تا از من بهره ببرد.

این ها همه از برکات راه اهل بیت است که هرکس به آن ها متمسک شد، رستگار و هرکس به آن ها پناه برد، در امان خواهد بود.

شوهر آن زن ماجرا را در روستای خود بیان کرد و آن خبر به تمام روستاهای مجاور رسید و آن زن به خانه شوهرش بازگشت و ماجرا با حلال شدن و صحت ازدواج پایان پذیرفت و مردم زمزمه می کردند که من از همه فهمیده تر هستم حتی از مفتی کشور.

شوهر آن زن به خانه ام آمد و اتومبیل بزرگی با خود آورده بود و من و خانواده ام را به قریه اش دعوت کرد و به من خبر داد که همه همشهری هایش منتظر قدمم هستند و به این مناسبت شیرین، می خواهند گوسفند ذبح کنند، و من هم عذر آوردم زیرا در «قفصه» بسیار مشغول بودم ولی به او وعده دادم که در وقتی دیگر زیارتشان خواهم کرد.

رئیس دادگاه به دوستانش ماجرا را گفت و داستان، خیلی مشهور شد و نقشه

خائنین نقش بر آب شد که بعضی ها آمدند و از من معذرت خواستند و بعضی ها هم خداوند قلوبشان را برای حقیقت گشود و مستبصر شدند و از مخلصین و متعهدین گشتند. و همه این ها از فضل خداوند بود که به هر کس می خواهد عطا می کند و خداوند دارای فضلی عظیم است. (۱)

فرازهایی از کتاب «اهل بیت کلید مشکل ها»

الف: گفتگو با یکی از علمای وهابیت

... دوست تونسسی ام به من خبر داد که دوست سعودیش (همان وهابی) فردا می آید که با من گفتگو و بحث علمی کند و گفت: بدین خاطر گروهی از استادان را دعوت کرده ام که در این بحث شرکت کنند و همه بهره ببرند. غذا را نیز فراهم کرده زیرا آن روز، روز تعطیلی است و چه قدر مشتاقیم که در چنین مجالسی شرکت کنیم. اضافه کرد: ما می خواهیم که بر او پیروز شوی و ما را سربلند کنی زیرا او فرصت سخن گفتن را به کسی نمی دهد.

در ساعت مقرر آن استادان همراه عالم وهابی به منزل آمدند. عددشان هفت نفر بود که با صاحب خانه و این حقیر نه نفر می شدیم.

پس از صرف غذا بحث شروع شد. موضوع بحث توسل و وساطت بین بنده و خدایش بود من قائل بودم که توسل به خدای سبحان به وساطت انبیا و مرسلین و اولیای صالحینش کار درستی است و ممکن است بسیاری گناهان و مشغولیت های دنیا، دعای انسان را بالا نبرد پس با شفیع قرار دادن آنان که اولیاء و دوستان خدایند، دعای مسلمان به استجابت برسد.

گفت: این شرک است و خداوند هرگز نمی آمرزد کسی را که به او شرک

ص: ۷۵

گفتم: دلیلت چیست که این سخن شرک است؟

گفت:

«و همانا مساجد از آن خداست، پس کسی را همراه خدا نخوانید.» (۱)

این آیه در تحریم دعا به غیر خداوند صراحت دارد و هر که، کسی را غیر از خدا بخواند، پس برای او شریکی قرار داده است که نفع می رساند یا ضرر در حالی که نافع و ضار فقط و فقط خدای متعال است.

یکی از حاضرین سخنش را تحسین کرد و می خواست تأییدش نماید که صاحب خانه به او گفت: آرام باش! من شما را دعوت نکردم که جدال و مسابقه بکنید بلکه دعوت کردم که به این دو دانشمند گوش فرا دهید. این تونسی را مدت ها است می شناسم ولی ناگهان دریافتم که او شیعی و پیرو اهل بیت است. و این دوست سعودی را همه می شناسید و عقیده اش را کاملاً می دانید. بهتر است که به سخنان این دو نفر گوش دهیم و پس از اینکه استدلال هایشان تمام شد، میدان برای بحث دیگران باز خواهد بود.

از این روش جالب، تشکر کردم و در ادامه سخن گفتم:

من با تو موافق هستم که خدای متعال خود ضار و نافع است و کسی غیر از او نیست و هیچ یک از مسلمین در این باره با تو مخالفتی ندارد. ولی اختلاف ما در مورد توسل است، پس کسی که - مثلاً - به رسول خدا متوسل می شود می داند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه نفعی می رساند و نه زیانی ولی دعایش نزد خداوند مستجاب است، پس اگر پیامبر به خدایش عرض کند: پروردگارا! این بنده ات را رحم کن یا بر او ببخشای یا او را بی نیاز ساز، خداوند نیز دعایش را مستجاب

ص: ۷۶

می کند. و روایات صحیح و معتبر در این زمینه بسیار زیاد است از جمله اینکه:

یکی از اصحاب که نابینا هم بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از او خواست از خدایش بخواهد که دیدگانش را به او بازگرداند. رسول خدا به او فرمان داد وضو بگیرد و برای خدا دو رکعت نماز بخواند، سپس بگوید: «خدایا، بواسطه حیبت محمد به تو توّسل می جویم و درخواست می کنم دیدگانم را بگشایی.» (۱) پس دیدگانش گشوده شد.

و همچنین ثعلبه، آن صحابی بیچاره فقیر که نزد پیامبر آمد و از او درخواست کرد از خدایش بخواهد که بی نیازش گرداند زیرا دوست دارد صدقه دهد و انفاق کند و از نیکوکاران باشد. پیامبر نیز از خدایش خواست، و خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و ثعلبه ثروتمند شد و آن قدر دارایش زیاد شد که وقت آمدن به مسجد را نیز نداشت و زکات هم نمی داد. (۲) و قصه نزد همه، معروف و مشهور است.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهشت را برای اصحابش، توصیف و تعریف می کرد. عکاشه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! دعا کن مرا جزء ساکنان بهشت قرار دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خدایا! او را از آنان قرار ده.»

یکی دیگر برخاست و گفت: مرا هم یا رسول الله دعا کن.

«فرمود: عکاشه بر تو پیشی گرفت.» (۳)

در این سه روایت، دلیل قاطعی است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود را واسطه بین خدا و بندگان قرار داد.

ص: ۷۷

۱- (۱). التاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۲۰۹، ح ۲۱۹۲.

۲- (۲). الاصابه: ج ۱، ص ۱۹۸.

۳- (۳). مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۴.

وهابی فوراً از جا پرید و گفت:

من با قرآن کریم استدلال می‌کنم و او احادیث برای ما می‌خواند! احادیث ضعیفی که هیچ ارزشی ندارد.

گفتم: قرآن کریم می‌فرماید:

«ای مؤمنان! تقوای الهی داشته باشید و وسیله‌ای را برای تقرب به او جستجو کنید» (۱)

گفت: وسیله همان عمل صالح است.

گفتم: آیات عمل صالح زیاد است و محکم؛ در آن‌ها خداوند می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. (۲)

ولی در این آیه می‌فرماید:

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.

و در آیه دیگری می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، يَبْتَغُونَ إِلَيْ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ. (۳)

آنان که دعا می‌کنند و برای رسیدن به خدا وسیله‌ای را می‌طلبند.

این دو آیه چنین می‌رسانند که بحث از وسیله‌ای برای رسیدن به خدای متعال همراه با تقوا و عمل صالح است. مگر نمی‌بینی که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ. (۴)

پس ایمان و تقوا را مقدم بر وسیله خواهی قرار داد.

گفت: بیش‌تر علما وسیله را به عمل صالح تفسیر کرده‌اند.

ص: ۷۸

۱- (۱) . مائده (۵): ۳۵.

۲- (۲) . بقره (۲): ۲۵.

۳- (۳) . اسراء (۱۷): ۵۷.

گفتم: از تفسیر و سخن علما دست بردار. نظرت چیست اگر وساطت را از خود قرآن برایت استدلال کنم؟

گفت: محال است! مگر اینکه قرآنی باشد که ما از آن اطلاعی نداریم.

گفتم: می دانم مقصودت چیست. خدا ترا ببخشد ولی من ثابت می کنم از همین قرآنی که همه آن را می شناسیم. سپس خواندم:

«گفتند (فرزندان یعقوب) ای پدرمان! از خدایت درخواست مغفرت برای گناهانمان بکن چرا که ما در اشتباه بودیم.

گفت: از پروردگارم برای شما طلب مغفرت می کنم چرا که او است بسیار آمرزنده و مهربان.»(۱)

پس چرا حضرت یعقوب به فرزندانش نگفت: خودتان از خدا طلب آمرزش کنید و مرا واسطه بین خودتان و آفریدگارتان قرار ندهید، بلکه به عکس، بر آن وساطت صحه گذاشت و گفت از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد و خودش را وسیله ای بین خدا و فرزندانش قرار داد.

وهابی سخت وحشت زده شد زیرا دید در آن آیات جای شک و شبهه کردن نیست و نمی تواند تاویل شان کند. لذا گفت: ما را چه کار به یعقوب، او پیامبر بنی اسرائیل بود و شریعتش با آمدن شریعت اسلام از بین رفت.

گفتم: از شریعت اسلام و پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دلیل می آورم، گفت: ما گوش شنواییم!

گفتم: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. (۲)

و اگر آنان پس از آن که به خودشان ظلم کردند (گناه کردند) سپس نزد تو

ص: ۷۹

۱- (۱). یوسف (۱۲): ۹۷-۹۸.

۲- (۲). نساء (۴): ۶۴.

آمدند و از کردار خود به خدا توبه کردند و از تو خواستند که بر آن ها استغفار کنی و از خدا آمرزش گناهانشان را بخواهی، بی گمان خدا را پذیرنده توبه و مهربان می یافتند.

چرا خداوند آنان را دستور می دهد که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیایند تا در حضورش استغفار کنند سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان طلب آمرزش کند؟ این دلیل قاطعی است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واسطه آن ها به سوی خداست و خداوند آنان را نمی آمرزد جز بوسیله او.

حاضرین گفتند: بالاتر از این دلیلی نیست.

وهابی که سخت وحشت زده شده بود و شکست خود را قطعی می دید گفت:

این حرف درست است؛ در آن وقت او زنده بود ولی الان چهارده قرن است که آن مرد مرده است!!

با شکفتی گفتم: چطور می گویی آن مرد مرده است؟! رسول خدا زنده است و هرگز نمی میرد.

از سختم خنده ای کرد و با تمسخر گفت: قرآن به او می گوید:

«تو می میری و آن ها هم می میرند.»^(۱)

گفتم: و قرآن نیز می گوید:

«پندار آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.»^(۲)

و می گوید: «و نگوئید به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مردگان، که آنان زنده اند ولی شما نمی دانید.»^(۳)

ص: ۸۰

۱- (۱) . زمر (۳۹): ۳۰.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۱۶۹.

۳- (۳) . بقره (۲): ۱۵۴.

گفت: این آیات درباره شهادتی است که در راه خدا کشته می شوند. این چه ربطی به محمد دارد؟!

گفتم: سبحان الله! و لا حول و لا قوه الا بالله! تو پیامبر را که حبیب خداست، به مرتبه ای پایین تر از مرتبه شهادت فرض می کنی و مقامش را این چنین پایین می آوری؟ لا- بد می خواهی بگویی احمد بن حنبل که شهید مرده است، زنده است و نزد خدایش روزی می خورد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایر مردگان است؟!

گفت: این همان چیزی است که قرآن می گوید!!

گفتم: خدا را شکر که هویت شما را برای ما نشان داد و از زبان خودتان به حقیقت تان آشنا شدیم. آری! شما تلاش فراوان کردید که آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نابود کنید، تا جایی که می خواستید قبرش را نیز از بین ببرید چنان که خانه ای را که او در آن متولد شده بود، با خاک یکسان کردید.

ناگهان صاحب خانه دخالت کرد و به من گفت: لطفا از دایره قرآن و سنت خارج نشو. ما بر این اتفاق کردیم.

معذرت خواستم و گفتم: مهم این است که این آقا به وساطت در زمان حیات پیامبر اعتراف کرد ولی پس از وفاتش آن را نفی کرد. حاضرین به او گفتند: پس تو موافقی به اینکه وساطت در زمان پیامبر جایز بوده؟

گفت: آری! در زمان حیاتش جایز بوده ولی پس از وفاتش خیر!

گفتم: الحمد لله. این نخستین بار است که وهابیت اعتراف به وسیله می کنند و این پیروزی بزرگی است.

اجازه بدهید اضافه کنم که وسیله حتی پس از وفات پیامبر نیز جایز بوده است.

وهابی گفت: به خدا جایز نیست. شرک است!

گفتم: صبر کن. عجله مکن، قسم هم مخور زیرا پشیمان خواهی شد.

گفت: از قرآن دلیل بیاور.

گفتم: تو درخواست محال می کنی زیرا نزول وحی پس از وفات پیامبر، قطع شد پس لازم است از کتاب های حدیث استدلال کنیم.

گفت: ما حدیث را قبول نداریم مگر اینکه صحیح باشد اما آنچه که شیعه می گویند، هیچ ارزشی ندارد.

گفتم: آیا صحیح بخاری را قبول داری؟ همان کتابی که پس از قرآن نزد شما از هر کتاب دیگری معتبرتر است؟

با تعجب گفت: بخاری، وسیله را جایز می داند؟!!

گفتم: آری! ولی شما متأسفانه کتاب های صحیح خودتان را هم نمی خوانید و باین حال مخالفت می کنید و به نظرات خود تعصب می ورزید. بخاری در صحیحش نقل کرده که هر وقت قحطی می آمد، عمر بن خطاب نزد عباس بن عبدالمطلب می آمد و از او می خواست، استسقا کند و از خدا طلب باران نماید و او نیز می گفت: «خداوندا! ما در زمان پیامبرت بوسیله او توَسَّل می جستیم و تو باران را بر ما می باریدی و امروز توَسَّل می جویم به عموی پیامبرت، پس بر ما باران بفرست. راوی گوید: پس خدا باران را بر آن ها می بارید.»^(۱)

سپس گفتم: این است عمر بن خطاب و او برترین و بزرگ ترین اصحاب نزد شما است و هیچ شکی در اخلاص و ایمانش و عقیده اش ندارید، زیرا خودتان می گوئید: اگر پیامبری پس از محمد بود همانا عمر بن خطاب بود. و تو الان بین دو امر، سرگردانی که سومی ندارد؛ یا اعتراف کنی به اینکه توَسَّل از صمیم دین اسلام است و سخن عمر بن خطاب در توَسَّل جستن به پیامبر و به عموی پیامبر، کار درستی است و یا آن که بگویی عمر مشرک است زیرا عباس بن عبدالمطلب

ص: ۸۲

۱- (۱). صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۵؛ کتاب بدء الخلق، باب مناقب جعفر بن ابی طالب.

را وسیله خود نزد خداوند قرار داد با اینکه عباس نه پیامبر است و نه امام و حتی نه از اهل بیت است که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان دور و آن‌ها را پاک و طاهر قرار داد.

علاوه بر آن، نزد شما بخاری امام محدثین است و او این داستان را نقل کرده و اقرار بر صحتش نموده و اضافه می‌کند: هرگاه سال قحطی می‌شد، متوسل به عباس می‌شدند پس خدا باران بر آن‌ها می‌بارید، یعنی خداوند دعایشان را مستجاب می‌کرد.

پس بخاری و محدثین از صحابه که این را روایت کرده‌اند و همه از اهل سنت و جماعت می‌باشند، همه شان مشرک‌اند؟!

وهابی گفت: اگر این حدیث صحیح باشد، دلیلی علیه تو است نه به نفع تو.

گفتم: چگونه؟

گفت: زیرا عمر توسل نجست به پیامبر چون مرده بود، بلکه توسل جست به عباس چون زنده بود!

گفتم: من هیچ ارزشی برای قول و عمل عمر بن خطاب قائل نیستم و هرگز آن را دلیل خود قرار نمی‌دهم ولی این روایت را آوردم تا استدلال بر موضوع بحث کنم.

البته من سؤال می‌کنم: چرا عمر بن خطاب در ایام قحطی توسل نجست به علی بن ابی طالب علیه السلام که منزلش به محمد صلی الله علیه و آله و سلم، مانند منزلت هارون به موسی است و هیچ یک از مسلمانان نگفته که عباس بن عبدالمطلب افضل از علی است.

ولی این موضوع دیگری است که فعلا مجال بحثش نیست. فقط اکتفا می‌کنیم به اینکه شما اقرار می‌کنید که توسل به زنده‌ها درست است، و این برای ما پیروزی بزرگی است و خدای را شکر می‌کنم که دلیل ما را قاطع قرار داد و دلیل شما را باطل. حال که چنین است من در حضور شما می‌خواهم توسل بجویم.

در آن وقت نشسته بودم. فوراً برخاستم و رو به قبله کردم و گفتم: «بارالها! ما تو را می خوانیم و به تو توسل می جوئیم بوسیله بنده صالح و نیکوکار امام خمینی.»

ناگهان وهابی از جا پرید و با تعجب و خشم فریاد زد: اعوذ بالله! اعوذ بالله! و به سرعت بیرون رفت!

حاضرین هریک به یک دیگر نگاه کرده گفتند: چه آدم بدبختی بود. چه قدر با ما بحث می کرد و انتقاد می نمود و ما خیال می کردیم سواد دارد ولی معلوم شد هیچ در چنته اش نیست.

یکی از آنان گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. خداوندا! به سوی تو توبه می کنم و باز می گردم. و به ما گفت: چه قدر سخنانش در من تأثیر می کرد و حتی امروز نیز نظرش را پسندیده بودم که توسل شرک به خداست، و اگر در این جلسه حاضر نبودم، در این گمراهی باقی می ماندم، پس خدا را شکر.

«بگو ای پیامبر حق آمد و باطل از میان رفت و همانا باطل خود نابود است.» (۱) **صدق الله العلی العظیم (۲)**

ب: «آنگاه هدایت شدم» در دادگاه

با ایمان به اینکه مردم بر دین سلاطین و شاهان خود هستند و با تأسی به رسول گرامی اسلام **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** که نامه های گوناگونی را برای پادشاهان و حاکمان زمانش فرستاد و آن ها را به اسلام دعوت کرد، به این اندیشیدم که کتاب «آنگاه هدایت شدم» را برای تمام پادشاهان و رؤسای جمهوری عرب ارسال کنم و همراه کتاب نامه ای دوستانه و در خور، بر ایشان بنویسم، شاید متذکر شوند که همانا تذکر،

ص: ۸۴

۱- (۱). اسراء (۱۷): ۸۱.

۲- (۲). اهل بیت کلید مشکل ها، صص ۲۷۷-۲۸۹.

برای مؤمنین سودمند است. با توجه به اینکه آنان در رأس قدرت هستند و اهل حل و عقد می باشند، پس مسؤولیت شان، بسیار سنگین است چرا که سرنوشت امت در دستشان است «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت» و باید پاسخگوی این سرنوشت باشند.

و چون ایمان دارم به اینکه بهره مندان در دنیا و آخرت، تنها مؤمنانی هستند که ضمن ایمان، عمل صالح و شایسته هم دارند و همواره به حق و صبر سفارش می کنند و همچنین ایمان دارم به سخن رسول خدا که می فرماید:

«هیچ یک از شما ایمان ندارد جز اینکه برای برادرش همان بخواهد که برای خود می خواهد.»^(۱)

و فرمود:

«اگر خداوند، توسط تو یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر است از دنیا و هرچه در آن است»

از این روی کتابم را برای: ملک حسن دوم، رئیس جمهور، شاذلی بن جدید، رئیس جمهور، زین العابدین بن علی، رئیس جمهور، معمر قذافی، ملک حسین بن طلال و برادرش حسن و ملک فهد بن عبد العزیز ارسال نمودم.

هر کتابی را به عنوان هدیه از راه پست سفارشی فرستادم و قطعا کتاب ها به آنان رسیده است زیرا رسید پست که امضای رؤسای دفاترشان در آن بود برایم ارسال شد. مدتی طولانی گذشت و هیچ پاسخی از آنان نیامد جز از رئیس زین العابدین بن علی، رئیس جمهوری تونس که خالصانه تشکر کرده بود. در کنفرانس مطبوعاتی که در هند داشتم، وقتی این داستان را نقل نمودم (که رئیس جمهور تونس، نامه تشکرآمیز نوشته) از من پرسیدند: آیا رئیس جمهور کتابت را

ص: ۸۵

خوانده است؟ پاسخ دادم: رئیس گرفتاری های زیادی دارد که ممکن است وقت خواندن کتاب را نداشته باشد؛ پس اگر خوانده باشد، از او سپاسگزاریم و اگر نخوانده باشد، عذرش موجه است، مهم این است که در میان این پادشاهان و رؤسا، تنها کسی که نامه ام را پاسخ داد، ایشان بود.

پیش از آن که نامه رئیس جمهور به من برسد، با اتومبیلیم به تونس مسافرت کردم که ۲۰۰ جلد از این کتاب را با خود داشتم. در گمرک، کارمندان گمرک مردد بودند که آیا آن ها را بگیرند یا رها کنند. رئیس شان را صدا زدند که کتاب ها را ببیند. او پرسید: این کتاب سبز (قذافی) است؟!

گفتم: رنگش سبز است ولی ربطی به کتاب سبز قذافی ندارد.

گفت: آیا نمی دانی وارد کردن این همه کتاب بدون اجازه قبلی ممنوع است.

گفتم: برادر! این کتاب خودم است و من نویسنده اش می باشم و همانا یک نسخه اش را به جناب رئیس جمهور هدیه داده ام. یک جلد کتاب را گرفت و نام نویسنده را با گذرنامه ام مطابقت کرد و پس از اطمینان گفت: من هم می خواهم یک نسخه را به عنوان هدیه بگیرم!

گفتم: با کمال میل. اسم مبارکتان چیست که به شما اهداء کنم؟

ضمن اینکه نامش را به من گفتم، امضا کرد که اجازه خروج و بردن کتاب ها را داشته باشم.

وارد پایتخت شدم و در آنجا کتاب را به برخی از دوستانم هدیه کردم. سپس به زادگاهم «قفصه» مسافرت کردم و آنجا با خویشان و شاگردان قدیمی ام ملاقات کردم و چند روز نگذشته بود که نیمی از کتاب ها تمام شد.

به فکر دشمنان عقیده ام نیز افتادم، چند نسخه کتاب را به آن ها هم هدیه کردم و ایمان داشتم که باید به نحو خداپسندانه با آنان مقابله کنم تا دشمنی از میان برود و با استناد به این آیه شریفه:

«هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی خلق را به بهترین کار پاداش ده تا همان کس که گویی با تو سر دشمنی دارد دوست و خویش تو گردد.» (۱)

با خویشتن گفتم: شاید خدا خواست، تعصب را کنار گذاشتند و هدایت شدند یا حد اقل از اذیت کردن دست بردارند.

سپس در سایر شهرها و روستاهای هم جوار راه افتادم و بقیه کتاب ها را هم به مردم اهداء کردم و جز سه یا چهار نسخه برایم باقی نماند.

مطلبی که لازم به تذکر است این است که رئیس جمهور (زین العابدین بن علی) پس از گذشت ۳۰ سال از تعطیل بودن دانشگاه زیتونه، آن را بازگشایی کرد و مسئولین را از سوی خود بر شعبه های مختلف دانشگاه نصب نمود. از شانس بد من، نماینده ایشان در «قفصه» اتفاقاً یکی از دشمنان بزرگ من و تشیع شد.

آن بیچاره فرصت را مغتنم شمرده همان نسخه ای را که برایش فرستاده بودم، تقدیم والی کرد و با متهم ساختن من به تهمت های خطرناکی از والی اجازه گرفت که از استاندار بخواهد مرا فوراً توقیف کرده و تمام کتاب هایی را که اهداء کرده بودم جمع آوری نموده و افرادی را که به آن ها کتاب داده بودم، بطلبند و از آنان تحقیق کنند و پرونده سازی نمایند.

افراد پلیس برای پیدا کردن من به تکاپو و تلاش افتادند. در آن روز، نزد یکی از دوستان - که مدیر اداره ای است - بودم. ناگهان دامادم به سرعت به سوی من آمد و گزارش اوضاع را به من داد و نصیحت کرد که فوراً به سوی مرز بروم و از کشور خارج شوم. از احساساتش تشکر کردم و گفتم: اگر این کار را انجام دهم، برای آنان ثابت می شود که من گناهکارم و لذا با تمام شهامت و شجاعت،

ص: ۸۷

منتظرشان می شوم و چیزی هم ندارم که بر آن ترس و وحشت داشته باشم، کاری هم نکرده ام که بر آن پشیمان باشم.

افراد نیروی امنیت رسیدند و مرا با خودشان به مرکز بردند و در آنجا بازجویی شروع شد. بازپرس با ادب و احترام با من سخن می گفت تا اینکه جناب استاندار رسید. تا مرا شناخت، با عصبانیت بر من فریاد زد:

می خواهی در این کشور امن، آشوب برپا کنی؟ خیال می کنی اینجا هم ایران است؟! و رو به رئیس امنیت کرد و گفت: این آقا سه هزار جلد کتابی آورده که بین مردم تقسیم کند و آنان را به انقلاب و عصیان وادارد!!

با تندی پاسخ دادم:

۱. کتابم کتاب کفر نیست و دعوت به انقلاب نمی کند و اگر چنین بود، یک نسخه از آن را به رئیس جمهور هدیه نمی دادم و اصلاً به تونس نمی آمدم.

۲. اگر می خواستم سه هزار نسخه را از این کتاب با خود بیاورم، نیاز به یک تریلی داشتم که آن ها را بار کند و خود اتومبیل را دیده اید و هم اکنون نزد شما توقیف است، خودتان آن را پر کنید، ببینید چه قدر جا می گیرد!

۳. می گوئید من صد میلیون پول بر مردم تقسیم کرده ام! یک نفر را - اگر راست می گوئید - بیاورید که ادعا کند از من پولی و لو به اندازه یک فلس گرفته باشد.

وانگهی من که به طور قاچاق نیامده ام، بلکه به صورت قانونی آمده ام و مانند دیگر مردم مورد بازرسی دقیق قرار گرفته ام و حتماً اگر صد میلیون پول با من بود به این آسانی رهايم نمی کردند و از من مجوز می خواستند، خود شما هم بهتر از من این مسائل را می دانید.

متوجه شد که گویا حرف هایم درست است. پس پرسید: چند نسخه از این کتاب را با خودت آورده ای؟

ص: ۸۸

گفت: نام دویست نفری که کتاب را به آن ها اهداء کردی به ما بگو!

گفتم: ممکن نیست! نه اینکه من نخواسته باشم بگویم ولی اسامی را نمی دانم بسیاری از آنان شاگردان قدیمی من هستند که بیش از ده سال است آن ها را ندیده ام و تنها با قیافه و سیما، آن ها را می شناسم نه با نام.

خلاصه، پس از شور و مشورت، نظرشان این شد که آن شب مرا رها کنند تا فردا صبح بعد بازگردم. صبح روز بعد اول وقت آمدم، مرا سوار ماشینی کردند و با دو نگهبان! فرستادند که به دهات اطراف بروم و کتاب ها را تا آنجا که می دانم، جمع آوری کنم.

در راه متوجه شوم که هر دو نگهبانم، مستبصرند. یکی از آنان گفت: ای استاد! آیا مرا فراموش کردی و از یاد بردی؟ من از شاگردانت هستم در سال های ۱۹۷۰ به بالا هنگامی که مدرسه «ترشیح المعلمین» بودم. به خدا من دیشب خوابم نبرده است زیرا کتابت را از مرکز گرفتم و همه اش را خواندم. اکنون به خدا قسم من مانند تو هستم (یعنی شیعه ام).

دومی گفت: من نیز دو روز پیش کتابت را خواندم، هنگامی که یکی از دوستان، آن را برایم آورد. باور کن که قلبم را برای امور زیادی گشود و مشکلاتی که در ذهنم بود و پاسخ قانع کننده ای بر آن ها نداشتم، همه را در کتابت یافتم.

پس من نیز شیعه ام.

از این تصادف جالب بسیار خندیدیم و اصلا از طول طریق خسته نشدیم.

ولی به هر حال تا ممکن بود کتاب ها را در مدت سه روز از مناطق گوناگونی جمع آوری کردیم، و طبق دستور، هر کس که کتاب نزد او بود، به مرکز پلیس فراخوانده شد.

با آقای والی ملاقات کردم و پس از سخنان کوتاهی به من گفت:

مرا از شما خیلی ترسانده بودند و می گفتند که یک شیعه افراطی است و از سوی خمینی تغذیه می شود و ازدواج خواهران را مجاز می داند!!

تبسمی کردم و گفتم: حالا- یادم آمد! قضیه مربوط می شود به داستان شیرخوارگی که در همان کتاب نوشته شده. او هم تبسمی کرد و کتاب را از کشوی میزش بیرون آورد و گفت: آنچه گفته ای درست است ولی تو را سرزنش می کنم که چرا یک نسخه از کتاب را به خود من اهداء نکرده ای.

اگر از روز اولی که به «قفصه» وارد شدم، کتاب را به خود من می دادی، این مسائل پیش نمی آمد ولی الان دیگر - متأسفانه - از قدرت ما خارج شده و در دست دادگاه قرار گرفته است که سخن آخر را آن ها باید بگویند.

پس از آن تشریف بیاور تا گذرنامه ات را تقدیم کنیم و به سلامتی مسافرت کن.

از سخنش فهمیدم که آنان پس از آن که بی گناهییم را از آن همه شایعه ها فهمیده اند و همچنین دانسته اند که رئیس جمهور کتابم را از پاریس تحویل گرفته، قضیه را به دادگاه منتقل کرده اند تا تنها در محتوای کتاب بحث کنند و ببینند خطری برای نظام یا دین دارد یا نه؟

به دادگاه روانه شدم درحالی که یاران مستبصرم گفتند که تمام اشخاصی که با آنان بازجویی شده، درباره من جز خیر نگفته اند.

سؤال هایی که از آنان پرسیده شده بود این بود که:

۱. چه رابطه ای با تیجانی داری؟ پاسخ: استادم یا دوستم می باشد.

۲. آیا به تو پول داده است؟ نه یک فلس هم از او دریافت نکرده ام.

۳. آیا از تو پولی درخواست کرده؟ خیر! از من چیزی نخواسته.

در دادگاه خواهان دیدار با جناب دادستان شدم. پس از اجازه بر او وارد شدم، دیدم کتاب را روی میزش گذاشته است.

گفتم: سرورم! من نویسنده کتابم و فقط برای یک هفته به تونس آمدم ولی اکنون بیش از یک ماه است که بدون هیچ گناهی، معطل شده‌ام، و اعصابم ناراحت است زیرا زن و بچه‌ام تنها در پاریس مانده‌اند.

سخنم را قطع کرده گفت: باید تمام کتاب را بخوانم، سپس حکم کنم. اکنون یک سومش را خوانده‌ام و ان شاء الله امشب آن را به پایان می‌برم تا فردا حکم را اجرا کنم.

گفتم: سرورم! چیزی جز سرعت در کار نمی‌خواهم.

گفت: فردا بعد از ظهر بیا.

رفتم و در وقت مقرر به آنجا آمدم، دیدم دادستان دم در ایستاده، مرا در آغوش گرفت و با احترام فوق العاده گفت: - جناب دکتر - هرچه در این کتاب آمده، مورد تصدیق من است. و من به همه‌اش ایمان دارم.

اشک شوق از دیدگانم جاری شد و باور نمی‌کردم آنچه را می‌شنیدم.

سپس گفت: بفرما! اکنون حکمت را می‌نویسم. و همانا اگر میلیون‌ها مصرف می‌کردی که کتابت این چنین مشهور شود، نمی‌شد، چرا که برخی از دوستانم از پایتخت، کتابت را از من خواسته‌اند و تو را سلمان رشدی قفصی می‌نامند!

خدای را شکر و سپاس فراوان گفتم که دگربار مرا یاری کرد و در همان دادگاهی که داستان رضاعت در آن اتفاق افتاده بود، برای بار دوم مرا نصرت داد و کتاب را که برایش بدی می‌خواستند، بحمد الله به خوبی مبدل شد.

جناب دادستان حکم را صادر کرد و آن را به کاتب داد تا با تایپ بنویسد.

سپس رو به من کرده گفت: از شما خواهش می‌کنم ده جلد از این کتاب را به من بدهید تا به دوستانم هدیه کنم و اگر دوست داشتی بقیه کتاب‌ها را به صاحبانش که از آن‌ها گرفته‌شد، بازگردانیم.

گفتم: پس از گرفتن حکم، خودم این کار را انجام می‌دهم. به هر حال

کتاب‌هایی را که دادستان خواسته بود، تحویلش دادم، سپس بنا به درخواست کاتبان دادگاه، بیش از ده جلد نیز بر آن‌ها توزیع کردم. جناب دادستان پس از آن که حکم دادگاه را مشخصاً امضا کرد، آن را به من تحویل داد سپس دستور داد به کاتبش که سایر کتاب‌های توقیف شده را به اتومبیل حمل کند. بعد از آن گذرنامه‌ام را به من بازگرداند و خداحافظی کرد.

من از آنجا بیرون آمدم درحالی که از خوشحالی، زمین گنجایشم را نداشت.

کتاب‌ها را هم به صاحبانش برگرداندم و در هر کتاب، یک نسخه از حکم دادگاه گذاشتم. از آن به بعد کتاب در همه جا حتی در قهوه‌خانه، بدون هیچ ترس و خوفی، دست بدست می‌شد.

و چون هر ممنوعی، مرغوب است، همین منع موقت کاری کرد که کتاب خیلی مشهور شود و انقلابی فکری برپا نماید و همچنین به سبب بسیاری دیگر از مسلمانان مستبصر شدند و به مذهب اهل بیت گرویدند.

«و خدا کافران را با همان خشم و غضبی که داشتند، بی آنکه هیچ غنیمتی بدست آورند، ناامید برگردانید و مؤمنین از کارزار رها شدند که خدا خود آن را کفایت کرد و همانا خداوند بسیار توانا و قدرتمند است.»^(۱)

به پاریس برگشتم. در ضمن نامه‌های رسیده، نامه رئیس جمهوری آقای زین العابدین بن علی را یافتم.

به هر حال از آن همه کرامت‌ها که دیده‌ام و همچنان به فضل اهل بیت علیهم السّلام نیز می‌بینم، بسیار خرسند هستم و به آن‌ها مباحث می‌کنم.^(۲)

ما هم برای سلامتی و توفیق روزافزون این استاد ارجمند که یقیناً مورد تأیید

ص: ۹۲

۱- (۱). احزاب (۳۳): ۲۵.

۲- (۲). اهل بیت کلید مشکل‌ها، صص ۳۹۵-۴۰۷.

خداوند و ۱۴ معصوم علیهم السّلام است دعا می کنیم و امیدواریم که خدای متعال ایشان را در راه نشر مکتب اهل بیت علیهم السّلام از شر دشمنان در امان سازد.

سید حبیب اله موسوی - مرتضی رحیمی نژاد (مترجم)

ص: ۹۳

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَعَايَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَعَايَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * (۱)

«ای قوم، پاسخ فراخواننده به خداوند را بدهید و به او ایمان آورید تا (خداوند) پاره ای از گناهانتان را بیامرزد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد. و هر که پاسخ فراخواننده به خداوند را ندهد در زمین به ستوه آورنده ی خداوند نیست و در برابر او سرورانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری خواهند بود.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲)

«ای مؤمنان، (ندای) خداوند و پیامبر را هر گاه شما را به چیزی فراخوانند که به شما زندگی می بخشد اجابت کنید و بدانید که خداوند میان آدمی و دل او میانجی می شود و به نزد وی گرد آورده می شوید.»

ص: ۹۵

۱- (۱) . احقاف (۴۶): ۳۱-۳۲.

۲- (۲) . انفال (۸): ۲۴.

سپاس برای خدایی است که پروردگار جهانیان است، دارای حکمت و تدبیر است و دانایی است که بر همه چیز احاطه دارد و آفرینش خود را با رحمت و عدل و شکیبایی پراکنده ساخت. او را سپاس می‌گوییم، زیرا او بزرگوار و توانایی است که بر هر چیز کم و کوچک یا زیاد و بزرگ پاداش می‌دهد، نیکی‌ها را می‌ستاید و بدی‌ها را می‌زداید و گناهان فراوان را می‌بخشد، و اگر خداوند، به خاطر ستم‌های مردم بر خودشان، آنان را مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند، اما حسابرسی از آنان را تا وقتی معین به عقب می‌اندازد.

شهادت می‌دهم خدایی، جز خدای یکتا وجود ندارد. برای او شریکی نیست و از هر شبیهی و نظیری منزّه است، حکم و تقدیر، تنها در اختیار اوست. او از آفریده‌هایش برتر است، هر کس، خدا او را هدایت کند، گمراه کننده‌ای برای او نخواهد بود، اگر خداوند برای مردم رحمتی بگشاید، کسی را یارای بستن آن نیست و اگر از چیزی خودداری نماید، برای آن گشایش دهنده‌ای نیست و او بزرگوار و حکیم است.

شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست، او را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان دیگر غالب گرداند، حتی اگر مشرکان دوست

نداشته باشند. وظیفه ای را که برای هدایت بندگان خدا به گردن گرفته بود، به انجام رساند، در راه خدا، جهاد نمود، آن گونه که باید جهاد نماید، او به پاداشی که حق است بشارت داد و به عذابی که راست است انذار کرد، خدا او را به پیروزی و یاری وعده داد و به واسطه ی مؤمنان و موحدان و در رأس اینان، برادرش و پسر عمویش، علی علیه السّلام که در دین خدا محکم و قوی بود و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بر هر پیشوایی، مقدم است عزیز و ارجمند گردانید. اکنون برای جهانیان روشن گشته که علی علیه السّلام قهرمان اسلام است و او از هر کس به حق سخن گوید برتر است. خداوند به علی علیه السّلام حکمت و دانش قرآن داد و نیز بلاغت و گفتار فیصله دهنده، تعلیم نمود.

خدایا درود فرست و عطا نما و برکت ده بر سرور ما محمّد و بر خاندان او، همان گونه که درود فرستادی و عطا نمودی و برکت دادی بر سرور ما ابراهیم و خاندان او، به درستی که تو ستوده شده و بزرگواری.

بار خدایا، از یاران برگزیده ی او [اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم] و نیز از کسانی که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم دنباله روی کردند [تابعین] خوشنود باش، کسانی که با راستی و یقین او را همراهی کردند و پس از او پابرجا ماندند، دگرگون نشدند و تغییری نکردند و برای خدا از شاگردان بودند. پروردگارا، ما را بر حرکت در راه ارزشمند آنان و عمل به همه ی آنچه در قرآن کریم تو آمده، موفق نما.

اکنون دنیای اسلام از هر جهتی مورد تهدید قرار گرفته است. مسلمانان، به تروریست و به اینکه آنان در پس هر جنایتی قرار دارند و ضد هر تمدن و هر پیشرفتی هستند، متهم می شوند. متهم هستند که مسلمانان نمی خواهند کسی غیر از خودشان، در امنیت باشد، تا جایی که برخی در کتاب مقدس مسلمانان «قرآن» تردید وارد کرده اند و قرآن را سبب اصلی همه ی گرفتاری هایی می دانند که امروز بشریت به طور دسته جمعی گرفتار آن شده است. قرآن کریم را متهم می کنند که

آموزه های آن، مسلمانان را، مردمی ستیزه جو، تروریست و منزوی بار می آورد که جز خودشان و کسانی که به آنان منتسبند را دوست نمی دارند و بقیه ی مردم و ادیان دیگر دشمن مسلمانان هستند که چاره ای جز جنگ و کشتن آنان نیست.

برخی از اندیشمندان نیز، که تنها با ابزارهای ویژه ی خود، اندیشه می کنند و مسائل را تنها در آزمایشگاه های تنگ خود تجزیه و تحلیل می کنند، برخی از آیه های قرآنی مربوط به موضوع جهاد را بدون آنکه قبل و بعد آن آیه ها را بررسی کنند، تنها آنچه را که خود دوست می دارند، انتخاب می کنند و به نادانان و غرض ورزان عرضه می دارند تا اینان، حق را باطل بپوشانند و امور را زیر و رو نمایند.

چرا عرب مسلمان؟

در طول تاریخ، عرب مسلمان، اهل بخشش و مهمان نوازی و شایسته ی جوانمردی و وفاداری بوده است و مشهور است که اگر قاتل شخصی، به پدر آن شخص، درحالی که نمی داند او قاتل پسرش است، پناه آورده باشد و او را جا داده باشد، اما بعد بداند که او قاتل پسرش است، به او اذیتی نمی رساند، بلکه امانش می دهد و راه را برای او باز نگه می دارد.

همچنان که تاریخ گذشته و حاضر، شاهد است که این اعراب مسلمان بودند که یهودیان را در کشور و شهرهای خود پناه دادند. یهودیانی که تمام مردم دنیا با آن ها در جنگ بودند، هیچ پناهگاهی جز در نزد اعراب مسلمان پیدا نکردند، چندان که در بعضی اوقات در خانه های خودشان، جایشان دادند و با آنان همچون همشهریان خود برخورد می کردند و برای آن ها همان حقوقی در نظر می گرفتند که دیگر مسلمانان از آن حقوق بهره می جستند.

با اینکه اعراب مسلمان، پس از اشغال فلسطین توسط اسرائیل در سال ۱۹۴۸ م متمایل به صلح شدند و تن به قراردادهای صلحی دادند که در کمپ

دیوید و مادرید آغاز شده بود و به خاطر داشتن امتیت و صلح، از بیشتر حقوقشان کوتاه آمدند، اما استعمارگران صهیونیست به تعهدات و پیمان های خود پشت کردند و بار دیگر در هجومی خشمگینانه بر ضد مردم فلسطین که هیچ اسلحه ای جز سنگ ندارند، به اشغالگری جدید روی آوردند و نیروهای خود را با هواپیماهای جنگی، تانک ها، موشک ها، توپ ها، بولدزرها و با هر وسیله ی خراب کننده ای، وارد فلسطین کرد.

با وجود شهید شدن روزانه ی مردان و زنان و حتی کودکان شیرخوار که از حمله ی صهیونیست ها در امان نیستند، جهان، غرب یا شرق آن، عرب یا عجم آن، ایستاده و نگاه می کنند و راه را برای صهیونیست ها باز می کنند و هیچ حرکتی از خود نشان نمی دهند. و شگفت انگیز این است که تمام دولت های غربی و به ویژه آمریکا حقایق را وارونه می کنند. مظلوم را ظالم جلوه می دهند و ظالم را مظلوم به تصویر می کشند. در رسانه های غربی و آمریکایی چیزی جز، سخن در مورد اقدامات تروریستی فلسطینیان بر ضد اسرائیلی های ضعیف نمی شنوی و در تلویزیون های آن ها جز یک اسرائیلی که زخمی یا کشته شده نمی بینی، ولی از ده ها و صدها کشته شدگان فلسطینی و هزاران مجروح و خانه های خراب شده و مزارع سوخته شده و کودکان شیرخواری که جگرهایشان را مجروح و آنان را از بین برده، کسی صحنه ای را به تصویر نمی کشد و از آنان کسی سخنی نمی گوید.

این ظلم آشکاری است که بالاتر از این دیگر ظلمی نیست.

چگونه است که امروز، استعمارگر ستمگر، مظلوم می شود و کسی که می خواهد وطنش را آزاد کند ظالم و تروریست می گردد. آن گاه که فرانسه در مقابل استعمار و اشغالگری آلمان مقاومت می کرد، و وقتی که آمریکا در مقابل استعمار بریتانیا مقاومت می کرد و وقتی که در طول تاریخ همه ی ملت ها در مقابل اشغالگری بیگانه مقاومت می کنند، همه ی آنان قهرمان و مردان فداکار و شایسته ی

مدال و شهرت می شوند، ولی چه شده که امروز معیارها دگرگون شده و آنچه را که برای خودشان جایز است، برای دیگران ناشایست می دانند و آنچه را که برای خودشان نیکی و خوبی می دانند، برای دیگران زشتی و بدی می پندارند.

عقل، چگونه می پذیرد که کسی بگوید: اگر تو زمین مرا غصب کردی، من در برابر تو مقاومت می کنم و تو را به بدترین شکل از میان می برم، ولی اگر من زمین تو را غصب کردم، تو نباید کاری جز صبر و سکوت پیشه کنی در غیر این صورت من تو را می کشم و یا از زمین خودت و وطن خودت بیرون می کنم. آیا جهان امروز چنین منطقی را پیش نگرفته است؟ آیا این همان منطقی نیست که امروز اسرائیل با حمایت غرب و به ویژه آمریکا دنبال می کند؟ در غیر این صورت، نباید به فلسطینیان تهمت تروریست وارد کنند، زیرا آنان نیز همچون تمام ملت های دنیا، می خواهند کشوری آزاد داشته باشند و در امنیت و اطمینان کامل زندگی کنند. ضمن اینکه امروز در جهان، اثری از استعمار جز در فلسطین که مردمانش از کشورشان آواره شده اند و زمینشان توسط اسرائیل اشغال شده است، وجود ندارد. و همین تهمت هایی که در مورد فلسطین گفته می شود، در مورد حزب الله در کشور لبنان هم تکرار می کنند.

دولت های متمدن که آواز آزادی و دموکراسی سر داده اند باید، ملت مظلوم و بی سلاح فلسطین را، یاری دهند و آنان را بر ضد اسرائیل مستبد که تمام مقررات بین المللی و سازمان ملل را زیر پا گذاشته و دارای سلاح هایی است که تمام جهان را تهدید می کند، کمک رسانند.

هر گاه همه ی راه ها بر انسان ضعیف و مظلوم بسته شود و آرزوی یک زندگی سالم در او از بین برود، گاهی خود را هم منفجر می کند، به این امید که با این کارش، آن کس که او را خوار و ذلیل کرده و خانواده و فرزندش را از بین برده، بکشد و به دیگران بفهماند که او می خواسته تا کسانی که پس از او می آیند،

زندگانی با عزت و با شرفی داشته باشند. این عمل در نزد ژاپنی ها و کسانی که از این عملیات انتحاری به شگفتی می آیند، شجاعت و قهرمانی نامیده می شود، تا آنجا که از این موضوع فیلم های سینمایی ساخته می شود که مردم برای دیدن آن از همدیگر پیشی می گیرند، این کارها را در میان مردم ترویج و از آن دفاع می کنند، ولی اگر این کار را یکی از فلسطینی های ستم دیده انجام دهد، آن را عمل تروریستی نام می نهند و هیچ یک از غربی ها آن را نمی پسندد.

آری، ما آن هجوم به دو شهر نیویورک و واشنگتن را یک عمل تروریستی می نامیم، زیرا میان این کار و آن کار فلسطینی فرق آشکاری است.

شاید کسی بگوید، میان کار کسی که وارد یک قهوه خانه و یا باشگاه اسرائیلی می شود و خود را با مواد منفجره، منفجر می کند تا برخی از بی گناهان کشته شوند، با آنچه که در ایالات متحده ی آمریکا واقع شد، فرقی وجود ندارد.

ولی تفاوت آشکاری وجود دارد و نباید میان این دو امر، به هم آمیخت و مخلوط کرد. زیرا آن فلسطینی که وارد قهوه خانه ی اسرائیلی می شود و خود را منفجر می کند، به قصد جنگیدن با کسانی است که کشورش را اشغال کرده اند و به مقدّساتش بدترین اهانت ها کرده اند و برای اینکه با متجاوزان برخورد کند، جز منفجر کردن خودش هیچ وسیله ای ندارد، ولی آنچه در آمریکا اتفاق افتاد، با این کار فرق دارد. ربودن هواپیماهای مسافربری و کشتن بی گناهان در آن هواپیماها یا در محل کارشان و ترساندن مردم، یک عمل تروریستی به هر معنای آن است و هیچ انسانی این کارها را قبول نمی کند تا چه رسد به مسلمانانی که دین اسلام، کشتن انسان های بی گناه را، حرام نموده است و به پیروانش یاد داده است که حتی در حال جنگ با دشمنانشان برخوردی انسانی داشته باشند و آنان را سرزنش و شماتت یا شکنجه نمایند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما سفارش می کرد که حتی سگ

هار را نیز مثله نکنیم» (۱) و باز می فرماید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبل از اینکه وارد پیکار شویم به ما سفارش می کردند که آن کس که به جنگ پشت می کند و آن کس که از جنگیدن فرار می کند را نکشید و نیز زخمی ها را نکشید و کارشان را یکسره نکنید، آن کس که سلاحش را بیاندازد، در امان است، پیرمردان و پیرزنان و کودکان را نکشید، هیچ درختی را قطع نکنید و هیچ زراعتی را آتش نزنید، خداوند سبحان می فرماید: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۲)(۳) و جنگ کنید در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند اما تجاوز ننمایید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد.

مهم این است که اسرائیلی ها، از آنچه در آمریکا به وقوع پیوست، فرصت را غنیمت شمرده و در تمام محافل جهان فریاد زدند که این اعراب مسلمان و به ویژه فلسطینی ها هستند که به ایالات متحده ی آمریکا حمله کرده اند. در نتیجه مسلمانان تروریست هایی هستند که دنیا باید با آنان بجنگد و از خود دور و طرد کند.

ولی ما می گوییم همه ی عرب های مسلمان در هر کجای دنیا و به ویژه در آمریکا این عمل را محکوم کردند، و هرگونه عمل تروریستی را در هر شکل و رنگ آن ناپسند شمردند، و برای کم کردن درد و حزن ناشی از این حادثه، مسلمانان هم بستگی خود را با ملت آمریکا اعلام کردند.

همه ی مؤسسات و انجمن های اسلامی در آمریکا، مهاجران مسلمان را برای اهدای خون و کمک نقدی و زدودن اندوه از مصیبت زدگان و مجروحان و

ص: ۱۰۳

۱- (۱). نهج البلاغه، وصیت امام علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام، ص ۴۲۱، ۴۲۲، نامه ۴۷.

۲- (۲). کافی، ج ۵، ص ۲۹، ح ۷.

۳- (۳). بقره (۲): ۱۹۰.

خانواده های قربانیان حادثه، فراخواندند و خود را جزئی از مردم آمریکا دانستند.

همان گونه که در شادی هایشان شریکند، در اندوه و گرفتاری آنان نیز خود را شریک می دانند.

بااین حال غرض و رزان، آنان که در قلب هایشان مرض و بیماری وجود دارد، می خواهند در دین خدا، نیرنگ و حيله وارد کنند و چون می دانند که قدرت مسلمانان در چنگ زدن به دینشان می باشد، عقیده و دین مسلمانان را مورد هجوم و حمله ی خود قرار می دهند، اما وعده ی خداوند متعال حق است، اوست که می فرماید: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ (۱) او خدایی است که فرستاده ی خود را با رهنمود و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه ی دین ها برتری دهد، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

و اوست که می فرماید: وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ (۲) نیرنگ می کنند و خدا هم تدبیر می کند و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است.

آنان می خواهند، اسلام را از چشم مردمی که هنوز اسلام را به طور کامل نشناخته اند، بیاندازند ولی خداوند متعال این را نمی پسندد و از جنس خودشان ستیزنده ی منصفی را به سخن می آورد و او را گواه می گیرد و در این صورت نتیجه برخلاف هدفی می شود که اراده کرده بودند. خداوند رئیس جمهور آمریکا را که جمعیت کشورشان بالغ بر سیصد میلیون نفر است وامی دارد تا از اسلام با عباراتی سخن بگوید که همه ی آن سخنان نشان از احترام و شگفتی و رضایت نسبت به دین اسلام است.

ص: ۱۰۴

۱- (۱). صف (۶۱): ۹.

۲- (۲). انفال (۸): ۳۰.

اما آنچه را که برخی گروه‌های غیر رسمی و مشکوک از بدگویی و ارعاب و تهدید به قتل و انتقام از مردم عرب و مسلمان، اعلام نمودند، بیش تر ناشی از عدم آگاهی آن‌ها به واقعیت امور یا کینه‌های دیرینه که ریشه در قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی دارد، می‌باشد، و ممکن است از تحریک‌های گروه‌های صهیونیستی باشد که کینه مسلمانان را در دل داشته و آرزوی رانده شدن مسلمان‌ها از غرب را دارند تا برای خود فضای بهتری فراهم آورند.

اما این امر کاملاً روشن بود که مردم عرب و مسلمان هیچ نقشی در آن نداشتند، حتی حکومت آمریکا و در رأس آن جرج بوش رئیس‌جمهور وقت آمریکا در پیامی که از شبکه‌های تلویزیونی پخش شد و خبرگزاری‌ها آن را مخابره نمودند و شبکه الجزیره نیز در بخش خبری آن را پخش کرد، اعلام نمودند. باید احترام گروه‌های عربی، اسلامی را نگه داشت و به هیچ وجه متعرض آن‌ها نشد؛ زیرا آن‌ها از این تهمت مبرا هستند.

این سخن واقعیتی است که وزیر خارجه وقت آمریکا و بیش تر مسئولان آمریکایی در سخنانشان به آن اعتراف کردند.

و بر فرض بپذیریم که اسامه بن لادن یا بعضی عرب‌های مسلمان پشت این تهاجم بوده‌اند، نمی‌توان به اتهام آن‌ها همه عرب‌ها و مسلمانان را مسئول دانست و با همه آن‌ها برخورد کرد، زیرا اگر یک نفر یا گروهی خلاف قانون عمل کردند، مقتضای عدالت برخورد قانونی با خود آن‌ها است و خانواده و بستگان آن‌ها از هر نوع تعقیب قانونی در امانند، تا چه رسد به گروه‌هایی که هیچ ارتباطی با جنایت کاران ندارند و تروریست‌ها را نمی‌شناسند. و من از همه مسلمانان می‌خواهم که با مردم آمریکا همدردی نموده و آن‌ها را در خروج از مصیبتی که بدان دچار شده‌اند یاری کنند، و از خداوند بخواهند که بر بی‌گناهان با رحمت و اسعه اش ترحم نموده و به بازماندگانشان تسلی و صبر عنایت فرماید.

او می گوید: دین اسلام، دین دوستی، گذشت، دانش، پیشرفت و تمدن است.

سخنان او در دل شنوندگان تأثیر می گذارد، شنوندگانی از همه ی جهان آماده اند تا سخنان او را بشنوند و بدانند او چه می گوید.

پس از او نیز، رئیس دولت بریتانیا، تونی بلر، تقریباً با همان معانی، اسلام را ستود. شرویدر، نخست وزیر آلمان نیز، در این دیدگاه و با همین صراحت، با رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان هم رأی می شود و دین اسلام را ستایش می کند و با آنچه که دین اسلام سزاوار آن است، آن را می ستایند و بدین ترتیب، مردمانی که تا قبل از این سخنان، نسبت به دین اسلام - که بیش از یک پنجم انسان های روی زمین آن را پذیرفته اند، - تصور و فکر اشتباهی داشته اند، افسوس می خورند.

این سخنان باعث می شود تا کتاب های اسلامی که تا آن زمان در کتابفروشی ها و کتابخانه ها پر بود ولی خواننده ای را برای آن کتاب ها نمی یافتی، به یکباره نایاب شوند و در همه جا کسانی که خواستار آن کتاب ها باشند، زیاد گردند. در یکی از شبکه های ماهواره ای مصر، این خبر پخش شد که در مدت یک ماه از سخنرانی رئیس جمهور آمریکا، تنها در آمریکا هزار و پانصد نفر به دین اسلام گرویده اند، البته این یک شمارش موقت و محدود بوده و گرنه این عدد در دنیا صدها برابر بیشتر از آن است. اینجاست که در ضرب المثل های ما گفته می شود: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد».

من در یکی از خطبه های نماز جمعه گفتم اگر ما گویندگان مساجد در تمام دنیا، می خواستیم برای ترویج اسلام با همین روش سخن بگوییم، موفق به هدایت مردم نمی شدیم. زیرا ما همیشه در این مساجد، در میان مسلمانانی سخن می گوئیم که بیشتر آنان، آنچه را که ما می گوئیم می دانند و آن را پذیرفته اند و اما

اگر بخواهیم صدایمان را حتی در یک شهر به گوش کسانی که با ما دشمن هستند برسانیم، اگر میلیون ها دلار هم خرج کنیم از این کار عاجز و ناتوان هستیم، تا چه رسد به اینکه بخواهیم همه ی جهان را مخاطب خود قرار دهیم، این امر برای ما از امور ناشدنی خواهد بود.

اما خداوند متعال، این رؤسا و مسئولین را در تمام دنیا به سخن در آورد، و همه ی جهانیان به سخنان آن ها گوش فرادادند، و بدون اینکه احدی از مسلمانان در این کار به سختی و دشواری بیافتد، تأثیر خود را در میان اندیشمندان و نخبگان علاقه مند گذاشت. در حقیقت، این یک امر عجیبی است. **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ (۱)** می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، و خداوند نورش را کامل می کند، هرچند کافران خوش ندارند.

صهیونیست ها می خواستند بعد از فاجعه ی ناخوشایند آمریکا، اسلام و مسلمانان را زشت جلوه دهند ولی خداوند می فرماید: **وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ (۲)** نیرنگ می کنند و خدا هم تدبیر می کند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است. صهیونیست ها می خواستند، مردم آمریکا را بر ضد مسلمانان بشورانند و آن ها را از کشورشان بیرون اندازند، از دین اسلام، کینه بر دل بگیرند، و از مسلمانان انتقام بگیرند، ولی بر هیچ یک از این اهداف دست پیدا نکردند.

صهیونیست ها در انتظار نتیجه ای بودند که به آن نرسیدند و تمام تلاش هایشان نتیجه ی معکوس داد. به مسلمانان احترام زیادی گذاشته شد و در تمام کلیساها برای آنان دعا کردند، بلکه روحانیان آمریکایی به مساجد مسلمانان رفتند و در

ص: ۱۰۷

۱- (۱). صف (۶۱): ۸.

۲- (۲). انفال (۸): ۳۰.

روزهای جمعه باهم به نماز ایستادند و به خطبه های امامان مساجد گوش فرا دادند. گویندگان در میان خطبه هایشان، بزرگی دین اسلام و اصول بلندمرتبه ی آن و فراگیری و شمول آن را توضیح دادند. و برای غیر مسلمانان روشن کردند که اسلام به همه ی انبیاء و رسولان الهی، اقرار و اعتراف دارد و به همه ی آنان احترام می گذارد و تعالیم کامل آن، برای همه ی جنبه های زندگی انسان اعم از اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی می باشد و برای همه ی رازهای جهان و پس از مرگ و برانگیختن در آخرت پاسخ های قانع کننده ای دارد.

من به همه ی مسلمانان می گویم: وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (۱) و بسا شما چیزی را ناپسند می دارید درحالی که آن برای شما بهتر است، و چه بسا چیزی را دوست می دارید، درحالی که آن چیز برای شما بدتر است. و خدا می داند و شما نمی دانید.

و در کتاب خدا آمده است: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (۲) (مردم را) به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو فراخوان و با آنان با روشی که بهتر باشد چالش ورز.

در اینجا سخن امام صادق علیه السّلام پیش من است که می فرماید: «شما با غیر زبانتان دعوت کننده باشید، تا از شما، راستی و نیکی و پرهیزکاری دیده شود و تبلیغ همین است.» (۳)

بنده ی محتاج به رحمت پروردگارش، محمد تیجانی سماوی

ص: ۱۰۸

۱- (۱). بقره (۲): ۲۱۶.

۲- (۲). نحل (۱۶): ۱۲۵.

۳- (۳). کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.

فصل اول: فراخوان مردم به دین اسلام

اشاره

ص: ۱۰۹

۱ - وضعیت مسلمانان در جهان امروز

بر هیچ بررسی کننده ای پوشیده نیست که امروز، شمار مسلمانان در جهان بالغ بر یک میلیارد و دویست و پنجاه میلیون نفر است که در مناطق بسیار حساس و استراتژیک جهان سکونت دارند. زمین هایشان، گنج های به هم فشرده ای از ثروت های طبیعی همچون طلا، نفت خام، معادن، رودخانه ها و جنگل ها را در خود ذخیره دارد. مسلمانان در گذشته قدرت بزرگی بودند، اگر نگوییم که آن ها تنهاترین قدرت در تمام دنیا بودند. تاریخ گواهی می دهد، مسلمانان دارای تمدن و فرهنگ بوده اند و در همان زمان در علوم و نوآوری و پژوهش های علمی از دیگران پیشی گرفته بودند. ولی متأسفانه، امروز آن دوران سپری شده و آن تمدن، کهنه و فرسوده شده است و آن مجد و بزرگی از میان رفته است. مسلمانان ضعیف شده اند، وجودشان از هم گسسته شده و امروز در تیررس جنگ طلبان و استعمارکنندگان قرار گرفته اند و دیگر هیچ قدرتی برایشان نمانده و دشمنانشان از آن ها ترسی ندارند.

امروز، مسلمانان همچون خس و خاشاک روی سیلاب می مانند که نمی توانند ظلم و ستم را از خودشان دور کنند، نمی توانند زمین های اشغال شده ی خود را آزاد کنند و نمی توانند مسجد الاقصی را که به دست گروهی از صهیونیست ها که

دولت اسرائیل نماینده ی آن هاست، اشغال و غصب شده، آزاد نمایند.

با وجود اینکه خداوند متعال به مسلمانان فرمان داده تا بر ضد دشمنان خود، یک دست باشند و همگی به ریسمان الهی چنگ زنند و از همدیگر جدا نباشند ولی، می بینیم که آن ها، دچار تفرقه شده اند و دولت های کوچکی را تشکیل داده اند که برخی با بعضی دیگر دشمنی می کنند و در خانه ی خودشان باهم جنگ می کنند. همان گونه که صدّام حسین رئیس دولت سابق عراق، با دولت کویت و قبل از آن با جمهوری اسلامی ایران به جنگ برخاست.

دولت های کوچک اسلامی نمی توانند، نماینده ی امت واحدی باشند که دارای یک هدف هستند، زیرا بیشتر دولت هایی که خود را دولت اسلامی می نامند، دستورهای دین خدا را اجرا نمی کنند و اغلب دولتمردان این کشورها را می بینی که از روح اسلام و اهداف بلند آن دور شده اند و در عوض شعار لائیک و بی دینی را سر داده و به جنگ با دین برخاسته اند و با همه ی مظاهر دین حتّی در مسأله ی حجاب و ریش گذاشتن به مقابله برخاسته اند.

بیشتر کشورهای اسلامی توسط بیگانگان و اجانب اداره می شود. غربی هایی که با اسلام دشمنی دارند، در همه ی مسائل داخلی کشورهای اسلامی اعمّ از سیاست و اقتصاد و فرهنگ، دخالت می کنند، و حتّی قضاوت در دادگاه ها نیز از دست آن ها در امان نمانده است. ثروت و سرمایه های مادی که خداوند متعال برای ما مسلمانان مخصوص گردانیده است، توسط دشمنان به تاراج می رود.

غرب در پاشیدن بذر تفرقه و اختلاف در میان کشورهای اسلامی موفق بوده است چرا که بعضی وقت ها دیده می شود یک دولت اسلامی و عربی، به یک دولت اسلامی و عربی مثل خودش هجوم می برد، و مقداری از خاک آن کشور را اشغال می کند و این کشور اسلامی اشغال شده، از دولت های غربی برای نجات کشورش کمک و یاری می طلبد. این وضعیت، انگیزه می شود تا خرید و فروش

اسلحه های خون ریز برای جنگ میان برادران مؤمن افزایش یابد و با دشمنان بر ضد همدیگر پیمان های امتیعی و نظامی ببندند.

درحالی که در برخی از کشورهای اسلامی، مردم از گرسنگی می میرند، در تمام کشورهای عربی و اسلامی اسلحه هایی گران قیمت انبار می شود.

بدون تردید، خشم و غضب خداوند بر مسلمانان نازل شده است. مسلمانانی که یاد خدا را به فراموشی سپرده اند، پس خودشان را هم فراموش کرده اند و خداوند می فرماید: **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ: (۱)**

هر که از یاد خداوند بخشنده دل بگرداند برای او شیطانی می گماریم، که همنشین وی خواهد بود.

اکنون با این سؤال روبرو می شویم که چه کسی مسئول است؟

پاسخ این است که همه ی ما بدون استثناء در برابر این وضعیت مسئول هستیم. زیرا دفاع از دین، یک مسئولیت همگانی است و بر هر مکلفی واجب عینی است. بر هر فردی از ما مسلمانان واجب است تا برحسب جایگاه و توانایی اش در دفاع از دین شریک باشد. در اقدام به این وظیفه، دانشمندان و اندیشمندان در درجه ی اول هستند و مسئولیت بزرگی دارند؛ زیرا به اندازه ی استقامت و اراده، ترقی و پیشرفت حاصل می شود و به اندازه ی بخشش ها، بخشاینده گان پدید می آیند. بیشتر مردم نیز در همان مسیری گام برمی دارند و حرکت می کنند که اندیشمندان به آن مسیر راهنمایی می کنند. مردم، راهنمایی های آنان را دنبال می کنند و از کارهای آنان پیروی نموده و از گفتار و موضع گیری هایشان اثر می پذیرند.

ص: ۱۱۳

به باور ما تنها راه نجات امت اسلامی از این تاریکی های به هم فشرده، بازگشت به راه راست خداوند متعال است. و این راه راست الهی در اصول پنج گانه ای ظهور می یابد که بر همه ی مسلمانان واجب است به آن اصول چنگ بزنند و آن را در نفوس مؤمنین و بندگان صالح خدا تثبیت نمایند.

این اصول عبارتند از:

الف: توحید: توحید، یک دیدگاه و عقیده ی روشنی را به انسان می دهد. این عقیده، همه ی اندیشه ها و بلندپروازی ها و اهداف را به یکباره در خداوند یکتایی جمع می کند که نه می زاید و نه زاییده شده است و هیچ کس همتای او نیست، او پروردگار هر چیزی است. او آفریننده، تربیت کننده، روزی دهنده، زنده کننده و میراننده ی بندگان است.

ب: عدل: عدل، در کنار توحید است، زیرا صفتی از صفات خداوند متعال است. صفتی که مقرر می دارد هر چیزی براساس عدل بنیان نهاده شده است و اگر عدالت نباشد، نظام هستی به هم می خورد و شیرازه ی آن از هم می پاشد.

عدل، بنیاد زندگی اجتماعی موفق است و اگر نباشد زندگی انسان غیر ممکن می گردد. نظام یا حکومتی که براساس ظلم و استبداد شکل گرفته، هرگز نمی تواند پیشرفت کند و دوام داشته باشد.

ج: نبوت: نبوت، وظیفه ای است که ارتباط میان خالق و مخلوق و میان انسان و خداوند متعال را افزایش می دهد و به انسان می آموزد که چگونه با آفریننده ی خود ارتباط برقرار کند و چگونه با اوامر و نواهی او برخورد نماید، تا از خشم و

غضب خداوند در امان بماند و به خشنودی او دست یابد و در نتیجه، آرامش و آسودگی او در دنیا و آخرت محقق شود.

د: امامت: امامت، نوعی از رهبری است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نقش نبوت را دنبال می کند با این تفاوت که امامت پایان نمی پذیرد، زیرا رسالت، همیشه نیازمند اصلی است که پیوسته برای مردمانی که پس از رسالت می آیند مسیر هدایت را ادامه دهد، تا در نتیجه مردم منحرف نگردند. زیرا هرگاه، امتی بدون رهبر آگاهی باشند، در سرگردانی فروخواهند رفت و هرگاه امور به خود امت و بدون رهبر واگذار گردد، خود را در غفلت و بی توجهی سرگردان خواهند نمود.

مایه ی تأسف جدی است که در نزد بیشتر امت اسلامی، اصل امامت پذیرفته نشده، و آن را یک امر سیاسی می دانند که به دین اسلام ربطی ندارد. این وضعیت به خاطر علل شناخته شده ای است که اسلام و مسلمانان از هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن مواجه شدند.

ه: معاد: ایمان به روز قیامت، چیزی است که به انسان مؤمن، نیرویی ویژه می دهد. زیرا تا هنگامی که در نزد انسان مؤمن به روز قیامت، تشویق کننده و تحریک کننده ای باشد که او را برانگیزاند، یعنی بداند بر آنچه انجام می دهد، باید حساب پس بدهد و بر آنچه در زمان زندگانش فرستاده پاداش و عقاب می بیند، اراده و قدرت او همیشه پویا و زنده نگه داشته می شود. و بدین ترتیب همّت بلند خود را، این دنیای فانی و رفتنی، قرار نمی دهد.

۳- دعوت مردم به اسلام در آمریکا

بر همه ی مسلمانان بیگانه و آواره ای که به هر دلیلی، امروز در ایالات متحده ی

آمریکا زندگی می کنند، واجب است که مردم آمریکا را به دین اسلام و دین خدا دعوت کنند. خداوند می فرماید فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (۱)

بنابراین تو با درستی آیین، روی به جانب دین پاک آور، بر همان سرشتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است، هیچ دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است آیین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

مسلمانی که تنها در اندیشه ی جمع ثروت باشد، مسلمانی که جز به خودش و خانواده اش فکر نکند و درصدد انجام کار مردم برنیاید، او از امر دین خود چیزی ندانسته است. خداوند متعال در کتاب بزرگ خود می فرماید: اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (۲) دعوت کن به راه پروردگار خویش، با حکمت و پندی نیکو و با آنان با بهترین طریق چالش ورز.

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «اگر خداوند به دست تو، تنها یک شخص را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در آن است، بهتر خواهد بود». (۳)

این ها فراخوان ها و بلکه فرمان هایی برای مسلمانان است تا کار و همّتشان، هدایت مردم به سوی خدا باشد و آن ها را از تاریکی خارج کرده و به سوی نور ببرند و البته نیکوترین و بهترین طریق برای دعوت مردم به دین خدا، کار نیک، پایداری و چنگ زدن به اخلاق فاضله و برتر است. این طریق، نزدیک ترین راه برای تأثیر در مردمی است که در کنار تو هستند و کارهای تو را زیر نظر دارند.

ص: ۱۱۶

۱- (۱). روم (۳۰): ۳۰.

۲- (۲). نحل (۱۶): ۱۲۵.

۳- (۳). نهج السعاده، ج ۲، ص ۱۵۸، کلام ۱۹۶؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹۹.

گاهی یک کار نیک، تأثیرش بیشتر از بیست گفتگوی دینی است و به همین خاطر است که امام صادق علیه السلام با این کلامشان، پیروانشان را سفارش می کنند که: «شما با کارهایتان برای ما تبلیغ کنید و نه با سخنانتان».(۱)

آن مسلمان عرب که با یک آمریکایی، با اخلاق نیکو و کارهای خوب و نرمی و مهربانی و امانت داری و مداومت بر راست گویی برخورد می کند، در میان کسانی که با او کار می کنند، تأثیر بلند و شگرفی بر جای می گذارد. آنان با این شخص انس می گیرند و با او هم صحبت می شوند.

اما اگر آن مسلمان، اخلاق بدی داشته باشد، دروغ بگوید و دزدی کند، مردم از او و دین او فرار می کنند.

دعوت به اسلام، به ویژه از طریق خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از ما تلاشی بیشتر و استقامتی والاتر می طلبد. شیعیان اهل بیت باید در همه ی کارهایشان نمونه باشند، زیرا عاقلانه نیست، که انسان خود را به اهل بیت منتسب بداند، ولی خود را به اصول و فروع دین ملتزم نداند و بعد هم با مردم در مورد سزاوار بودن اهل بیت مجادله کند و بر مردم فخر بفروشد که او شیعه و پیرو اهل بیت است. اهل - بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از چنین کسی بیزارند و چنین عملی را تأیید نمی کنند و به همین خاطر است که همگی آنان فرموده اند شیعه ی ما کسی است که خدا را اطاعت کند.(۲)

دعوت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ناسزاگویی به دیگران، به این دلیل که به خاندان پیامبر اسلام ستم شده و آنان را از منصب و مقامی که خداوند متعال، مخصوص آنان گردانیده بود، دور نمودند، پابرجا نخواهد شد.

ص: ۱۱۷

۱- (۱). قرب الاسناد، ص ۷۷، ح ۲۵۱.

۲- (۲). الکافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۱.

دعوت به دوستی اهل بیت، یعنی اظهار فضایل و برتری آنان، یعنی بیان کارها و جهاد آنان، یعنی ابراز معارفی که به این امت تقدیم نمودند و اظهار زحماتی که برای پابرجا ماندن کلمه ی الله انجام دادند. خود آنان راه دعوت به سوی خودشان را برای ما با این سخنشان ترسیم کردند که «اگر مردم نیکی کارهای ما را بدانند، از ما پیروی خواهند نمود».(۱)

دعوت به اسلام حقیقی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورده نیز، همان دعوت به دین استواری است که در هر چیزی حدّ وسط را گرفته و افراط و تفریط را کنار زده و زیاده روی و بی اهمیتی را زدوده است. خداوند متعال می فرماید: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا؛ (۲) و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ای علی، دو گروه در تو نابود شده اند یکی دوستدار زیاده رو و دیگری کینه توز گزافه گو».(۳)

بنابراین لازم است ما در همه ی امور حدّ وسط را بگیریم تا با این روش، همه ی آشوبگران نابود شوند و فتنه ی همه ی فتنه گرانی که می خواهند به وسیله ی برخی از کارهای کسانی که خود را به اهل بیت منتسب می نمایند، حقایق اهل بیت را از روی ستم و بهتان، زشت جلوه دهند، از بین برود.

و نیز لازم است تا همه ی مراکز اسلامی را تقویت و پشتیبانی کنیم تا آن مراکز بتوانند، نقش تربیتی خود را در آموزش مکارم اخلاق و حفظ قرآن و پایداری در

ص: ۱۱۸

۱- (۱). عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۲، ح ۳۳۲۹۷.

۲- (۲). بقره (۲): ۱۴۳.

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۸۷، ح ۱۰۵.

زندگی به پسران و دختران ما همچنان ادامه دهند. با این کار ما آینده‌ی آن‌ها را تضمین می‌کنیم و آن‌ها را از شر انحراف و کفر و بی‌دینی که امروز به سرعت گیج‌کننده‌ی در میان جامعه و دانشجویان منتشر می‌شود، مصون می‌داریم. پس ناچار به تلاش بیشتر، نظم در کارها، بخشش چیزهای گران‌بها و ارزشمند و ایجاد مراکز رفاهی و فرهنگی و باشگاه‌های علمی هستیم تا به فرزندانمان و جوانانمان اسلام صحیح را که خواسته‌های جسمی و روحی آنان را پاسخگوست، ارائه دهیم تا در نتیجه، آنچه را که به آن رغبت و علاقه دارند، در اسلام بیابند و نه آنچه را که از آن تنفر دارند، آن‌گونه که الآن همین طور است. و از خداوند متعال می‌خواهیم همه‌ی ما را بر کاری که او دوست می‌دارد و او را راضی و خشنود نگه می‌دارد، موفق نماید.

فصل دوم: تربیت کودکان مسئولیتی بر عهده ی پدران و مادران

ص: ۱۲۱

خداوند در قرآن می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده ی خود را از آتش نگه دارید.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز می فرماید: «همه ی شما سرپرست هستید، همه ی شما نسبت به زیردست خود مسئول هستید.» (۲) پس پدر و مادر نسبت به فرزندشان مسئولیت دارند.

اگر موضوع این همه اهمیت دارد، نقش والدین در تربیت فرزندانشان چیست؟ و به ویژه نقش آنان در دیار غربت که فساد زیاد است و مردم از اخلاق فاضله به دور هستند و از خویشاوندان خانواده ی بزرگ خود محروم هستند چیست؟ خانواده ی بزرگی که در آن، عمه، خاله، مادر بزرگ، عمو، دایی و پدر بزرگ و همه ی نزدیکان، هر کدامشان خود یک راهنما و نصیحت کننده و نگهبان امینی هستند که خویشاوند خود را رها نمی کنند تا دست خیانت به سوی او دراز شود و اینجا و آنجا او را منحرف کنند. زیرا خویشاوندان در مقام اندرز دهنده و راهنما می باشند و آن ها خوب می دانند که قربانی فساد، از خون و گوشتشان است. آنچه را که به یک نفرشان زینت دهد، به همه ی آن ها زینت داده

ص: ۱۲۳

۱- (۱). تحریم (۶۶): ۶.

۲- (۲). کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰، ح ۱۴۷۱۰.

است و آنچه که یک نفرشان را زشت کند، همه ی آنان را زشت می کند. هر کدامشان تگه ای از این خانواده ی بزرگ هستند که از او همچون خودشان، بلکه بیشتر محافظت می کنند.

بیشتر پدران و مادران در آمریکا، سرگرم گرفتاری ها و مشکلات دنیایی هستند و برخی ها نیز که خانواده ی خود را در وطنشان ترک کرده اند، گرفتاری آن ها را هم با خود به همراه دارند. زیرا او باید تلاش بیشتری کند و از هر راهی که می تواند، در دسر ها و سختی ها را از خانواده ی خود کم کند.

کسی که در چنین وضعی است، نسبت به فرزندانش بی توجهی و سستی می کند، به ویژه آنکه این فرزندان در مدرسه ها و مؤسسه های لائیکی رفت و آمد می کنند که برای دین احترامی قائل نیستند. در آن مدارس چیزی را یاد می گیرند که آن را آزادی نام می نهند و در نتیجه خود را به آنچه که آداب و رسوم عربی و اسلامی اقتضا می کند، مقتید نمی دانند. فرزندان، آن آزادی و ولنگاری را ترجیح می دهند و بدین ترتیب میان دیدگاه فرزند و دیدگاه پدر و مادر یک نوع جدایی و شکاف پدید می آید. در این صورت است که پسر یا دختر، در میان خانه ی خود، همچون شخص بیگانه ای، زندگی می کند و خوشی و لذتش از زندگی را در میان دوستان خود، در آن مدرسه یا خارج از مدرسه در مکان های لهو و لعب و فاسد جستجو می کند.

این تازه، وضع فرزندانی است که پدر و مادرشان خود را به آموزه های دین پایبند می دانند و برای زنده نگه داشتن مناسبت ها و مراسم دینی در مراکز اسلامی، شرکت کرده و رفت و آمد می کنند، نماز را به پا می دارند و شعائر و مراسم الهی را به جا می آورند و اگر آن ها فرزندان خود را با خودشان همراه و همنشین کنند فرزندانشان نیز، شیفته ی پذیرش این کارها در فضایی پر از محبت و دوستی، می شوند و بر آن کارها عادت می کنند.

ولی اگر پدر و مادرها، خودشان هم این شعائر الهی را انجام ندهند و پایبند به رفت و آمد در مراکز اسلامی نباشند، مصیبت و گرفتاری فرزندان که فراموش کرده اند مسلمان هستند، بیشتر می شود و این بیجه ها، به خاطر داشتن افکاری که مخالف اسلام و عقاید آن است، در آینده ستیزه گری بر ضد اسلام خواهند بود.

بنابراین لازم و واجب است تا همه ی مسلمانان، مسئولیت کامل خود را در برابر خداوند متعال، بپذیرند و در مسیر آموزش فرزندان خود و تربیت آنان با فرهنگ اسلامی، مال و جان خود را از آنان دریغ ندارند. برای این کار باید، مساجد، انجمن ها، حسینیه ها و مراکز اسلامی و فرهنگی ایجاد نمایند، تا شبانه روز به تربیت مهاجران پردازند و آن ها را از خطرهای نظام های فکری و ایدئولوژی های نابودکننده که امروز جوانان غربی را به بیچارگی و سرافکنندگی کشانده، نجات دهند.

مراکز اسلامی و در رأس آن «دار الحکمه الاسلامیه» برای جوانان و کودکان، مدارس اسلامی زیادی را ایجاد کرده تا آنان، زبان عربی، فارسی و انگلیسی را بیاموزند، همان طور که به آنان پایه های اسلام، بویژه به پا داشتن نماز و حفظ قرآن کریم و اخلاق پسندیده ای را که دین اسلام به آن تکیه می کند، آموزش می دهند.

بر مهاجران مسلمان لازم است تا «دار الحکمه الاسلامیه» و مراکز اسلامی دیگر را، با کمک های مادی و معنوی خویش تقویت نمایند و در آنجا حضوری همیشگی داشته باشند تا این مراکز بتوانند به اهداف خود که برای رسیدن به آن اهداف ساخته شده اند، برسند و با تلاشی دائمی بتوانند فرهنگ اسلام را گسترش دهند.

روشن است که قوانین دین اسلام که به وسیله ی پیامبر آن محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرستاده شده، پایان دهنده ی همه ی قوانین دیگر ادیان آسمانی است.

خداوند می فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَ لَكِنُّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ (۱) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، اما فرستاده ی خدا و واپسین پیامبران است.

از آن جهت که او تمام کننده ی رسالت انبیاء و فرستادگان خداوند است و کتاب او آخرین کتابی است که از طرف خداوند متعال نازل شده است، هیچ پیامبری پس از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نخواهد آمد و هیچ کتاب آسمانی پس از قرآن کریم نخواهد بود و دین اسلام، همان گونه که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده، دین ثابت و استواری است که تمام ادیان آسمانی گذشته در او ذوب شده اند. خداوند متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا؛ (۲) او خدایی است که فرستاده اش را با رهنمود و دین راستین فرستاد تا بر همه ی دین ها برتری دهد و گواهی خدا کفایت می کند.

به همین منظور، پس از بعثت نبی اکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر تمامی بشر لازم است تا از

ص: ۱۲۹

۱- (۱) . احزاب (۳۳): ۴۰.

۲- (۲) . فتح (۴۸): ۲۸.

ادیان گذشته ی یهودیت و مسیحیت دست بردارند و به دین اسلام گردن نهند و خداوند سبحان را براساس شریعت و قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم عبادت کنند. زیرا خداوند متعال به غیر از این راضی نیست و از کسی غیر از اسلام، دینی را نمی پذیرد. خداوند متعال در این موضوع می فرماید: **وَمِنْ يَتَّبِعِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (۱)** هر کس دینی غیر اسلام را برگزیند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در جهان واپسین از زیانکاران است.

از آنچه گذشت، دانسته می شود پیروان یهود و مسیح هر مقدار هم که بر درستی شریعت خودشان ادعا کنند و یهودی حضرت موسی علیه السلام را پیروی کند و مسیحی دنباله رو حضرت عیسی علیه السلام باشد، پس از آن که خداوند متعال خاتم پیامبران را فرستاده و به تبعیت و پیروی از او فرمان داده، دیگر برای آنان دلیل و برهانی برای باقی ماندن به دین خود، وجود نخواهد داشت. همان گونه که برای یهود، پس از بعثت حضرت عیسی علیه السلام راهی جز پیروی از دین مسیح و تطبیق نمودن خود با دینی که مسیح از طرف خداوند متعال آورده، باقی نمی ماند، همچنین است برای مسیحی، برای او نیز پس از بعثت نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، جز پیروی از دین اسلام و تطبیق نمودن خود با این شریعتی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از نزد خداوند متعال آورده، برهانی باقی نمی ماند. بدین ترتیب، هرگاه تمام یهودیان در زمان عیسی مسیح علیه السلام، مسیحی شوند و تمام مسیحیان در زمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم، مسلمان شوند، موازنه برقرار می گردد و معنای این آیه ی کریمه محقق می شود که می فرماید: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ (۲)** به درستی که دین در نزد خدا اسلام است.

ص: ۱۳۰

۱- (۱). آل عمران (۳): ۸۵.

۲- (۲). آل عمران (۳): ۱۹.

و همچنین معنای این آیه نیز محقق می شود، که می فرماید: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (۱) هر کس دینی غیر از اسلام را برگزیند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و در جهان واپسین از زیانکاران است.

پس، نه یهود می تواند بگوید، من بر دین خود باقی می مانم و نه مسیحی می تواند چنین سخنی بگوید، زیرا خداوند متعال، با وجود اختلاف مردم در جنس، دین و مذهبشان، رسول اکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را برای همه ی مردم رحمت قرار داده است.

البته این مطلب، موجب ورود عیب یا خللی در اصل شرایع آسمانی گذشته نمی شود، زیرا در هنگام بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خداوند متعال می دانست که منافقان، شریعت پیامبران گذشته را منحرف کرده اند و بنا بر خواسته های نفسانی خودشان، چیزی را حلال و چیزی را حرام می کردند، پس هم خود را و هم کسانی که پس از آنان آمدند، گمراه نمودند. لذا بعثت خاتم الانبیاء، برای همه ی بشر رحمت است تا همه ی مردم باایمان به رسول اسلام جان هایشان را از هلاکت ابدی رها سازند و به حق و حقیقت بازگردند و به بخشش الهی و ورود به بهشت نایل آیند. ولی با تأسف، بیشتر مردم از حق گریزان هستند. خواسته های نفسانی، تعصب ها و گمراهی های شیاطین با آن ها بازی نموده و رحمت خدا را از آنان دور نموده است.

خداوند می فرماید: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ * وَ مَا

ص: ۱۳۱

تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ * وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ *؛ (۱)

کافران از اهل کتاب و مشرکان، از آئین خود دست نمی کشیدند تا آنکه برهانی آشکار به آنان رسید. فرستاده ای از سوی خداوند که برگ هایی پاک را بخواند، که در آن ها نگاشته هایی استوار است؛ و آنان که کتاب داده شدند پراکنده نشدند، مگر از آن پس که بر آنان برهان روشن فرارسید. و فرمانی نیافته بودند جز اینکه خدا را درحالی که دین خویش را برای او ناب داشته اند با درستی آیین، بپرستند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند و این است آیینی پایدار.

حتی، اگر یهودی یا مسیحی بگویند، من به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارم ولی بر دین خودم باقی می مانم، نیز کفایت نمی کند. این گفته را من از بعضی عرب های مسیحی شنیده ام. ولی به آن ها می گویم، خداوند متعال، تنها در صورتی کارهایتان را از شما قبول می کند که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنید و شریعت او را به پا دارید.

خداوند متعال می فرماید: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۲) کسانی که از فرستاده ی پیام آور درس نخوانده پیروی می کنند، همان که نام او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدی باز می دارد و حلال می کند برای آن ها پاکیزه ها را و حرام

ص: ۱۳۲

۱- (۱) . بیینه (۹۸): ۱-۵.

۲- (۲) . اعراف (۷): ۱۵۷.

می گرداند بر آنان ناپاک ها را و بار تکلیف های گران و بندهایی را که به آن بسته بود از آنان برمی دارد، پس کسانی که به او ایمان آورده اند و او را بزرگ داشته و به او یاری رسانده اند و از نوری که همراه وی فرستاده شده پیروی کرده اند، رستگارند.

این دعوت خداوند متعال به پیروی از رسول گرامی اسلام، منحصر به یهود و نصاری و کسانی که در مجموع اهل کتاب نامیده می شوند، نیست، بلکه همه ی انسان ها را بدون استثنا شامل می شود.

خداوند متعال از طریق رسول خودش، همه ی انسانیت را خطاب قرار داده و می فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ (۱) بگو ای مردم، به راستی من فرستاده ی خداوند به سوی همه ی شما هستم، همان که فرمانفرمایی آسمان ها و زمین از آن اوست، هیچ خدایی جز او نیست، زنده می دارد و می میراند، پس به خداوند و فرستاده ی پیامبر درس نخوانده ای که به خداوند و قرآن او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید باشد، که راهیاب گردید.

بدین ترتیب، قرآن کریم به صراحت پیروی از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برای همه ی مردم واجب و لازم می داند و این گفته که به نبوت و رسالت خاتم الانبیاء اعتقاد دارم، ولی مطابق با ادیان گذشته عمل می کنم، را نمی پذیرد. و این معنی، از حکمت خداوند متعال در فرستادن فرستادگانش به سوی بشر در طول تاریخ بوده است. و به همین خاطر هرگز نشنیده ایم که خداوند متعال فرستاده ای را بفرستد تا به مردمی که به سوی آن ها برانگیخته شده بگوید: شما بر دینی که از طرف رسول

ص: ۱۳۳

و فرستاده ی قبل از من به ارث برده اید باقی بمانید. زیرا، نه از لحاظ عقل و نه از لحاظ شرع پذیرفته است.

خداوند به این دلیل، فرستادگان خود را در فاصله های زمانی متعددی می فرستاد که پس از نبود یا مرگ هر فرستاده ای، منافقان و کسانی که به زور و قدرت بر مردم چیره می شدند در دین او انحراف، تغییر و حرام و حلال کردن از روی هوای نفسانی را ایجاد می کردند و با این کار شریعت خداوند و احکام حکیمانه ی او را فاسد می کردند، تا با بهایی اندک آن را فروخته باشند. در این وضعیت است که خداوند متعال از سر لطف و رحمت به انسان، از میان خودشان فرستاده ای را برمی انگیزاند تا آنان را از تاریکی به سوی نور و از گمراهی به سوی هدایت و از ستم و جور به سوی قسط و عدالت رهنمون سازد.

از همین روست که خداوند متعال رسول گرامی و خاتم رسولان خود، محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مبعوث می نماید تا به وسیله ی او تحریفی را که در انجیل و تورات واقع شده، تصحیح نماید و جایگاه واقعی و حقیقی حضرت عیسی را که از طرف مادرش، مریم صدیقه ی طاهره دختر عمران، آخرین نبی از انبیاء بنی اسرائیل به حساب می آید و خداوند او را برای بنی اسرائیل برانگیخته بود باز گرداند.

خداوند متعال می فرماید: قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَ لِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا؛ (۱) مریم گفت: چگونه مرا پسری تواند بود در حالی که بشری به من دست نزده و بدکاره هم نبوده ام. گفت چنین است، پروردگارت می فرماید که آن کار بر من آسان است و برآینم تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از سوی

ص: ۱۳۴

خویش گردانیم و این کاری انجام شدنی است.

با بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بشریت به دین فطری که خداوند متعال سرشت مردم را بر آن آفریده و در آفرینش خداوند تغییری نیست، باز گردانیده شد. او برانگیخته شد تا گمان دروغ یهود و سخن دروغی را که بر موسی کلیم و مریم و عیسی مسیح می بستند، تصحیح نماید. خداوند متعال در قرآن کریم در حق یهود می فرماید: فِيمَا نَقُضَ بِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ يَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا * وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا * وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ؛ (۱) آن گاه برای پیمان شکنی آنان و کفورزیدنشان به آیات خداوند و کشتن پیامبران به ناحق لعنتشان کردیم، و نیز برای این گفتارشان که: دل های ما در پوشش هایی است، بلکه برای کفرشان خداوند به آن دل ها مهر نهاد، پس جز اندکی ایمان نمی آورند. و نیز برای کفرشان و بهتان بزرگی که به مریم زدند. و گفتارشان که ما مسیح عیسی فرزند مریم فرستاده ی خدا را کشتیم.

همچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این گمان مسیحیان را که عیسی مسیح پسر خداوند یا شریک خداوند در ربوبیت است، باطل نموده است. خداوند متعال در قرآن مجید از زبان عیسی می فرماید: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا * وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا * وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا * ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ * يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

ص: ۱۳۵

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ*؛ (۱) گفت بی گمان من بنده ی خداوندم به من کتاب داده و مرا پیامبر کرده است. مرا خجسته گردانیده هر جا که باشم، و تا زنده ام مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است. و مرا با مادرم نیکوکار کرد، و مرا گردنکش سنگدل قرار نداده است. و بر من روزی که زاده شدم و روزی که درگذرم و روزی که زنده برانگیخته شوم، درود باد. این عیسی پسر مریم است. آن سخن راستین که در آن تردید کنند. سزاوار خداوند نیست که فرزندی برگزیند، پا کا که اوست، چون آهنگ کاری کند تنها به آن فرماید باش بی درنگ خواهد بود. و بی گمان خداوند پروردگار من و شماست، او را پیرستید و این راهی راست است.

این محمد صلی الله علیه و آله و سلم و رسالتی است که آن را از نزد خداوند آورده و باطل نه از پیش رو و نه از پشت رو بر آن راه ندارد، زیرا رسالت او، پایان همه ی رسالت های آسمانی است، پس لازم است خود خداوند متعال آن را محافظت نماید تا دست تحریف، همان گونه که با کتاب های آسمانی گذشته بازی کرد، با این کتاب بازی نکند. خداوند می فرماید: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ (۲)** بی گمان ما خود قرآن را فرورستادیم و به یقین نگهبان آن خواهیم بود.

این محافظت الهی باعث می گردد، کلمه ی خداوند برتر باشد و برای مردم پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ عذر و بهانه ای نباشد و آخرین سخن ما این است که ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.

ص: ۱۳۶

۱- (۱) . مریم (۱۹): ۳۰-۳۶.

۲- (۲) . حجر (۱۵): ۹.

فصل چهارم: اسلام، تنها دین، در نزد خدا

ص: ۱۳۷

بیشتر مردم آن گاه که درباره ی عقیده شان به اسلام گفتگو می کنند، به خطا می روند. مثل این است که آنچه پیامبر اسلام محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با خود آورده فقط دینی برای عرب است و به همین خاطر، همیشه از ادیان سه گانه ی یهودیت، نصرانیت و اسلام صحبت می کنند و معتقدند که همه ی این ادیان از طرف خداوند متعال نازل شده است. ولی خداوند هیچ گاه با این عقیده موافق نیست و به صراحت می فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا - مَنْ بَعِدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ (۱) بی گمان دین (راستین) نزد خداوند اسلام است و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر پس از آنکه به دانش دست یافتند از سرافزونجویی که در میانشان بود، و هرکس به آیات خداوند کفر ورزد بداند که خداوند حسابرس سریع است.

این آیه دلالت دارد که اهل کتاب یا همان یهود و نصاری، کسانی اند که این دین ها را اختراع کرده و بدعت گذاشته اند. دین هایی که خداوند متعال برای آن ها حجتی و دلیلی نازل نکرده است. و ما بر این معنی، آن گاه که این آیه ی شریفه را می خوانیم تأکید کلی و همیشگی می کنیم، آنجا که می فرماید: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ

ص: ۱۳۹

الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (۱) و هر کس غیر از اسلام دینی را برگزیند هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در جهان واپسین از زیانکاران است.

و خداوند متعال این حقیقت را که از هیچ کس غیر از اسلام، دینی پذیرفته نمی شود در زبان همه ی پیامبران و رسولان خود که رابط میان خدا و بندگان خدا هستند، جاری ساخت تا همگان آن راه و طریقی را که خداوند متعال شناختش را واجب نموده است، به خوبی بشناسند و به آن ایمان آورند.

از همین روست که خداوند متعال که راستگوترین گویندگان است، درباره ی حضرت نوح که جد انبیاء و فرستادگان الهی است می فرماید: وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَى اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ * فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ *؛ (۲) و داستان نوح را بر آنان بخوان آن گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر ماندن من و پند دادنم با آیات خداوند بر شما گران است باری بر خداوند توکل کرده ام. بنابراین با شریک هایتان همداستان شوید، به گونه ای که کارتان بر شما پوشیده نباشد، پس کار مرا تمام کنید و مهلتم ندهید. و اگر رو برگردانید می دانید که من از شما پاداشی نخواسته ام، پاداش من جز بر خداوند نیست و فرمان یافته ام که از مسلمانان باشم.

از دلایلی که یقین ما را در اینکه یهودیت و نصرانیت از بدعت های بشر است،

ص: ۱۴۰

۱- (۱). آل عمران (۳): ۸۵.

۲- (۲). یونس (۱۰): آیه ی ۷۱-۷۲.

زیاد می کند، پاسخ خداوند متعال به یهود و نصاری است که گمان می بردند ابراهیم خلیل یهودی یا نصرانی است. خداوند متعال این معنی را تکذیب نموده و با این آیه گمان آن ها را رد نموده است که: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (۱) ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، ولی درست آیین مسلمان بود و از مشرکان نبود.

آن نوح و این ابراهیم و هرگاه بعد از این دو به حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان پس از اینان، آن هایی که خداوند متعال در قرآن کریم به اسباط نامشان می نهد، نگاه کنیم همه ی آن ها مسلمان بوده اند و یهودی یا نصرانی نبوده اند.

خداوند متعال درباره ی این حضرات می فرماید: أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ (۲) یا می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند، بگو شما داناترید یا خداوند؟ و کیست ستمکارتر از کسی که پنهان می کند گواهی هایی را که از خداوند نزد اوست، و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

در آیه ی دیگر، خداوند متعال، بیان می دارد که ابراهیم خلیل در مسلمان بودنش تنها به خود اکتفا ننموده، بلکه به فرزندان پس از خود نیز سفارش نمود.

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

ص: ۱۴۱

۱- (۱). آل عمران (۳): ۶۷.

۲- (۲). بقره (۲): ۱۴۰.

مُسْلِمُونَ؛ (۱) و ابراهیم آن را به فرزندان خود سفارش نمود و یعقوب نیز: که ای فرزندان من بدرستی که خداوند برای شما این دین را برگزیده است، پس نمیرید مگر آن که شما مسلمان باشید.

فرزندان ابراهیم نیز آن دینی را اختیار نمودند که پدرشان به آن سفارش کرده بود و در تمامی عقایدشان پیرو آن دین بودند. خداوند می فرماید: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إله آبائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ؛ (۲) آیا شما گواه بودید آن گاه که مرگ یعقوب فرارسید، آن گاه که از پسران خود پرسید: پس از من چه می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم، که خدای یگانه است و ما فرمانبردار او هستیم.

بدین ترتیب، این تبلیغات آشکار که یعقوب را بنیانگذار یهودیت و عیسی را بنیانگذار نصرانیت می دانند، افترا و دروغ محض است.

خود حضرت موسی که خداوند متعال او را برای بنی اسرائیل فرستاده است، اعتراف و اقرار می کند که خودش و هر کس از قومش که از او پیروی می کند، مسلمان است. وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ؛ (۳) و موسی گفت: ای قوم من، اگر شما به خداوند ایمان آورده اید، پس بر او توکل کنید چنانچه گردن نهاده اید.

از برخی آیات قرآنی استفاده می شود که فرعون نیز، دین اسلام را که حضرت موسی و برادرش هارون به آن مبعوث شده بودند می شناخته، اما با آن دشمنی

ص: ۱۴۲

۱- (۱). بقره (۲) ۱۳۲.

۲- (۲). بقره (۲): ۱۳۳.

۳- (۳). یونس (۱۰): ۸۴.

کرده و با تمام قدرتی که داشت با آن جنگید، ولی پس از شکست و فرارش و بعد از اینکه تمام سربازانش در دریا غرق شده و از بین رفتند، در این موقع آشکارا اعلام کرد که او نیز از مسلمانان است. وَ جَاوَزْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عِدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ (۱) و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و فرعون و سپاهش از سر ستم و دشمنی سر در پی آنان نهادند، تا آن گاه که آب از سرش گذشت گفت: ایمان آوردم که هیچ خدایی نیست جز همان خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان دارند و من هم از گردن نهادگان و مسلمانم.

حضرت عیسی که خداوند او را از روی رحمت خودش، برای مردم آیه و نشانه قرار داد و او که در میان انبیاء و فرستادگان الهی در بنی اسرائیل، آخرینشان است نیز، شرف منتسب داشتن خود به اسلام را که خداوند متعال آن را برای همه ی بندگان مؤمنش اختیار نموده و همه ی رسولان را بر آن فرستاده، از دست نداده است. وَ وَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ (۲) و ابراهیم آن را به پسرانش و یعقوب نیز سفارش نمود که ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزیده است، پس جز در فرمانبرداری (از او) از این جهان نرو.

حضرت مسیح، پیروان و کسانی که به رسالت او ایمان آورده بودند را آموزش داد تا غیر از اسلام، دینی را برای خود برنگزینند تا در نزد خدا از پذیرفته شدگان باشند

ص: ۱۴۳

۱- (۱). یونس (۱۰): ۹۰-۹۲.

۲- (۲). بقره (۲): ۱۳۲.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ * رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ *؛ (۱) و چون عیسی در آنان (آثار) کفر را دریافت گفت: یاران من به سوی خداوند چه کسانی اند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خداوند ایمان آورده ایم و گواه باش که ما فرمانبردارانیم. پروردگارا به آنچه فرو فرستاده ای ایمان آوردیم و از فرستاده ی تو پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهان بنگار.

و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز که پایان دهنده و خاتم انبیاء و رسولان الهی است، همان گونه که می دانیم از سلاله ی اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل است و از دودمان اسحاق و یعقوب شمرده نمی شود و ایشان هیچ ارتباطی با بنی اسرائیل که نبوت از زمان اسحاق تا عیسی (بر همه ی آنان برترین درودها باد) در دودمان آنان پی در پی وجود داشته است، ندارد.

و شاید همین عدم ارتباط، دلیل بر خودداری یهود از قبول حق و سرپیچی از آن و انکار خاتم الانبیاء باشد. پیامبری، که خداوند متعال او را از نسل آنان قرار نداد و بلکه از نسل عربی قرار داد. همان گونه که موسی و عیسی بشارت داده بودند، یهود منتظر خاتم الانبیاء بودند و گمان می بردند که خاتم الانبیاء از خودشان یعنی بنی اسرائیل خواهد بود، اما آن گاه که خداوند او را از غیر آنان برگزید، به او کفر ورزیدند و او را انکار نمودند. خداوند متعال می فرماید: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ * رَسُولٌ مِّنْ

ص: ۱۴۴

اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً*؛ (۱) کافران از اهل کتاب و مشرکان، پراکنده نشدند تا آن گاه که برهانی آشکار به آنان رسید، فرستاده ای از خداوند که برگ های پاک را بخواند.

و هنگامی که بینه یعنی دلیل و حق آشکار به یهود و نصاری عرضه شد آنان پراکنده شدند و یهود به موسی و نصاری به عیسی چنگ زدند و ادعا کردند که آن خاتم الانبیاء که به آمدنش وعده داده شده هنوز نیامده و آنان تا امروز هم منتظر او هستند.

از چهارده قرن گذشته، قرآن می فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَمَا مُمُنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ (۲) بگو ای مردم من فرستاده ی خداوند به سوی همه ی شما هستم خداوندی که فرمانفرمای همه ی آسمان ها و زمین است، خدایی جز او نیست زنده می کند و می میراند، پس به خداوند و فرستاده ی او، پیام آور درس نخوانده ای که به خدا و قرآن او ایمان آورده، ایمان آورید و او را پیروی کنید شاید که راهیاب گردید.

و این محمد فرستاده ی خداوند متعال است که برای همه ی پادشاهان و امپراطوری های دنیا نامه می فرستد و آنان را به اسلام فرامی خواند و این معنی را قرآن کریم چنین بیان می کند که: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ

ص: ۱۴۵

۱- (۱) . بینه (۹۸): ۱-۲.

۲- (۲) . اعراف (۷): ۱۵۸.

اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (۱) بگو ای اهل کتاب بیایید بر کلمه ای که میان ما و شما برابر است همداستان شویم که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و به جز خدا بعضی از ما بعضی دیگر را ارباب قرار ندهد (و به خدایی نگیرد). پس اگر روی برگردانند بگویند گواه باشید که ما مسلمان هستیم.

تنها دینی که همچنان بر سرشت و اصل وجود خود ماندگار مانده و دست تحریف و دگرگونی با آن بازی ننموده، اسلام است، زیرا خود خداوند متعال، نگهداری و برتری آن را بر همه ی ادیان که بشر اختراع و ایجاد نموده، به عهده گرفته است.

خداوند متعال می فرماید: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا؛ (۲) او خدایی است که فرستاده اش را با هدایت و دین راستین فرورستاده تا بر همه ی دین ها برتری دهد و خداوند، گواه بس.

این آیه ی شریفه به روشنی اشاره به این مطلب دارد که تنها دین حقیقی، اسلام است و دعوت به سوی خدا و هدایت مردم جز از طریق این دین امکان پذیر نیست و دیگر ادیان که از دستاوردهای بشر هستند همه باطل هستند و باقی نمی مانند.

خداوند سبحان می فرماید: وَ مِّنْ أَحْسَنِ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ (۳) و کیست نیکوگفتارتر از کسی که به سوی خدا فرا

ص: ۱۴۶

۱- (۱) . آل عمران (۳): ۶۴.

۲- (۲) . فتح (۴۸): ۲۸.

۳- (۳) . فصلت (۴۱): ۳۳.

خواند و کاری شایسته کند و بگوید: من از مسلمانان هستم.

همچنان که قرآن، امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محمد بن عبد الله را مورد خطاب قرار داده، می فرماید: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ؛ (۱) و در راه خدا آن چنان که سزاوار جهاد است، جهاد کنید او شما را برگزیده و در دین که همان آئین پدرتان ابراهیم است هیچ تنگنایی قرار نداد. او از قبل و اکنون شما را مسلمان نامید تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید، پس نماز را به پا دارید و زکات پردازید و به (ریسمان) خداوند چنگ زنید او سرور شماست و چه نیکو سروری و چه نیکو یآوری.

اکنون برای ما روشن گشت که حقیقت ادیان سه گانه ی بزرگ در جهان امروز جز دین اسلام، نیست، دینی که به وعده ی خداوند متعال مورد توجه و علاقه ی مردم قرار خواهد گرفت. و آنچه از ادیان دیگر باقی مانده است، از دست پرورده های بشر است و این، واقعیت راستین و حقی است که با حکمت خداوند یکتا و یگانه ی بی نیاز مطابقت می کند. حکمت و عدالت خدایی که در آفرینش و اندازه گیری هر چیزی، یکتایی خود را آشکار ساخته است، اقتضای آن را دارد که حقیقت دین برای همه ی بندگانش از روزی که آدم و حوا را پدید آورد تا برپایی ساعتی که خداوند، زمین و آنچه که روی آن است را به ارث می برد، یک دین باشد و هر کس غیر از اسلام دینی دیگر را برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در روز واپسین از زیانکاران خواهد بود.

ص: ۱۴۷

از بیان این حقیقت آشکار می‌گردد که انسان، در برابر آفریننده اش و روزی دهنده اش و تربیت کننده اش تا چه اندازه، پست و فرومایه است، تا چه اندازه از رسیدن به حق دور گشته است و تا چه اندازه با آنچه که خداوند برای او برگزیده دشمنی و بدرفتاری می‌کند. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ (۱) خداوند برای شما این دین را برگزید، پس جز در فرمانبرداری (از او) از این جهان نروید.

همچنین انسان با پیام آوران و فرستاده شدگان و با تعالیمی که آنان از نزد خداوند آورده بودند، دشمنی ورزید و بر آنچه که خداوند برای آنان برگزیده بود، کبر ورزید و برای خود چیز دیگری را اختیار کرد. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ؛ (۲) و چون به آنان گفته می‌شود، از آنچه خداوند فر فرستاده پیروی کنید می‌گویند: (نه) بلکه ما پیروی می‌کنیم از آنچه که پدرانمان را بر آن یافته ایم، آیا حتی اگر پدرانمان چیزی را نفهمند و هدایت نیافته باشند؟

تمام تاریخ بشریت که با بهترین شکل و راست ترین سخن در کتاب خداوند متعال ثبت گردیده است، دلیل درهم شکننده ای بر انحراف بشر و پیروی او از راه های کج و رها شدنش از راه مستقیم می باشد، جز اندکی از انسان ها که خداوند متعال آنان را در کتاب خود به سپاس گزاران توصیف می کند و این سپاس گزاران اندک انسانی هایی هستند که در هر امتی از امت ها یافت می شوند.

وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ؛ (۳) و اندکی از بندگان من سپاس گزارند.»

ص: ۱۴۸

۱- (۱) . بقره (۲): ۱۳۲.

۲- (۲) . بقره (۲): ۱۷۰.

۳- (۳) . سبأ (۳۴): ۱۳.

اکنون این سؤال مطرح می شود، که به چه دلیل مردم راه مستقیم را رها کردند و از راه های کج و منحرف پیروی نمودند؟ پاسخ این است که این انحراف به دلیل های زیادی است، که البته ممکن است نسبت به هر شخصی متفاوت باشد.

ولی بیشترین آن، نادانی، تعصب، خودخواهی، خودبزرگ بینی، غرور و ادعای داشتن علم و دانش است. و این اعتقاد بیشتر انسان ها که کامروایی و پیشرفت امور دنیایی و مادی دلیل بر کامل شدن عقل و تیزبینی فکر انسان است و دیگر نیازی به دین، از جمله دلایل نداریم انحراف و کج روی بشر است.

همه ی این عوامل، واقعیت و حقیقت را بر انسان پوشیده می دارد و در او خودخواهی و خودپسندی را تقویت می کند و عقل دیگرانی را که با او در همه چیز مخالفت می کند، نکوهش و تحقیر می کند. بدین ترتیب، دیگر آنچه را که قرآن از برخوردارهای مردم در برابر فرستادگان خدا برای ما حکایت می کند، نامأنوس و غریب نخواهد بود. فرستادگانی که خداوند آنها را برگزیده بود تا فرمان ها و نواهی خداوند متعال و همچنین سفارش ها و نصیحت های او را به همه ی مردم برسانند و ابلاغ نمایند.

دیگر برای ما عجیب نخواهد بود، حکایاتی که قرآن کریم از دشمنی و دروغ شمردن و ستم نمودن و مقاومت نمودن در برابر فرستادگان الهی توسط مردم برای ما نقل می کند. مردم تا آن مقدار در برابر ابلاغ رسولان الهی دشمنی و ستم نمودند، که برخی از آن پیامبران در راه انجام وظیفه ای که بر دوش داشتند به قتل رسانده شدند.

سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی حقیقت هدایت بشر و انحرافش از آن حقیقت، حق و راست است. از مردمانی که قبل از او بوده اند و خداوند فرستادگانی را برای هدایت آنان فرستاده سخن گفته است و بیان داشته که در میان بنی اسرائیل اختلاف پیدا شد و به هفتاد و یک فرقه و گروه پراکنده شدند و همچنین در میان

مسیحیت نیز اختلاف ایجاد شد و به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، و برای امت خودش هم در آینده، اختلاف و پراکندگی را پیش بینی نموده و فرموده است:

«امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که تنها یک گروه از آنان نجات یافته و بقیه ی گروه ها در آتش خواهند بود».(۱)

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر گروه ها که نجات نخواهند یافت، گروه های فراوانی است که امروز عدد آن به دویست و پانزده گروه می رسد و در این صورت، تنها گروه نجات یافته، نسبت به این گروه های زیاد به طور جدی ضعیف است، یعنی در هر هزار نفر، چهار یا پنج نفر از گروه نجات یافته خواهد بود. پس لازم است جدیت به خرج داده و هر آنچه را که در توان داریم، برای هدایت مردم به راه مستقیم الهی به کار گیریم.

در روایتی آمده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر خداوند به واسطه ی تو حتی یک نفر را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه که در آن است، بهتر خواهد بود».(۲)

در اینجا ناچاریم که سؤال کنیم هدایت مردم به راه مستقیم الهی چگونه است؟ و گوینده ای در پاسخ می گوید: راه مستقیم الهی، همان هدایت مردم به دین اسلام است. هدایت به دینی است که خداوند آن را برگزیده و بندگانش را برای چنگ زدن به آن و نزدیکی به خداوند سبحان تحریک و تشویق نموده است.

اگر امت اسلام به گروه های بی شمار و مختلف پراکنده نشده بودند و هر کدامشان ادعا نمی کردند که تنها خودشان و نه دیگران، نماینده ی اسلام حقیقی و درست هستند، این پاسخ، بسیار زیبا و منطقی بود. ولی همان گونه که روشن است

ص: ۱۵۰

۱- (۱). عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۶۵، ح ۲۳؛ سنن ابی داود، کتاب السنه ح ۴۵۹۷.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹۹.

این یک سخن دوری خواهد بود. (۱) این وضعیت در ادیان دیگر هم هست. هر کدام از ادیان یهودیت و مسیحیت و اسلام مدعی اند که حق هستند و آن دینی که خداوند برگزیده است دین خودشان است.

اگر انصاف و عدالت باشد، لازم است تا براساس عقل و نقل و دانش، برای نزدیکی ادیان سه گانه بررسی بزرگی انجام گیرد، ولی جز عده ی معدودی که از انگشتان دو دست تجاوز نمی کنند به این بررسی و تحلیل دست نمی یابند و بقیه ی مردم فرومایگان و نادانانی هستند که به هر سو باد بوزد میل می کنند، از هر فتنه گری پیروی می کنند و به همین خاطر است که تو، تنها اندکی از مردم را می بینی که دین و اعتقاداتشان که از پدران و پدربزرگ هایشان به ارث برده اند را تغییر می دهند.

آنچه در مورد اختلاف در ادیان و علّت های ایجاد آن گفتیم در مورد مذاهب نیز که در همه ی ادیان مشاهده می شود، می توان گفت. منشأ وجود مذاهب، اختلاف و پراکندگی مردم است. و علّت این پراکندگی، کوتاهی فهم و یا تفسیر به رأی قوانین است، تا بتوان بر دیگران مسلّط و چیره شد و یا علاقه مندی و دوست داشتن به دنیاست که سرآمد همه ی گناهان است و یا تقلید کورکورانه ی موروثی و بدون دلیل از دیگران است.

و از همین روست که راضی کردن مردم برای تغییر در اندیشه شان و دگرگونی در عقایدشان که از پدران و پدربزرگ هایشان به ارث برده اند، کاری بسیار دشوار است. البته دشوار است ولی امری ناشدنی و محال نیست، زیرا بسیاری از مردم را دیده ایم که یا به طور کلی دین خود را تغییر داده اند و یا مذهب خود را در یک

ص: ۱۵۱

۱- (۱). دوری بودن این ادعا از آن روست که هر کدام از این فرقه ها عقیده ی خود را عین اسلام و اسلام را عین عقیده ی خود می داند.

دین تغییر داده اند. بلکه تاریخ برای ما ثبت کرده که تمامی یک ملت چگونه دین خود را تغییر داده اند. (۱)

از همین جا می توان، راه های دعوت به سوی خداوند متعال را به سه صورت تصور نمود که هر کدام برای خود روش ها و دانش ها و ویژگی هایی دارد. بلکه لازم است تا هر راهی، مبلغانی مخصوص به خود داشته باشد که فن سخن و بحث و بررسی را آموخته باشند.

ص: ۱۵۲

۱- (۱). همچون ملت ایران که دین خود را از مجوسیت به اسلام و مذهب خود را از تسنن به تشیع اهل بیت تغییر دادند و همچنین ملت های دیگری که بدون جنگ به دین اسلام وارد شدند؛ مثل پاکستان و اندونزی و ترکیه و دیگر ملت های جهان.

فصل پنجم: راه های سه گانه ی دعوت به دین خدا

اشاره

ص: ۱۵۳

راه نخست

این راه، راضی کردن بی دینان و مادی گرایان و منکران وجود خداوند متعال و آخرت است. در جهان و در هر گوشه ای از زمین این دسته از انسان ها وجود دارند و در بیشتر اوقات هم ادعای داشتن علم و فرهنگ و معرفت می کنند. البته قانع و راضی کردن آن ها به اینکه خدایی و آخرتی وجود دارد کار آسانی نیست.

راه دوم

راه دوم، قانع و راضی نمودن اهل کتاب یعنی یهودیت و مسیحیت، به راست بودن نبوت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و از آن پس به راست بودن حقیقت اسلام است.

اهل کتاب باید بدانند و راضی شوند که اسلام تنها دین خداست که همه ی پیام آوران و فرستاده شدگان به سوی آن مبعوث و برانگیخته شده اند و باید قانع شوند که پایه و اساس دین و عقیده، توحید و ایمان به آن چیزی است که خداوند متعال در کتابش نازل نموده و ایمان به فرشتگان و فرستاده شدگان و جدا نینداختن میان هیچ یک از رسولان و پیروی آگاهانه و اطاعت نمودن از خداوند متعال و سپردن همه ی کارها به اوست.

این راه، بازگشت همه ی مذاهب به یک اصل و چنگ انداختن به راه راست الهی و رها کردن راه هایی است که به اختلاف و تفرقه منجر می شود. اختلاف و تفرقه ای که در نهایت به درگیری و ضعیف شدن و از بین رفتن قدرت و نیرو ختم می شود. در چنین حالتی، امت تباه گردیده، از پیشرفت باز می ماند و خوار و ذلیل می گردد و مورد استعمار بیگانگان قرار می گیرد.

ما در این فصل از کتاب توضیح خواهیم داد که دعوت و فراخواندن به هر کدام از این راه های سه گانه باید با روش هایی همراه باشد که خداوند متعال در قرآن کریم، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سنت راستین و حقیقی نبوی بیان نموده اند. البته نباید روش های عقلی و علمی را هم که در تاریخ و در میان عموم مردم مصداق و نمونه دارد رها کنیم.

با این حال، این بحث در مقابل هر نقدکننده و بحث کننده ای باز است و قابلیت نقد و تغییر را دارد. زیرا ما مدعی عصمت برای خود نیستیم و همچون دیگران در برابر هر اشتباه و خطای احتمالی که از ویژگی های انسان است، خاضع و سر سپرده ایم. هر کتابی جز کتاب خداوند بزرگ که هیچ باطلی نه از روبرو و نه از پشت سر به او نخواهد رسید این ضعف را دارد. از این رو ما به دیدگاه مقابل و عقیده ی مخالف، احترام می گذاریم، زیرا حق ما را به پیش می برد و باطل دشمن ما خواهد بود، هیچ هدایتی و هیچ موفقیتی جز در پرتو خدای یگانه نیست، بر او توکل می کنیم و به او پناه می بریم.

اگر مردم این گفتار خداوند را درک می کردند که یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ (۱) ای

ص: ۱۵۶

مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باپرواترین شماست.

اگر مردم مفهوم این آیه‌ی بزرگ را می‌دانستند و به معنای آن، که می‌گویند هر کس باید این حق را به دیگری بدهد که نظرش را ابراز دارد و به آن با تهذیب نفس و از خودگذشتگی احترام متقابل بگذارد، عمل می‌کردند همانا بجای نفرت از همدیگر و بریدن از هم، آن تعارف و شناختی که خداوند به آن امر نموده است، به دست می‌آمد.

راه اول برای دعوت: با بی‌دینان و انکارکنندگان وجود خداوند متعال

برای انسانی که در پی حقیقت است، در سخن خداوند با بی‌دینان، دلایلی درهم شکننده و براهینی گویا بر وجود خداوند بزرگ یافت می‌شود.

به این دلیل که انسان، حقایق غیر محسوس مانند حقیقت وجود خداوند متعال را جز با عقل سلیمش نمی‌تواند درک کند و بپذیرد، لذا خداوند متعال عقول بشر را مورد خطاب و سخن خود قرار داده و می‌فرماید: **وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ *** (۱) و خدای شما خدای یگانه‌ای است که جز او خدایی نیست، او بخشنده‌ی بخشاینده است. بی‌گمان در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پیاپی آمدن شب و روز و در کشتی که برای سود رساندن به مردم در دریا روان است، و در آبی که خداوند از آسمان فرومی‌بارد و زمین را پس از

ص: ۱۵۷

مرده شدن زنده می دارد و بر آن از هرگونه جنبنده ای می پراکند، و در گرداندن بادها و ابر فرمانبردار میان آسمان و زمین برای کسانی که اندیشه کنند، نشانه هایی است.

خداوند سبحان در این آیات بیان می دارد که آفرینش آسمان ها و زمین، کار آسانی نیست که انسان بر انجام آن توانایی داشته باشد. و همچنین است تدبیر و به سامان رساندن حکیمانه ای که شب و روز را نظم می بخشد. شب و روزی که سالم ماندن و بی عیبی موجودات به آن دو وابسته است.

پیاپی آمدن شب و روز اشاره به چرخیدن زمین به دور خودش است که با این شکل از چرخیدن، این امکان را به خورشید می دهد تا در قسمتی از زمین روشنایی ایجاد کند و در پشت همان قسمت تاریکی باشد. در این آیه همچنین به کشتی روان در دریا که به مردم سود می رساند اشاره شده است و نیز به قانون جاذبه اشاره شده که اگر نبود انسان قادر به حرکت فعال و به زیر آب رفتن نبود.

سپس از آبی که از آسمان نازل می شود و از زمین که به وسیله ی باران، پس از مرده بودن زنده می شود، سخن می گوید. آب سرچشمه ی زندگی است و هیچ جنبنده ای بدون آب نمی تواند زندگی کند. پس از این، سخن خود را به سوی گرداندن باد، سوق داده، و به حکمت این جریان باد که همانا خشک کردن تری ها و رطوبت ها که باعث فاسد شدن و گندیدن اشیاء و گیاهان می باشد، اشاره می نماید. این جریان باد، ابرها را با خود به همراه دارد و آن را به جاهای مناسب منتقل می نماید. این ها همه، دلیل روشن و برهان آشکاری بر وجود خداوند متعال، برای هر عاقلی است.

همچنین خداوند سبحان به هر چیزی که اندیشه ها و عقول را برانگیزاند و آن ها را به سوی فکر کردن و سنجیدن، تحریک و تشویق نماید تا از تاریکی گمراهی به نور هدایت، راهنمایی نماید، اشاره نموده است.

در مورد دیگری فرموده است: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ائْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ *؛ (۱)

و از نشانه های او آفرینش شما از خاک است سپس ناگاه آدمیانی می شوید که (در زمین) پراکنده می گردید. و از نشانه های او، این است که از خودتان همسرانی برایتان آفرید تا کنار آنان آرامش یابید و میان شما دلبستگی و مهر قرار داد، بی گمان در این نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند. و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ هایتان است، بی گمان در این نشانه هایی برای دانشوران است. و از نشانه های او خوابتان در شب و روز و جستن شما از بخشش اوست، به درستی که در این نشانه هایی است برای گروهی که می شنوند. و از نشانه های او این است که برق را از برای بیم و امید به شما نشان می دهد و از آسمان آبی فرومی فرستد، تا زمین را پس از آنکه مرده به واسطه ی آب زنده بدارد، بی گمان در این نشانه هایی است برای گروهی که اندیشه می کنند.

خداوند متعال به واسطه ی این آیات الهی، احساس درونی و سرشت پوشیده شده را در انسان برانگیخت، تا عقلش و اندیشه اش را درباره ی همه ی آنچه که

ص: ۱۵۹

پیرامون اوست به جولان در آورد و از آن پس بخشش های خداوند بر رازهای وجود شکافته شود تا با حکمت گویا و آشکاری که در خود جای داده بر وجود آفریننده و بر حدوث آفریده شده گواه باشد، همان گونه که بر آفریننده گواه خواهد بود که دارای عصمت و کمال است و بر آفریده شده گواه خواهد بود که دارای لغزش و نابودی است.

اما در عین حال، این انسان در دشمنی اش همیشه باقی می ماند و شیطان او را تحریک می کند، تا به سرکشی و گمراهی و نپذیرفتن حق ادامه دهد. انسان شیطانی همه ی آن نشانه ها را به طبیعت و ماده نسبت می دهد و همچون طوطی، سخن بی دینانی را تکرار می کند که هیچ حجت و دلیلی برای آن سخنان وجود ندارد. خودشان هم می دانند که تصادف و ماده و طبیعت، نمی توانند حتی یک فکر حکیمانه را خلق کنند تا چه رسد به آفرینش هستی و موجودات آن که عقل های اندیشمندان و فلاسفه و دانشمندان را به تحیر و سرگردانی واداشته است و فهم آن را به پروردگار جهانیان سپرده اند؛ زیرا اعتراف دارند که از ادراک کنه و ذات الهی ناتوانند.

در جایی دیگر خداوند متعال، عقل اندیشمندان را با توضیح برخی از آفرینش های حسی مخاطب قرار داده و می فرماید: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ * وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ *؛ (۱) و او کسی است که برای شما گوش و دیدگان و دل ها را پدید آورد و اندک سپاسگزاری می کنید. و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او گرد آورده می شوید. و اوست که زنده می کند و می میراند و برای اوست پیاپی آوردن شب و روز، آیا

ص: ۱۶۰

در این فصل به آیاتی اشاره کردیم که با جمله ی أَفَلَا تَعْقِلُونَ پایان می پذیرد، و این جمله ما را راهنمایی می کند که اگر از عقلی که خداوند به ما بخشیده بدون تأثیرپذیری از بیرون و با آزادی کامل استفاده کنیم، هدایت می یابیم و بی دینان که وجود خداوند متعال را انکار می کنند کسانی اند که عقل هایشان را محکم به بند کشیده اند و آن را همچون سنگی سفت و سخت در آورده اند، اما در عین حال بر دعوت کننده به دین اسلام واجب است تا رشته ی ارتباط با منکران خداوند را قطع نکند و با فروتنی تمام، بحث خود را با آنان ادامه دهد و گفتگوی خود را متمرکز بر مواردی بکند که به تازگی آمار آن مشخص شده است، مثل اینکه روشن شده که نسبت دانشمندان بی دین و خدانشناس به دانشمندان خدانشناس، سه یا چهار درصد است، به عبارت دیگر نود و پنج درصد از دانشمندان به وجود خداوند متعال اعتراف و اقرار دارند و آنچه باقی می ماند بسیار اندک است و شاید آنان نیز به زودی، آن گاه که برخی آیات الهی برایشان بیان گردد، به وجود خداوند متعال اقرار نمایند. زیرا خداوند می فرماید: سَيُثَرِّبُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ (۱) به زودی نشانه ی خویش را در گستره ی بیرون و پیکره ی درونشان نشانان خواهیم داد، تا بر آنان روشن گردد که او حق است آیا بسنده نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است.

اما آن گروه از بی دینان که از اندیشمندان به حساب نمی آیند، بی دینانی هستند که بدون شناخت و درک عاقلانه، تقلیدی کورکورانه دارند. برای بی دینی این گروه عوامل و سبب های فراوانی است که در رأس آن ها، نادانی و تنگ نظری

است. آنان به گمان خود نمی توانند این همه ستم هایی که در جای جای این زمین رخ می دهد را تحمل کنند و گمان می برند وجود ستم با وجود خداوند حکیم و عادل منافات دارد، یعنی اگر خدا وجود داشت، نباید در برابر این همه ستم، ساکت می شد، اما آنان نمی توانند حکمت خداوند در به وجود آوردن دو چیزی که باهم در تنافی و ضد همدیگر هستند را درک کنند، باید همیشه میان حق و باطل، عدل و ستم، خوبی و بدی و درد و دارو، تضاد و درگیری وجود داشته باشد. برای انسان ممکن نیست یکی را بدون شناخت طرف دیگر بشناسد. برای انسان ممکن نیست از شیرینی یکی لذت ببرد جز آن که از تلخی دیگری بدش آید. و این برای آن است تا خداوند نیکوکار را پاداش دهد، و گناهکار را به آنچه مستحق اوست عقاب دهد. حکمت همه ی این تضادها را جز کسانی که به خدا و عدالت خدا ایمان دارند نمی توانند درک کنند.

برای این مطلب مثالی می آورم. خداوند متعال می فرماید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ (۱)** و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر آنکه روزی اش با خداست.

این درست است که خداوند انسان را آفرید و روزی اش را برای او آماده ساخت، اما به همان انسان تکلیف نمود تا برای بدست آوردن روزی اش سعی و تلاش نماید تا دچار تنبلی و سستی نگردد. لذا در آیه ی دیگر می فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ؛ (۲) او خدایی است که برای شما زمین را هموار گردانید، بر شانه های آن گام نهید و از روزی او بخورید.

ص: ۱۶۲

۱- (۱). هود (۱۱): ۶.

۲- (۲). ملک (۶۷): ۱۵.

پس هر انسانی که در روی زمین سعی و تلاش نماید، رزقش را می یابد ولی اگر نشست و کاری انجام نداد و به دنبال روزی اش نرفت، از گرسنگی خواهد مرد. اینکه امروز، بعضی از مردم کشورهای آفریقایی از گرسنگی می میرند، به خاطر این است که کاری و تلاشی انجام نمی دهند و خود را از سعی و تلاش بازنشسته کرده اند و یا به خاطر این است که به استعمارگران اعتماد و تکیه کرده اند، استعمارگرانی که به آن ها ستم نموده و دارایی شان را با قهر و زور ربوده و آنان را گرسنه رها کرده اند. این ها همه از ستم بندگان است و نه از خدای متعال، زیرا خداوند برای بندگان ستمکار نیست ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ؛ (۱) این برای کارهایی است که کرده اید و (بدانید) که خداوند با بندگان، ستمگر نیست.

راه دوم برای دعوت: با یهودیان و مسیحیان

قرآن کریم در این راه دوم نیز هر دلیلی را که گفته به بهترین روش و واضح ترین راهنما درحالی که اهل کتاب را مخاطب قرار داده است، بیان نموده است، تا آنان غبار تعصب را از خود برهانند و رگ و ریشه و نژاد را از خود دور کنند و به دعوت برتر و بلندمرتبه پاسخ دهند و همگی بندگان خدای یکتا و یگانه ی بی نیازی باشند که نه زاییده و نه می زاید و برای او چیزی همتا نیست.

خداوند می فرماید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (۲) بگو ای اهل کتاب بیایید بر کلمه ای که میان ما

ص: ۱۶۳

۱- (۱) . آل عمران (۳): ۱۸۲.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۶۴.

و شما برابر است هم داستان شویم، اینکه جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به خدایی نگیرد، پس اگر روی برگردانند پس بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم.

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اهل کتاب برخوردی دوستانه داشت، هیچ یک از آن‌ها را مسخره ننمود. با هیچ کدامشان دشمنی نکرد و با آنان به جنگ برنخواست. بلکه به یاران خود و هر کس که به دعوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده بود فرمان می‌داد تا اهل کتاب را احترام گذارند و به آنان بی ادبی نکنند. گاه نیز میان دل‌های بیشتر آنان الفت و مهربانی ایجاد می‌کرد تا آنان را متمایل به اسلام نماید و از آن گمراهی که به ارث برده بودند نجات یابند.

خداوند به آخرین فرستاده اش و واپسین پیام آورانش می‌فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَمَا مَنَّوْا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ (۱) بگو ای مردم، به راستی من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه‌ی شما هستم، خدایی که فرمانفرمای آسمان‌ها و زمین است، جز او خدایی نیست که زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و فرستاده‌ی او، پیام آور درس ناخوانده‌ای که او به خدا و قرآنش ایمان آورده، ایمان آورید و از او پیروی کنید، باشد که راهیاب گردید.

ای مردم، اگر از یهود و یا نصاری یا اگر از هر دین دیگری که بر روی زمین یافت می‌شود هستید، اگر ابراهیم یا موسی یا عیسی یا از هر کدام از پیام آوران و فرستادگان خدا را پیروی می‌کنید، خداوند متعال به شما فرمان می‌دهد تا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پیروی کنید که در این صورت او شما را به راه راست الهی که در آن

ص: ۱۶۴

اختلاف نموده اید و اکنون پیش شما معلوم نیست، هدایت می کند.

این دعوت خداوند متعال، در آغاز بعثت واپسین پیام آوران، محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و این یک ندا و فراخوان صریح برای یکی کردن همه ی ادیانی است که بر روی زمین یافت می شوند. وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ؛ (۱) و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را درحالی که دین خویش را برای او ناب گردانده اند با درستی آئین بپرستند و نماز را به پا دارند و زکات را بپردازند و این است دین استوار.

فراوانی و گوناگونی ادیان و اختلاف آنها در قوانین و احکام، موجب می شود تا انسان ها، گروه گروه، گردند و این گروه ها و قبیله ها باهم پیکار و ستیزه کنند و برخی از گروه ها بخواهند بر برخی دیگر برتری بجویند و هر گروهی و هر امتی مدعی باشد که گروه و امت خودش همان است که خدا آن را برگزیده و تنها این گروه و این امت است که از دوستی با خدا و نزدیکی به سوی او بهره برده است و این البته چیزی است که به سبب تحریف بشر از حقیقت راستین در طول زمان اتفاق افتاده است. درحالی که خداوند متعال، پروردگار و آفریننده ی همه ی مردم است و همه ی آن ها، بندگان خدایند و خداوند تنها بر پایه ی ایمان و کار نیکو آن ها را دوست می دارد، و ایمان و کار نیکو همان تقوا هستند که به واسطه ی این دو، انسان ها به خدا نزدیک می شوند و همه ی مردم در کتاب خدا اینگونه فراخوانده شده اند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ (۲)

ص: ۱۶۵

۱- (۱) . بینه (۹۸): ۵.

۲- (۲) . حجرات (۴۹): ۱۳.

ای مردم ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید، به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، به راستی که خداوند دانای آگاه است.

دین اسلام همان یگانه دینی است که به پیروانش یاد داده که هیچ عربی بر عجمی و هیچ سفیدپوستی بر هیچ سیاه پوستی جز با تقوا و پروا داشتن از خداوند برتری ندارد. همه‌ی مردم از حضرت آدم هستند و آدم هم از خاک آفریده شده است. همه‌ی این‌ها به خاطر این است که به انسان بفهماند شما همه باهم برادرید و در نهایت به یک پدر که آدم و یک مادر که حوا باشد می‌رسید.

این آموزش‌های قرآنی و راهنمایی‌های نبوی، در طول تاریخ تأثیر زیادی در زندگانی مسلمانان داشته است. امروز و پس از چهارده قرن، مسلمانان همه‌ی پیام‌آوران و فرستادگان الهی را احترام می‌گذارند. میان هیچ کدامشان فرقی نمی‌گذارند، و از آنان جز به نیکی و بزرگی و پاکی یاد نمی‌کنند، و آن‌ها را از هر اشتباهی دور می‌دارند، و هرگاه از آن‌ها نامی برده شود درود و سلام می‌فرستند، و نام‌های همگی آن پیامبران در میان خانواده‌های اسلامی به چشم می‌خورد.

علی‌رغم اینکه یهود و نصاری، نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نپذیرفته و با ایشان رفتار بدی داشتند و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را فردی دروغگو که حق را باطل مخلوط کرده، می‌دانستند ولی مسلمانان علاوه بر احترام به همه‌ی انبیاء، به یهودیان و مسیحیان و همه‌ی پیروان انبیای بزرگ نیز احترام می‌گذارند و نیز علی‌رغم همه‌ی بدرفتاری‌های یهود، آن‌گاه که یهودیان مورد ستم قرار گرفته و آواره و دربه‌در شده بودند و در دنیا هیچ‌کس آنان را نمی‌پذیرفت، در نزد مسلمانان پناهگاه و محل امنی یافتند، تا آن‌اندازه که در میان مسلمانان و همراه با آنان زندگی کردند و از تمامی حقوق مادی و معنوی برخوردار شدند. سرمایه‌گذاری‌های تجاری و تجارت طلا در تمام کشورهای عربی و اسلامی در دست یهودیان بود و این‌ها

نماینده ی طبقه ی سرمایه داران مرفه بودند، این نتیجه ی تعالیم آسمانی دین اسلام است که بین همه ی بندگان خدا برابری برقرار کرده و پیروانش را یاد داده تا خود را به اخلاق فاضله و برتر آراسته نمایند و از حاصل تلاش و کارهایشان، به دیگر بندگان خدا سودی برسد. زیرا همه آفریننده ی او هستند اگرچه از حیوان و پرندگان و درختان باشند.

بدین ترتیب دعوت و فراخوان یهود و نصاری به یهودیت و مسیحیت، فراخوان تنگ نظرانه ای است، زیرا بر این اصل استوار است که مردم، برحسب ریشه و تبارشان بر دیگران برتری دارند. آنان گمان می برند تنها خودشان همان گروهی اند که خداوند برگزیده و کسانی که از نژاد و تبار خودشان نیستند، آفریده شده اند تا برای آنان بندگی کنند و در خدمت مصالح آنان باشند. تصور می کنند که پیام آوران و فرستادگان خداوند، اگر از خودشان باشند راست گویند و اگر از ریشه و تبار آنان نباشند دروغ گویند و می گویند هیچ کس جز آنکه یهودی یا مسیحی باشد در بهشت وارد نمی شود، اما خداوند متعال همه ی این گمان های باطل را با این آیه رد کرده که فرمود: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ (۱) آری آن کس درحالی که نیکوکار است دل به سوی خدا نهد، بی گمان پاداش وی نزد پروردگار اوست، و هیچ بیمی نخواهند داشت و اندوهگین نمی شوند.

دعوت همیشگی یهود و نصاری و کسانی که آن ها را اهل کتاب می نامیم بر همین ادعای باطل استوار بوده است. آنان، هر شخص دیگری غیر از قوم خود را حقیر و کوچک می شمارند. زیرا خود را تنها کسانی می دانند که به دوستی خدا نایل شده اند، و تنها آنان دوست داران خدایند، ولی دیگر مردمان فرزندان شیطانند

ص: ۱۶۷

که اسیر غضب و خشم خدا شده اند.

این معنی و مشابه آن، در آیاتی از قرآن مجید به صراحت بیان شده است.

همچون این آیه: وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ؛ (۱) و یهود و نصاری گفتند ما فرزندان و دوستان خداییم بگو پس چرا شما را برای گناهانتان عذاب می کند؟ شما نیز بشری هستید از همان کسانی که آفریده است، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، و خداوند فرمان فرمای آسمان ها و زمین و میان این دو است و بازگشت به سوی اوست.

انسان عاقل که همه چیز را با معیارهای عقلایی می سنجد باور دارد که دین اسلام تنها دینی است که خداوند متعال آن را برای تمامی مردم برگزیده و برای همه ی بندگانش پسندیده است. زیرا در دین اسلام از هر خودبزرگ بینی و از هر امتیازبندی و از هر برتری که بر پایه ی ریشه و تبار یا رنگ یا جنسیت باشد و یا اینکه به چیزی غیر از خدا خود را منتسب بداند، خالی و تهی است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ (۲) بنابراین روی به دین پاک، راست بدار، سرشتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است هیچ دگرگونی در آفرینش خداوند راه ندارد، این است دین استوار، اما بیشتر مردم نمی دانند.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) . مائده (۵): ۱۸.

۲- (۲) . روم (۳۰): ۳۰.

عقل که بر فطرت الهی سرشته شده است از هر ستمی منزجر و از هر آنچه که در ذات خود زشت باشد متنفر است، و به عدالت و به آنچه که در ذات خود نیک باشد متمایل است. در این صورت، چه ستمی بالاتر از اینکه خداوند تنها یک گروه از میان انسان ها را دوست داشته باشد و از دیگران جدایشان کند و تنها آن ها را، گروه اختیار شده قرار دهد، و چه چیزی زشت تر و ناخوشایندتر از این خواهد بود که خداوند گروه های دیگری را بیافریند و بر آن ها خشم کند و آن ها را کوچک شمارد و برای دیگرانی مثل خودشان بنده و برده قرار دهد. خداوند متعال از این کار منزّه است و او از این کارها بزرگ تر است. این حرف ها، گمان کسانی است که دین خود را تحریف می کنند و از معنای حقیقی خودش تغییر می دهند. اینان گروه هایی هستند که هر کدامشان به آنچه که دارند شادمان هستند ولی ما را خداوند متعال بس که گمان آن ها را با دلیل و برهان بریده و قطع نموده است.

اضافه بر همه ی این ها، دانشمندان گذشته و معاصر که خود را مشغول بررسی ادیان نموده اند، با دلایل و برهان های فراوان کشف کرده اند که تنها کتابی که بر آن عیبی نمی توان گرفت، قرآن کریم است. زیرا تنها این کتاب است که از هر جهت علمی است و همچنان به عنوان تنها کتابی که بر همه ی مردم حجّت و سند گوینده خواهد بود باقی می ماند. این قرآن کریم است که اسرار وجود و آفرینش را پس از آن که در گذشته ای نه چندان دور، معماهایی برای علم بود، در این قرن، چنان روشن نموده که امروز علم به کشف آن اسرار رسیده است.

ما اطمینان داریم که اگر یک یهودی یا مسیحی با عقلی رها شده از قید و بند، قرآن را مطالعه کند و آن را فرا بگیرد، بدون شک به دین اسلام هدایت خواهد یافت، ولی انبوه گمان های باطلی که به ارث برده، میان او و یک بررسی دقیق، سدّی قوی ایجاد نموده است.

اما بشر، همان که هست باقی می ماند و شیطان هم همان آفریده شده ای باقی می ماند که فریب و گمراهی مردم را از راه راست الهی بر گردن گرفته است، تا با گمراهی و فریب مردم، برای خداوند متعال دلیل آورد که این انسانی را که خداوند متعال بر شیطان برتری داد، مستحق این برتری و بزرگی نبوده است و انسان کوچک تر از آن بوده است که ابلیسی که طاووس فرشتگان بوده آن گونه که گفته شده بر او سجده کند قالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُخَنَّكَ دُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا؛ (۱) گفت: بگو بینم آیا این است آن کسی که بر من برتر داشتی؟ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی بر زادگان او جز اندکی لجام خواهم نهاد.

ابلیس به آنچه وعده داده وفا کرده است. در طول تاریخ بشریت، او به شدت مشغول فریب و گمراهی مردم و منحرف کردن آنان از راه راست الهی بوده است.

برخی از انسان ها به خدا شرک ورزیدند و برای او شریک هایی قرار دادند. برخی برای خداوند، فرزند، درست کردند و برخی دیگر اصل وجود خدا را انکار کردند و برخی دیگر به آنچه خدا فرستاده بود کفر ورزیدند و از هوای نفسانی خود پیروی کردند. شیطان برای آنکه مردم را فاسد و خراب نماید، آرام و قراری برای خود باقی نگذاشته است و از مکر و حيله ی او جز آن کس که خداوند به او رحم نماید، کسی رهایی نمی یابد. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا؛ (۲) به درستی که برای تو بر بندگان من چیرگی نیست و پروردگارت (آنان را) کارسازی و کفایت می کند.

البته یهودیان و مسیحیان و کسانی که قرآن کریم آنان را اهل کتاب می نامد،

ص: ۱۷۰

۱- (۱) . اسراء (۱۷): ۶۲.

۲- (۲) . اسراء (۱۷): ۶۵.

نسبت به بی دینان و کسانی که منکر وجود خداوند متعال هستند، به ما نزدیک ترند. زیرا یهودیان و مسیحیان به وجود آفریننده ی بزرگ و خداوند متعال اعتراف و اقرار دارند، همان گونه که به وجود فرشتگان و رسولان الهی و کتاب های نازل شده از سوی خداوند اعتراف دارند، آنان به روز قیامت و بهشت و جهنم و همچنین به وجود شیطان که بزرگ ترین دشمن انسان است، اعتقاد دارند. همچنان که ما مسلمانان با یهودیان در بعضی از قوانین و با مسیحیان در برخی از چیزهای حلال و حرام اتفاق نظر داریم.

اما دو مسأله ما را از آن ها جدا می کند، یکی این است که آنان معتقدند محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیامبر اسلام، از نزد خدا برانگیخته نشده است که از این سخن به خدا پناه می بریم. و دیگری اختلافی است که در مورد عیسی بن مریم دارند. با وجود اینکه عیسی بن مریم از اهل کتاب است، لکن یهود نبوت او را دروغ پنداشته و معتقد است - پناه بر خدا - فرزند زناست و پیامبر نیست. مسیحیان نیز او را به منزله ی پروردگار می دانند و می گویند او فرزند خداست که خداوند او را به دنیا فرستاده تا بندگانش را از گناهانشان رها و آزاد نماید و علاوه بر خداوند متعال او و مادرش نیز دو خدای دیگرند. ولی قرآن کریم این چنین آنان را فرا می خواند که: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (۱) بگو ای اهل کتاب بیاید بر کلمه ای که میان ما و شما برابر است، همداستان شویم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند، به خدایی نگیرد، پس اگر روگرداندند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم.

ص: ۱۷۱

قرآن کریم برای جلوگیری از پراکندگی و گروه گروه شدن مردم فرموده است: **وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ** * فَتَقَطُّوا أُمَّرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ *؛ (۱) و این امت شماست امتی یگانه و من پروردگار شمایم، پس از من پروا کنید پس کار خود را میان خویش پاره پاره کردند، هر گروهی به آنچه خود دارد شادمان است.

آنچه تاکنون برای دین یگانه ای که در آن اختلاف کردند گفته شد و بیان گردید که مردم از آن دین یگانه، دین های فراوانی ساختند و یهود برای خود، دینی ویژه ی خود و نصاری برای خود، دینی مختص به خود قرار دادند و یهود کتاب خود را تورات و عهد قدیم و مسیحیان کتاب خود را انجیل و عهد جدید نامیدند، و مسلمانان کتاب خود را قرآن نامیدند، اما در عین حال به هر کتابی که از نزد خدا فروفرستاده شده، اقرار دارند، همان مطالب برای مذاهبی که از همان ادیان شاخه شاخه شده اند گفته خواهد شد. زیرا فرض شده که ضابطه و قانون کلی در هر چیزی یکی است، پس همان گونه که خداوند متعال یکتا و یگانه است و برای او شریکی نیست، دین و مذهب نیز که خداوند آن را برای بندگانش برگزیده یکی است و چیزی نیست که پراکنده شود و شاخه شاخه گردد.

انسانی که برای خود، غیر از اسلام ادیان دیگری را اختراع کرد، همان او، برای خودش مذاهبی درست کرده است که با هوای نفسانی اش و آنچه که اشتهای نفسانی اش بخواهد، مطابقت می کند. حتی اگر سازندگان این مذاهب، در اطراف هر کدام از آن مذاهب، هاله ای از قداست آویزان کنند و گاهی آن را مدارس فقهی نام نهند و گاهی دیگر اسم آن را اجتهاد ضروری برای شناخت و فهم قرآن و

ص: ۱۷۲

سنت نبوی گذارند، اما خداوند متعال هیچ دلیلی و برهانی برای مذاهبی که به دست بشر اختراع شده، فرونفرستاده است.

درحقیقت ساختن مذهب سرپیچی و نافرمانی آزادانه ای است که انسان می خواهد با آن مذهب، از عمل به احکام الهی فرار کند و آن احکام را به احکامی که با بلندپروازی های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حتی اخلاقی و فرهنگی خودش مناسبت داشته باشد، تغییر دهد. انسان با ساختن مذهب نافرمانی خود را می پوشاند و پنهان می نماید.

ما درباره ی مذاهب و اختلافاتی که در دین یهود و همچنین در دین مسیحیت واقع شده است، سخن نمی گوئیم بلکه، درباره ی گروه گروه شدن و اختلافات و درست کردن مذاهب مختلف توسط مسلمانان سخن می گوئیم که هر کدامشان مدعی اند، مذهب خودشان همان راه درستی است که بر هر مسلمانی واجب است تا آن راه را پیروی نماید و به آن گردن نهد و از آن خارج نشود. این گروه گروه شدن و اختلافاتی که در میان مسلمانان از هنگام وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد، دلایل و سبب های فراوانی دارد که در نوشته های گذشته ی (۱) خود، آن ها را بررسی نموده ایم و دیگر نمی خواهیم تکرار کنیم، زیرا سودی نمی بخشد.

باید این مسأله برای کسانی که سزاوار آن هستند توضیح داده شود تا یقین کنند که اسلام از تمامی این مذاهب بیزار است، زیرا کسانی که در سه قرن اول اسلام زندگی می کردند، این مذاهب را نمی شناختند و از آن مذاهب پیروی نمی کردند و حاکمان از این رو به انجام آن مبادرت کردند و بر پیروی از این مذاهب تحریک و تشویق می کردند که از دانش قرآنی و احکام آن و از فهم

ص: ۱۷۳

۱- (۱). در کتاب های، آنگاه هدایت شدم، همراه با راستگویان، از آگاهان پرسید، اهل سنت واقعی، اهل بیت کلید مشکل ها و دیگر نوشته های نویسنده که تاکنون توسط بنیاد معارف اسلامی قم چاپ و منتشر شده است.

سنت نبوی شریف که در روزهای آغازین اسلام از نوشتن آن سنت جلوگیری به عمل می آمد، دور شده بودند.

جدایی دین از حکومت از زمان معاویه فرزند ابو سفیان پدید آمد و از آن پس برای تمام حاکمانی که بعد از او آمده اند، این امر سنت شد که کسی را به عنوان امام یا قاضی معین کنند تا مردم و آن حاکمان در امور دینی خود، از آن امام یا قاضی پیروی و تقلید نمایند ولی در امور دنیایی، این خود حاکم بود که مسئول بود.

امروز نیز تقریباً در تمام کشورهای عربی و اسلامی، رئیس آن کشور یکی از دانشمندان که به نام «رجال دین» خوانده می شوند را به عنوان مفتی و فتوا دهنده ی آن کشور برمی گزینند و این شخص مفتی که از طرف رئیس آن کشور برگزیده شده است، حق ندارد در امور سیاسی دخالت کند، حتی صلاحیت دینی او نیز تنها در محدوده ی آن چیزی است که حاکم برای آن مفتی مشخص می کند، او تنها باید آن نوع اجتهادی کند و فتوایی بدهد که مناسب با آن نظام حکومتی و اهداف سیاسی آن باشد. بدین ترتیب رئیس مذهب کسی است که تنها بر مسایل دینی آگاهی دارد و برخی احادیث را از حفظ داشته، ولی در برابر حاکم قرار ننگرفته بلکه با او همراهی می کند، حاکم هم از او راضی خواهد بود و او را رازدار خود قرار می دهد. حاکم به وسیله ی فتوای او مسلمانان را چنان بی حال و سست می کند تا همان گونه که از خدا و رسول خدا اطاعت می کنند، راضی شوند و از حاکم نیز اطاعت و پیروی کنند.

آن جستجوگری که در موضوع پدید آمدن مذاهب به بررسی می پردازد، با شگفتی هایی روبرو می شود و برای او آشکار خواهد شد که علت و سبب اصلی در واپس گرایی دین و عقب افتادن و انحطاط مسلمانان و پراکنده شدن مسایل فقهی نزد مسلمانان، همین رجال دین و علمای درباری هستند. یکی حلال

می‌کند، دیگری آن را حرام می‌داند، یکی آسان می‌گیرد، دیگری سخت‌گیر است، یکی سلفی است که از روایات و نصوص اسلامی، چیزی به غیر از آنچه که گذشتگان و نیاکان نیکوکار، برحسب معیارهای خودشان، از آن روایات و نصوص فهمیده‌اند، نمی‌فهمد و دیگری خود را متجدد می‌داند و اهمیتی به آن روایات و نصوص جز آن مقدار که با مصالحش مناسب باشد، نمی‌دهد. مثل این است که خداوند متعال دینش را کامل نکرده و از این رجال دین و علما پیمان گرفته تا با اجتهاداتشان و نظریاتشان حلال کنند و حرام بدارند، مستحب شمردند و مکروه بدارند. آنچه که برای برخی از آن‌ها حلال و یا حرام است، برای دیگری ثابت نیست و آن مقدار از سنت نبوی که برای برخی صحیح و درست است، در نزد عده‌ی دیگری دروغ، ساخته شده و جعلی است. مثل این است که انسان پاک و معصومی وجود ندارد که مسلمانان در هنگام اختلافشان به او رجوع نمایند تا مشکلاتشان را حل کند و آن‌ها را به کتاب خدا و سنت درست و پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند.

مذاهب معروف چهارگانه‌ی اهل سنت، از زمان ائمه‌ی چهارگانه‌شان از اجتهاد بازایستادند و هر عالم و دانشمندی که پس از آنان نیز آمدند، در مسیر همان چهار نفر گام برداشتند و همه‌ی کتاب‌هایشان، تفسیر و شرح همان چیزهایی است که آن امامان چهارگانه‌ی اهل سنت یعنی ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل نوشته‌اند.

و من نمی‌دانم چرا تنها به این چهار نفر محدود شده است؟ این سؤالی است که باید به آن پاسخ داده شود.

و اما شیعه، پس از سپری شدن زمان حضور ظاهری دوازدهمین امام از اهل بیت پاک نبوت، همچون اهل سنت ناچار شدند به مراجعی که مجتهد هستند،

رجوع نمایند.^(۱) این مراجع کسانی اند که در بعضی از مسائل فقهی باهم اختلاف دارند و این اختلاف، به سبب اختلاف در روایات و احادیثی است که در نزد برخی از آنان صحیح و در نزد برخی دیگر ضعیف یا دروغ است.

بنابراین لازم است در این موضوع به بررسی پردازیم تا حق هر صاحب حقی را به جا آوریم و هر سخنی را در جای خودش قرار دهیم و از کسانی نباشیم که ندانسته به راهی تمایل پیدا می کنند، که در این صورت بحث و بررسی از مسیر اصلی خود خارج خواهد شد.

اهل سنت به این دلیل که در فقه و تفسیر قرآن از امامان چهارگانه ی خودشان پیروی می کنند، پیوند مستقیمی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندارند، زیرا این چهار امام، با فاصله ای زیاد پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده اند. نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را همراهی کرده اند و نه از او چیزی شنیده اند. و عجیب تر آن که، این چهار نفر بعد از آن فتنه ی بزرگ به دنیا آمده اند، و این فتنه ی بزرگ که علمای اسلام به این نام آن را نامیده اند، یک فتنه ی واقعی و حقیقی بود که امور را به عقب بازگرداند، حق را باطل کرد و باطل را حق پیروی شده جلوه داد و از آن پس بود که امت اسلام،

ص: ۱۷۶

۱- (۱). رجوع شیعه به مجتهد اعلم در مسائل فرعی فقهی، جدا از پشتوانه ی عقلی، به دلیل وجود برخی روایاتی است که به این مسأله دلالت دارند. از جمله فرموده ی امام صادق علیه السلام است که در روایتی می فرمایند: «من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فلیرضوا به حکما فإنی قد جعلته علیکم حاکما...»؛ یعنی هر آن کس از شما که حدیث و سخن ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما به بررسی می پردازد و احکام ما را می شناسد، به حکم او راضی شوید که من او را بر شما حاکم قرار دادم. این روایت که به مقبوله ی عمر بن حنظله مشهور است در میان علمای شیعه مورد تحلیل علمی قرار گرفته و آن را به عنوان یکی از دلایل رجوع به مجتهد در مسائل شرعی قلمداد می کنند. ر. ک. الکافی، ج ۱، باب اختلاف الحدیث، ح ۱.

پس از آنکه به احزاب دینی تقسیم شده بود به احزاب سیاسی نیز تقسیم شد.^(۱)

شکی نیست آن گاه که سیاست در امری وارد شود آن را فاسد و خراب خواهد کرد، زیرا سیاست بر پایه ای از خدعه و نفاق و مصلحت شخصی استوار است و شعار سیاست این است که هدف وسیله را توجیه می کند. بنابراین، این چهار نفر، پس از این فتنه بود که با اندکی از احادیث نبوی که با احادیث دروغ زیادی مخلوط شده بود، روبرو شدند.

این احادیث دروغ ساخته شده بودند تا عقیده ای ساختگی و یا رهبری را که به دروغ بر تخت خلافت تکیه زده است، تقویت و تأیید نمایند. آن عالمی که این حدیث را ساخته بود، رازدار حاکمان بود، از او استفاده می کردند و او را در اداره ی امور کشور مشارکت می دادند و اما عوام مردم، بیشترشان فرومایگان و نادانانی بودند که هر فتنه گری را دنباله رو بودند و با هر بادی خود را به آن سو متمایل و کج می ساختند.

در این صورت ممکن نیست، علم و اجتهاد آن رجال دین، مطابق با کتاب و سنت باشد. به همین خاطر در احکام و گفتارهایشان اختلاف و تناقض آشکاری را می بینیم که هرکسی که وضعیت آن ها را بررسی کند، به خوبی این اختلاف و تناقض را خواهد دید. حتی بیشتر احکام و اجتهادشان مخالف با صریح قرآن است و برای این اجتهاد مخالف با قرآن، به یک روایت و حدیث نبوی خیالی که با حدیث صحیح دیگری در تناقض است، استدلال می کنند. آن ها این حدیث صحیح را نمی پذیرند، به این خاطر که در آن ها راوی مورد اعتمادی نیست، و این

ص: ۱۷۷

۱- (۱). منظور از فتنه ی بزرگ، حوادثی است که پس از خلافت عثمان بن عفان در میان مسلمانان رخ داد و منجر به کشته شدن عثمان و سپس جنگ های امیر المؤمنین علی علیه السلام و دسته بندی های سیاسی میان مسلمانان شد. البته این یک تعبیری است که مورخان اهل سنت به کار می برند.

عدم اعتماد نه به خاطر این است که راویان آن حدیث صحیح در واقع هم مورد اعتماد نیستند، یا از کسانی اند که حدیث می سازند تا به روایتشان اعتماد نکنند، بلکه عدم اعتماد اینان به روایت این راویان به این خاطر است که حاکم و پادشاهی، آن ها را از خود رانده و قتلشان را مباح دانسته است، چون آن راویان بر ضد آن حاکم و حکومت او که به زور و غلبه بر مردم حکومت می راند، هستند.

شاید جستجوگری که در این زمینه به بررسی می پردازد، این مطلب را بیابد که بیشتر روایاتی که این به اصطلاح علما، آن را رد کرده اند با قرآن کریم موافقت دارند و روایات درستی هستند که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان و صادر شده است.

گاهی، برخی از آنان، روایت ثابت شده و صحیح نبوی را و لو اینکه از طریق خودشان هم رسیده باشد، فقط به خاطر اینکه، آن روایت را کسی که از لحاظ سیاسی با آنان مخالف است پذیرفته، رد می کنند و آن را نمی پذیرند. این کار مثل این است که کسی به صراحت بگوید: هرگاه فلانی داخل در بهشت است، من تا وقتی او آنجاست، به بهشت وارد نمی شوم.

و اما شیعه که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرده است، این خط تبعیت و دنباله روی را بدون قطع ارتباط با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آخرین امام از دوازده امام علیه السلام پی گیری نموده و استمرار بخشیده است. ائمه ی اهل بیت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز می گردد. امیر المؤمنین علیه السلام کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در دامان خود تربیت نمود و آنچه را که از خداوند متعال می گرفت به او یاد می داد، تا جایی که به حق علی علیه السلام، در دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که از آن در باید وارد شد. (۱) امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز همه ی آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بود به

ص: ۱۷۸

۱- (۱). اشاره به حدیث مشهور نبوی «أنا مدينة العلم و علی بابها» است. (امالی، (صدوق)، مجلس ۵۵۲۰، ح ۱؛ التوحید، باب ۴۳، ح ۱؛ امالی، (طوسی) مجلس ۲۰، ح ۸).

فرزندانش حسن و حسین، دو آقای جوانان اهل بهشت تعلیم فرمود و از آن پس هر امامی، همه ی آن را به امام بعد از خودش منتقل می نمود تا اینکه عددشان همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، به دوازده تن تکمیل گردید.

زمان ائمه ی اهل بیت، سه قرن کامل به طول انجامید که در این سه قرن، شیعه همه ی آن احکامی که به شریعت اسلامی تعلق داشت و همه ی آنچه را که مردم تا روز قیامت به آن نیاز دارند، از ائمه ی اهل بیت فراگرفت.

با این مطالب، شکل گیری عمومی این دو گروه اهل سنت و شیعه روشن شد ولی با همه ی این ها، احادیث شیعه نیز از دست سازندگان و جااعلان و دست برندگان در حدیث، در امان نبوده است. زیرا حکام در کمین شیعه نشستند و با همه ی توان و نیرو و امکاناتشان بدون هیچ رحمی مبادرت به انحراف شیعه از اصول و اعتقاداتشان می کردند و البته این حکام با فاسد کردن راه امامت و تقسیم شیعه ی دوازده امامی، به گروه هایی همچون زیدیه و اسماعیلیه که با شیعه ی دوازده امامی که اصل شیعه و تشیع هستند، اختلاف دارند، به خواسته شان رسیده اند. حکام، کمک کاران و یاوران خود را، پنهانی و با خدعه در میان شیعیان پراکنده می ساختند تا عقاید و افکار الحادی را رواج دهند و احادیثی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام بسازند و جعل نمایند.

با این عمل با یک تیر دو نشان می زدند:

اول اینکه برای مردم ثابت می کردند که شیعه دارای گروه ها و احزاب مختلف است، چندان که هیچ وحدتی آنان را یک جا جمع نمی کند و آنان امام واحدی ندارند که رهبریشان کند.

دوم اینکه برای مردم ثابت می کردند که شیعه، همان باطن گرایانی هستند که احادیث و نصوص ظاهری را تأویل و تفسیر می کنند. و آنان گروهی سیاسی هستند که هیچ ریشه و اساسی جز یهود ندارد و یهود برای خراب کردن دین

اسلام و کوبیدن آن از درون، شیعه سازی کرده است.

به همین خاطر است که می بینیم برخی از تاریخ نگاران اهل سنت و همچنین بعضی از نویسندگان معاصر، تشیع را به شخصی که او را عبد الله بن سبا می نامند، چسبانده اند و می گویند او یهودی بوده است. اما برای برخی از محققان ثابت گردیده که این شخص، یک شخص خیالی بوده که اصلاً وجود نداشته است و دشمنان شیعه او را برای زشت کردن شیعیان و انصراف آنان از تشیع درست کرده اند.^(۱)

گروهی دیگر از محققان عبد الله بن سبا را همان صحابی بزرگوار، عمار بن یاسر می دانند.^(۲) و البته برخی از دانشمندان ثابت کرده اند که عبد الله بن سبا از ساخته های سیف بن عمر تمیمی است و سیف بن عمر از کسانی است که بسیار حدیث ساخته و فراوان روایت جعل می کرده است و در خیال خود یکصد و پنجاه صحابی ساخته که هیچ کدامشان وجود خارجی ندارند، او همچنین حوادث و جنگ ها و حماسه هایی را ساخته که همه ی آنان را از جهان نیستی و عدم آورده است و بعد از او، طبری و دیگرانی که بعد از طبری تاریخ نگاشته اند، از سیف بن عمر آن حوادث و جنگ ها را نقل می کنند و مثل اینکه دیگر آن حوادث ساختگی از واقعیات شده است.^(۳)

حاصل آن که درست کردن حدیث و ساختن و جعل آن، در میان طرفداران هر دو گروه از اهل سنت و شیعه بوده است و ناصبی های اهل تسنن، آنان که کینه و خشم خود را با ائمه ی اهل بیت به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام پنهان نکرده اند، احادیثی را ساختند که حقایق را وارونه کرد، آنان می خواستند نور خدا را خاموش

ص: ۱۸۰

۱- (۱) . ر . ک: الفتنه الكبرى.

۲- (۲) . ر . ک: الصلہ من التصوف و التشیع.

۳- (۳) . ر . ک: عبد الله بن سبا.

کنند و با خوار و سبک شمردن اهل بیت، تعصب و خودبرتربینی های جاهلیت را زنده کنند.

در مقابل این کار، در میان شیعه گروهی از غلوکنندگان پدید آمدند که برای علی بن ابی طالب علیه السلام مقامی بالاتر از مقام و منزلت یک انسان مخلوق (و در حدّ خالق و ربّ) قرار دادند و آنچه که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم می گویند، اینان نیز در مورد علی بن ابی طالب گفتند و بر مبنای عقیده ی نادرست خود، احادیث و روایت هایی را بر زبان علی علیه السلام گذاشتند و آیات قرآنی را هم بر همان اساس تفسیر کردند.^(۱)

اکنون همه ی مسلمانان، چه سنی و چه شیعی، این میراث را با همه ی آنچه که در آن است به ارث برده اند. پس مسلمان سنی نمی تواند خود را از ساختگی بودن روایات به دست ناصبی ها خلاص کند جز با دشواری و رنج جان و خستگی زیاد، و مسلمان شیعی نیز نمی تواند خود را از دسیسه ی غلوکنندگان رها سازد جز با دشواری و رنج جان و خستگی زیاد، در این میدان، این مسلمان سنی و شیعی است که قربانیان ناصبی ها و غلوکنندگان شده اند. اگر مسلمانان سنی از احادیث ناصبی ها که آن ها را برای وارونه جلوه دادن حقایق و از روی کینه

ص: ۱۸۱

۱- (۱). متأسفانه موضوع غلو و مبالغه نمودن در حق ائمه ی معصومین به ویژه امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از پدیده های انحرافی بود که از همان آغاز امامت در حوزه اعتقادی شیعه وارد کردند، به همین جهت است که خود حضرات ائمه به شدت با این پدیده به مخالفت برخاسته و مبارزه نمودند. در روایتی امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید غلات آنان را فاسد نماید، همانا غلات بدترین خلق خدایند. عظمت خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا، به ربوبیت قائلند.» به پیروی از ائمه ی اطهار، علمای شیعه نیز خطر غلات را گوشزد نموده و فساد عقاید آنان را در کتاب هایشان آورده اند. مرحوم شیخ صدوق در الاعتقادات می فرماید: اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه آن است که آنان کافران به خدا می باشند. برای اطلاع بیشتر از این موضوع ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۵ ص ۲۶۱-۳۵۰.

ساخته اند، رهایی یابند و اگر مسلمانان شیعی نیز خود را از احادیث غلوکنندگان که براساس عقیده ی باطلشان ساخته اند رها سازند و اگر همه ی مسلمانان خود را از این و آن، خلاص کنند یکدیگر را یکی و نزدیک به هم می یابند. و اما اگر هر کدامشان به آنچه که دارد و از گذشتگان خود به ارث برده است بچسبد و آن را از خود دور نسازد، دیگر شیخ وحدت، خیال و وهمی می شود که هیچ کدام از این دو گروه نمی توانند آن را ایجاد نمایند.

در این مورد برای شما مثالی می زنم. علی رغم اینکه همه ی مراجع شیعه بدون استثنا اتفاق نظر دارند که شهادت سوم در اذان و اقامه یعنی «أشهد أنّ عليّاً وليّ الله» جزء اذان و اقامه نیست و هرگاه به نیت اینکه این شهادت، جزئی از اذان و اقامه است، گفته شود، اذان و اقامه باطل می شود، اما در عین حال بیشتر شیعه اصرار بر گفتن آن را دارند و ترک نمی کنند، من سال هاست که می گویم این شهادت سوم نه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و نه در مدت پنج سال حکومت امیر المؤمنین علیه السلام و نه در زمان ائمه ی معصومین که سه قرن ادامه داشته است. و همان گونه که شیخ صدوق می گوید این شهادت سوم، از آن دسته چیزهایی است که مفوضه، در اذان و اقامه جا دادند و از اصل آن دو نیست و مفوضه هم شیعه نبودند، بلکه این ها کسانی اند که خود را در گروه شیعه جا زده اند.^(۱)

جا دارد اشاره کنیم، شبکه ی ماهواره ای المنار^(۲) که در تمام دنیا پخش می شود به این مسأله توجه نشان داده است. اگر در پخش اذان آن شبکه، شهادت سوم گفته می شد، از طرف علمای اهل سنت، در تمام دنیا گرفتاری هایی برای شبکه ی المنار به وجود می آمد و اگر آن را در اذان خود پخش نمی کرد، شیعه های لبنان به

ص: ۱۸۲

۱- (۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۸، ذیل ح ۸۹۷.

۲- (۲). این شبکه متعلق به حزب الله لبنان است که گروهی شیعه می باشند.

نمایندگی از تمام شیعیان جهان بر آن شبکه خشم می گرفتند. به همین خاطر آن شبکه پخش اذان را قطع کرد و فقط به اعلام وقت اذان بر صفحه ی تلویزیون اکتفا کرد تا شاید به مرور زمان این مسأله تغییر کند و گروه ها به هم نزدیک شوند.

اهل سنت این شهادت سوم را به طور کلی رد می کنند و شیعه هم اصرار به گفتن آن دارد، نه اهل سنت آمادگی دارد تا آن را بپذیرد و نه شیعه از گفتن آن کوتاه می آید و به همین خاطر است که من همیشه می گویم سپاس خدایی را که مرا در میانه ی این دو گروه، ناصبی های سنی مذهب و غلوکنندگان شیعه مذهب قرار داد. (۱)

شاید برخی بگویند، ناصبی ها و غلوکنندگان در طول قرن های گذشته منقرض شده و از میان رفته اند و اکنون دیگر وجود خارجی ندارند، ولی واقعیت این نیست، هنوز در روح برخی از مسلمانان سنی، ناصبی گری وجود دارد، آنان هنوز از اینکه از اهل بیت و امام علی علیه السلام عیب جویی نمایند، و از معاویه و فرزندش یزید و هر آن کس که با اهل بیت جنگید و آنان را به قتل رساند، راضی و خشنود باشند، پروایی ندارند. همچنین در برخی از شیعیان، غلو و زیاده روی وجود دارد.

برخی از آنان در همین روزها، نوار ضبط شده ای را از زبان امام علی علیه السلام پخش می کنند که در آن می گوید: «من اول و من آخرم، من ظاهر و من باطنم من زنده کننده و من میراننده ام، من آغازکننده و من برگشت دهنده ام، من بودم درحالی که

ص: ۱۸۳

۱- (۱). لازم به ذکر است که اهل سنت ذکر «حیّ علی خیر العمل» را که جزء اذان بوده و مطابق ادله ی صحیح در زمان رسول خدا گفته می شده، حذف کرده اند، همچنین در اذان صبح جمله ی «الصلاه خیر من النوم» را اضافه نموده اند، درحالی که در زمان رسول خدا و در زمان ابو بکر و بخشی از حکومت عمر این جمله جزء اذان نبوده است.

هیچ چیز با من نبود» البته این خطبه طولانی است که آن را تطنجیه یا افتخاریه می نامند. (۱)

و من هنگامی که به حالات این دو گروه نگاه می کنم، این فرمایش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ را به یاد می آورم که در مورد علی علیه السلام فرموده است که: «ای علی، دو گروه درباره ی تو هلاک خواهند شد یکی دوست دار زیاده رو و دیگری کینه جوی گزافه گو» (۲) و بار دیگر نیز فرموده است: «ای علی، در تو دو شباهت از عیسی بن مریم است. یکی آن که او را چنان دوست داشتند که عیسی را به مرتبه ای رسانند که در آن مقام و منزلت نبود و دیگری او را چنان دشمن داشتند که به مادرش تهمت می زدند.» (۳)

این دو حدیث صحیح را هر دو گروه شیعه و سنی به طور مساوی نقل کرده اند و این دو حدیث، بیانی روشن و کافی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ برای امت اسلام است که خود را از نابودی دور سازند. ولی متأسفانه، امت اسلام همچنان از برخی غلوکنندگان در دین و از بعضی دشمنان کینه جو و مغرض، سختی و دشواری می بیند و آن را تحمل می کند و البته اینان از عوام مردم که رأی و نظری ندارند، نیستند، بلکه شماری از دانشمندان و اندیشمندان این امت هستند.

ص: ۱۸۴

۱- (۱). ناگفته پیداست که تعداد کمی از عوام شیعه، فقط و فقط به لحاظ اظهار ارادتمندی و دوست داری خود به امیر المؤمنین علیه السلام دست به چنین کارهایی می زنند و الا علمای شیعه و عموم ارادتمندان آن حضرت و اهل بیت عصمت نه تنها به این گونه کارها اعتقادی ندارند، بلکه آن ها را مردود دانسته و از آن نهی می کنند، بنابراین نمی توان کار بخشی از عوام را به عنوان یک اعتقاد در نزد شیعیان به حساب آورد. انتساب این خطبه به امیر المؤمنین علیه السلام صحیح نیست و بزرگان علمای شیعه آن را رد کرده اند. به استفتائات آیت الله العظمی سیستانی، ص ۱۲۵، سؤال ۴۶۳ مراجعه شود.

۲- (۲). «یا علی هلك فيك اثنان: محبّ غال و مبغض قال». (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۸۷، ح ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵، ح ۳۶).

۳- (۳). امالی، (طوسی) مجلس ۹، ح ۵۴؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۹۶.

من شخصا گرفتاری ها و دشواری هایی را از هر دو گروه دیده ام. از برخی دشمنان کینه جو که من را فقط به این دلیل که مذهب مالکی خود را به مذهب شیعه ی جعفری تغییر دادم، تکفیرم کردند و مرا متهم کردند که تو در دوستی اهل بیت زیاده روی می کنی و علی علیه السّلام را بر ابو بکر برتری داده ای و از برخی شیعیان، آن گاه که به آمریکا مهاجرت نمودم و در ولایت میشگان و در «دار الحکمه الاسلامیه» مشغول به کار شدم، در آنجا با مهاجران مسلمان شیعه، روزانه و به طور مستقیم معاشرت و رفت و آمد داشتم، در همان جا بود که برایم آشکار شد، برخی از شیعیان درباره ی امیر المؤمنین علی علیه السّلام زیاده روی می کنند، من تلاش نمودم تا بدون اجر و پاداشی، بعضی از عقاید موروثی آنان را درست و راست نمایم، اما شگفت انگیز این بود که من در نزد آنان متهم شدم که شیعه شدنم به این خاطر بوده است که اساس تشیع را ویران و نابود سازم. تنها جرم و گناهم این بود که در سخنرانی های ماه رمضان مردم را فراخوانده بودم تا از این پس نگویند «ای محمد و ای علی شما دو نفر مرا کفایت کنید و شما دو نفر مرا درمان کنید». بلکه درست این است که بگویند «ای خدا به حق محمد و علی تو مرا کفایت کن و تو مرا درمان کن»^(۱) تا این سخن خدا را تصدیق کرده باشیم که

ص: ۱۸۵

۱- (۱). ر. ک: جمال الاسبوع، ص ۱۸۱ و ۱۱۸. این عبارت ضمن دعایی است که به دعای فرج مشهور است و سید بن طاووس آن را در پایان نماز امام زمان علیه السّلام آورده است، همچنین شبیه آن را محمد بن جریر بن رستم طبری در کتاب دلائل الامامه، صص: ۵۵۱-۵۵۳ آن را ذکر کرده است. و سید ابن طاووس در فرج المهموم صص: ۲۴۶-۲۴۷ آن را از طبری نقل کرده است، و کفعمی در مصباح ص ۱۷۶ آن را بدون سند آورده است. در سند طبری ابو الحسین بن ابی البغل آمده است که در کتاب های رجالی نامی از وی نیامده است. در ابتدای دعا، خداوند را ندا داده می گوید خدایا من شکایت ها را به سوی تو آورده ام و در سختی ها و گشایش ها به تو تکیه می کنم، پس تو به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم که اطاعت آنان را بر ما لازم دانستی درود فرست و سپس نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین را آورده و از آنان طلب کمک و یاری می کند. بنابراین در ابتدای دعا، به -

فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و (برای تقرب) به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

وسيله ی ما به سوی خداوند متعال، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، اما زیاده روان، بر آنچه که از علمایشان به ارث برده اند اصرار دارند، حتی اگر دلیل بر ضد آن اقامه شود. آنان علی علیه السلام را بر سایر انبیاء و فرستادگان خدا جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برتر می دانند و بر تمام فرشتگان مقرب که در آن جبرئیل نیز هست، برتر می دانند.

این گروه، برای خودشان تفسیر و تأویل های خاصی از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارند و به اعتقاداتشان راضی شده اند و گفته ی کسی که برخلاف آنان حرفی بزند را نمی شنوند. من خود را از اینان دور می دانم، زیرا من در دین خودم اهل فریب و نیرنگ و چاپلوسی و تملق گویی نیستم و به آنچه که از نتایج بررسی هایم به آن رسیده ام با صراحت ابراز و اظهار می دارم و در آخر، خداوند سبحان را سپاس می گویم که مرا از کسانی قرار داد که از اهل بیت بدون افراط و تفریط، پیروی می کنند و بدون زیاده روی در دوستی آنان، آنان را از دیگران برتر می دانند ولی آنان را از پیام آوران و فرستادگان الهی و فرشتگان مقرب برتر نمی داند و اعتقاد دارم برتری تنها از ویژگی های خداوند متعال است، زیرا تنها اوست که غیب و پنهان آسمان ها و زمین را می داند و اوست که خیانت چشم ها و آنچه که در سینه ها پنهان شده را می داند و برای ما سزاوار نیست که جز به دلیل آیه ای از آیات قرآن یا روایتی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را بر کسی دیگر برتری

ص: ۱۸۶

دهیم و روشن است که در قرآن و یا سنت نبوی هیچ نص و گفته‌ی صریح و روشنی نیامده که اهل بیت بر انبیاء و رسولان الهی و فرشتگان مقرب برتری دارند و به اعتقاد من جایز نیست، هیچ مسلمانی گفته و یا سخنی را به قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببندد و یا اینکه آنچه را که بخواهد، از آن دو، تفسیر و تأویل نماید، زیرا تأویل قرآن را جز خدا و آنان که در دانش استواری دارند، نمی‌دانند. و اهل بیت علیهم السّلام - که برترین درودها و سلام‌ها بر آنان باد - همان کسانی‌اند که در دانش استواری دارند، و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السّلام هیچ گفته‌ای ثابت نشده که بر برتری آنان از انبیاء و فرشتگان مقرب دلالت کند. (۱)

بار دیگر برمی‌گردم به بحث تا خوانندگان گرامی بدانند که پدیده‌ی

ص: ۱۸۷

۱- (۱). برخلاف آنچه مؤلف محترم فرموده، روایات فراوانی بر این مطلب دلالت دارد که به جهت اختصار به یک دلیل قرآنی - روایی که مسلم بین شیعه و سنی است اکتفا می‌شود، و آن استدلال به آیه‌ی شریفه‌ی مباحله (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱) است، در این آیه‌ی شریفه از دو طرف خواسته شده که جان خویش را برای مباحله بیاورند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را آورده، و جای هیچ‌گونه شبهه‌ای نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از تمام انبیاء برتر است، و طبیعی است که کسی که بمنزله‌ی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است نیز همان برتری را نسبت به دیگران دارد. جدا از این موضوع مسلم، در روایتی آمده است که شخصی از امام باقر علیه السّلام سؤال می‌کند آیا امیر المؤمنین دانایتر بوده یا بعضی از انبیاء؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: خداوند متعال دانش تمامی انبیاء را برای پیامبر اسلام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع نموده و پیامبر نیز همه‌ی آن دانش را در نزد امیر المؤمنین علیه السّلام جمع کرد، حالا تو از من سؤال می‌کنی امیر المؤمنین دانایتر است یا بعضی از انبیاء. (ر. ک. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶) در روایت دیگری امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند انبیای اولو العزم را خلق کرد و با دانش، آنان را برتری داد و ما دانش آنان را به ارث برده ایم، به آنان برتری داد و ما را بر آنان در علمشان برتری داد و خداوند آنچه را که انبیاء نمی‌دانستند به رسول گرامی اسلام یاد داد و خداوند علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تمامی انبیاء را در اختیار ما گذاشت. (ر. ک. بصائر الدرجات، ص ۲۲۸) از این روایت استفاده می‌شود همه‌ی امامان معصوم شیعه علیهم السّلام از تمامی انبیاء افضل و برترند و البته در میانشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ستاره‌ی درخشان است. هیچ‌شکی باقی نمانده و هیچ تردیدی وجود ندارد که امامان معصوم شیعه علیهم السّلام برتر از همه‌ی انبیاء هستند. برای اطلاع بیشتر ر. ک: الکافی، کتاب الحجّه؛ و بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد).

ناصری گری و زیاده روی، پدیده ای است طبیعی که در هر زمانی و در هر جایی و در هر دینی و در هر مذهبی به وجود می آید و خدا را سپاس که این پدیده از ده درصد هم بیشتر نمی شود ولی اگر کسی پیدا شود که در مقابل آن ها بایستد و مقاومت کند و آن ها را در همان حد خودشان نگه ندارد، زیاد می شوند و کار، سخت و دشوار می شود. بنابراین بر هر مسلمانی چه شیعه و چه سنی واجب است در مقابل این دو پدیده سد ایجاد نمایند و مانع ایجاد آن در جامعه ی اسلامی شوند و هرگاه مسلمانان موفق شوند این دو پدیده ای که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن دو بدشان می آید را نابود سازند نور وحدت در میان مسلمانان خواهد درخشید و شاید این از وظایف مهمّ امام زمان مهدی موعود (عج) باشد تا مسلمانان امت واحدی شوند و دین تنها برای خدا باشد.

خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ (۱)** کسانی که فرشتگان جانشان را می گیرند درحالی که به خویش ستم کرده اند، از آن ها می پرسند: در چه حال بودید؟ می گویند: ما در روی زمین از ناتوانان بودیم. می گویند: آیا زمین خداوند آن قدر فراخ نبود که در آن هجرت کنید؟ پس سرای پایانی اینان دوزخ است و چه پایان بدی است.

در این آیه، خداوند متعال، مؤمنان را آن گاه که در شهر خود مورد ستم واقع شوند و برای انجام امور دینی و یا بیان دیدگاه های خود آزادی نداشته باشند، تشویق و تحریک به هجرت می کند ولی هجرت مورد نظر خداوند، هجرتی است که در راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، یعنی دارای هدف بلند و انسانی باشد، و به آن آزادی برسد که بتواند حق واجب خدا و حق لازم بشر را ادا نماید.

در آیه ی دیگری خداوند می فرماید: **وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ**

ص: ۱۹۱

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ (۱) و هر کس در راه خدا مهاجرت نماید، در زمین سرپناهی فراوان و گستردگی می یابد. و هر که از خانه اش خارج شود در حالی که به سوی خدا و رسول خدا مهاجر است و سپس مرگ او را دریابد، بی گمان پاداش او بر عهده ی خداوند است، و خداوند آمرزنده ی بخشنده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مکه به مدینه مهاجرت کردند و قبل از آن هم، به یارانش فرمان داد تا برای حفظ و نگهداری از دینشان به حبشه مهاجرت کنند. این هجرت نخست که به رهبری جعفر بن ابوطالب انجام شد، نتیجه داد و اثر زیادی بر روی نجاشی پادشاه حبشه گذاشت، زیرا مسلمانان، آموزه ها و تعالیم اسلام را که از بندگی انسان به بندگی آفریننده ی یگانه آزاد می نماید، به نجاشی معرفی کردند. به همین خاطر بود که مسلمانان هنگام ورودشان به نزد نجاشی، آن چنان که دیگر حاضران مجلس سجده کردند، بر نجاشی سجده نکردند.

همچنین مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق برتر و شناخته شده ی او همچون راستگویی و امانت داری در میان قومش، و تمام آنچه را که موجب شده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دل پیروانش جاگیر شود مانند میهمان نوازی، دستگیری از دل سوختگان، یاری به ستم دیدگان، ایستادگی در برابر ستم کاران، وفاداری به پیمان، خیانت نکردن، خوردن از حلال و بیزار از حرام و احترام به زن همچون مرد که زنده به گور کردن زنان را حرام کرد، به وی شناساندند. همچنان که سخن خدا را در مورد عیسی بن مریم و مادر راستگویی به نجاشی آموختند تا آنجا که نجاشی گریه کرد و آن سخن مشهورش را به زبان راند که گفت: میان دین ما و

ص: ۱۹۲

دین شما جدایی نیست جز به مانند این خط. (۱)

همان گونه که نجاشی تحت تأثیر سخنان مسلمانان قرار گرفت، وزرا و دانشمندان و دربانان و نویسندگانی که در آن مجلس حاضر بودند نیز تأثیر پذیرفتند. شکی نیست که مسلمانان در مدت حضورشان در حبشه با ساکنان مسیحی آن دیار، معاشرت و رفت و آمد داشته اند و بسیاری از اصول اسلامی را به آنان آموزش داده اند و درختانی کاشتند که رشد نمودند و ثمر دادند و اسلام در خانه های ساکنان حبشه و همسایگان آنان جایگاهی پیدا نمود که تا امروز نیز ادامه دارد.

و اما هجرت خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، گشایش بزرگی برای دین اسلام بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن شهر یک دولت اسلامی با پایه های استوار و محکم ایجاد نمود و نشانه ها و ظواهر آن دین را تثبیت نمود تا آشکار گردد و پس از آن در بیشتر مناطق زمین گسترش یابد. این همان هجرتی است که خداوند می خواهد و هجرت کننده در آن جامعه، اثرهای پسندیده و نیکویی را به جا می گذارد.

اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را از هجرتی که تنها برای یک زندگی بی دردسر و بی زحمت و جمع ثروت و به دست آوردن مال از حلال و حرام و ازدواج با زیارویان باشد، برحذر داشته، آنجا که فرموده: «آن کس که هجرتش برای خدا و رسول خدا باشد، پس هجرتش برای خدا و رسول خدا خواهد بود، و اما آن کس که هجرتش برای دنیایی باشد که آن را به دست آورد یا برای به دست آوردن زنی باشد که با او ازدواج کند، پس هجرتش برای همان چیزی خواهد بود که برای آن هجرت کرده است.» (۲)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). تاریخ الاسلام، (السیره النبویه)، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱.

به راستی که معنی و مفهوم هجرت در این روزگار، مفهومی شده که از اسلام و تعالیم آسان و آسمانی آن، فاصله گرفته است. امروز مهاجر کسی است که شیدا و مبهوت فرهنگ غرب شده است و هر روز خواب می بیند که به سوی غرب مهاجرت کرده است. در غرب مهاجرانی هستند که در کشورهای خودشان بیکار بوده اند و بیشتر آنان هم سواد ندارند و از مدرسه یا دانشگاهی فارغ التحصیل نشده اند و درحقیقت، به کشورهای غربی مهاجرت می کنند تا در یک کارخانه و یا کارگاهی اوقات بیکاری خودشان را با کار در آنجا پر کنند و آنچه را که دستگاه ها و ماشین ها نمی توانند انجام دهند، در این مهاجران انجام دهند. کارخانه ها و کارگاه های غرب، در آغاز انقلاب صنعتی که همه ی اروپا را دربر گرفت، به این دستان کاری کارگران احتیاج داشتند. مدیران این کارخانه ها و شرکت های صنعتی به شمال آفریقا به ویژه مراکش، الجزایر و تونس سفر می کردند تا شمار چشمگیری از کارگران را با مزدهای گمراه کننده ای به کار گیرند و آنان هم، وطنشان و خانواده هایشان را رها نموده و به اروپا مهاجرت می کردند.

دسته ای از مهاجران کسانی هستند که داوطلبانه، هجرت به غرب و رها کردن کشور و کارشان را دوست می دارند، زیرا می بینند آنان که برای کار کردن به غرب رفته اند، در تعطیلات تابستانی برمی گردند درحالی که با خود ماشین ها و ثروت های زیادی آورده اند، خانه های جدید می سازند و ساختمان های جدیدی می خردند، و غرب را به طور کلی، تعریف و ستایش می کنند. از همین رو، عدّه ی زیادی گمراه می گردند و آب از دهانشان سرازیر می شود و آرزو می کنند تا مثل همان هایی شوند که هجرت کرده اند و فکر می کنند آن ها که قبلا هجرت کرده اند، الان دارای فرهنگ و دانش بیشتری هستند.

دسته ی دیگر مهاجرانی هستند که از برخوردارهای ناشایستی که در کشورشان

و وطنشان با آنان می شود، ناراضی اند و انتقاد دارند و نسبت به آینده ی خود اطمینان خاطر ندارند، این دسته در آرزوی آزادی و دموکراسی هستند که در کشورشان وجود ندارد و آن را در کشورهای غربی می جویند و غرب هم بر این اساس که آنان پناهندگان سیاسی هستند با گشاده رویی تمام استقبال می کند و آنان را در آغوش می گیرد و برای آنان امکانات یک زندگی خوب را آماده می کند و هرگاه بداند آن پناهندگان شأن و مقامی دارند و در کشور خودشان دارای اعتبار و یاورانی هستند حمایت و دفاع ویژه ای از آنان می کند. کسی چه می داند، شاید این ها روزی پیروزمندانه به کشورشان بازگردند و در آنجا حاکم شوند، در این صورت او به کشوری که او را پذیرفته و حمایت کرده، بیشتر نزدیک خواهد شد و بیشتر ارتباط و وابستگی خواهد داشت.

گروهی دیگر از مهاجران، کسانی اند که به دلخواه یا به اجبار برای به دست آوردن دانش و یا تخصص در حوزه ای از حوزه های علمی مهاجرت می کنند، این گروه، در حقیقت نخبگانی از جامعه ی پیشرفته ای هستند که آماده می شوند تا مقام های دولتی و مسئولیت های سیاسی را به عهده بگیرند.

همچنین مهاجرانی هستند که به خاطر وجود جنگ های خونین داخلی در کشورشان که سالیانی دراز به طول کشیده به غرب مهاجرت می کنند. مثل بیشتر لبنانی ها که البته آن ها از نخستین مهاجرانی شمرده می شوند که در تمام قاره های دنیا و به خصوص در آمریکا وارد شده اند و آن ها از طریق کشتی های بخار تجاری در زمانی که مثل امروز هواپیما زیاد نبود به آن کشورها مسافرت می کردند.

بیشتر این مهاجران، معنای حقیقی هجرتی که قرآن کریم و سنت شریف نبوی، مردم را به آن فراخوانده اند، به خوبی درک نکرده اند و تنها اندکی از آنان، مهاجران حقیقی و واقعی هستند. جز این عده ی اندک که مراقب دین و اعتقادات

خودشان هستند و یک دهم مهاجران را هم تشکیل نمی دهند، بیشتر مهاجران در فرهنگ جامعه ی جدیدی که به سوی آن هجرت کرده اند، ذوب می شوند.

مثلا در ولایت میشگان آمریکا بنابر آمار رسمی بیشترین مسلمانان را که به سیصد هزار نفر ساکن می رسد در خود جای داده است، ولی کسانی که به مساجد و مراکز اسلامی رفت و آمد می کنند از چند هزار نفر بیشتر نمی شود، این در حالی است که آن مساجد و مراکز اسلامی دعوت نامه ی کتبی می فرستند، غذای مجانی به میهمانان خود می دهند و سخنرانی های دینی و علمی برپا می دارند اما اندک کسانی اند که این دعوت ها را اجابت می کنند و در حد توان خودشان در این مراسم شرکت می کنند اما اگر یک هنرپیشه ی مرد یا زن وارد میشگان شود و مجلس شبانه ی رقص و آواز را به راه بیاندازد علی رغم اینکه قیمت بلیط بیش از صد دلار است، سالن رقص پر می شود. برخی به من گفته اند بعضی از آن ها بیش از یک ساعت می مانند تا بدانند آن هنرپیشه اتومبیلش را در آن مجلسی که مردم چندین ساعت قبل از مراسم رقص برای رفتن به آنجا از همدیگر پیشی گرفته اند کجا پارک می کند.

این حقیقت سوزناکی است از وضعیت مهاجران مسلمان و عرب در آمریکا و کسانی که حتی اسم عربی خود را به غربی تغییر داده اند، «سامی» را به «سام» و «یوسف» را به «دجو» تغییر داده اند. دیگر از پسران و دخترانی که در آنجا متولد شده اند و در مدارس رشد کرده اند که از تعالیم اسلام و اخلاق بیگانه است، حرفی نمی زنیم. دیگر از کودکانی که با پدران و مادرانشان به آمریکا آمده اند و چشمانشان به زندگی آمریکایی و فرهنگ غربی باز شده و به زبان عربی حتی در خانه ی خودشان و در میان پدر و مادرشان هم صحبت نمی کنند، حرفی به میان نمی آوریم.

برای روشن شدن مطلب کافی است که توجه کنیم به آن کسانی که با دختران

آمریکایی ازدواج کردند و تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفته و مسیحی شدند، آن‌ها به اسلام می‌خندند و مسلمانان را مسخره می‌کنند.

البته من خودم مسلمان با فرهنگی را ندیده‌ام که نصرانی و مسیحی شود. عدم آگاهی به دین و پایبند نبودن به قوانین اسلام و در بعضی اوقات فقر و نادار شدن و همچنین سنگ‌دلی و بی‌رحمی مسلمانان در کمک نکردن به برادران نیازمند خود و اضافه‌کن به همه‌ی این‌ها، اختلاف در برخی احکام فقهی مانند سخت‌گیری طلاق فقط برای زن و نه برای مرد سبب شده تا برخی از مسلمانان از اسلام فرار کنند و مسیحی شوند.

ص: ۱۹۷

آن امت اسلامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را ایجاد نمود و آن امت اسلامی که پیامبر در تمام عمرش جهاد و تلاش تا برای مردم بهترین امت باشد و آن امتی که تمام اطراف زمین را، شرق و غرب و شمال و جنوب آن را پر کرده و عددشان به یک میلیارد و نیم می رسد و یک چهارم کره ی زمین را به خود اختصاص داده، امروز، از پراکندگی و تفرقه سردرگم هستند. آن امت اسلامی که روزگاری یک خلیفه، همه ی امورش را اداره می کرد و گماشتگانش در تمام شهرها به فرمان همان خلیفه بودند، امروز دولت های کوچکی شده اند که مرزهای خود را به روی مسلمانانی که هم وطن خودشان نیستند می بندند.

بدین ترتیب وطن جایی است که در آنجا به دنیا می آید، زندگی می کند، مرزهایی و پرچمی دارد. لیبیایی، لیبیایی است و تونسسی، تونسسی و همچنین الجزایری، مراکشی، مصری، حجازی، عراقی و سوری، شگفت انگیزتر اینکه عراق و سوریه توسط یک حزب به نام حزب بعث اداره می شود^(۱) اما در عین حال این دو کشور، دشمن یکدیگرند و مرزهای این دو به روی هم بسته شده است، اگر

ص: ۲۰۱

۱- (۱). این نوشته مربوط به زمانی است که در عراق، حکومت در دست حزب بعث بوده، ولی در این زمان حزب بعث از قدرت برکنار شده، و با اعدام رهبر آن حزب صدام حسین، حکومت در اختیار مردم قرار گرفته است، و گرچه اشغالگران آمریکایی، مانع از اعمال حاکمیت مردم در بسیاری از زمینه ها هستند.

یک سوری به عراق گام بگذارد وارد زندان می شود و بالعکس اگر یک عراقی به سوریه برود، او هم وارد زندان می شود، همین شکل در مراکش، الجزایر، مصر، سودان، تونس، لیبی، مراکش و موریتانی برقرار است.

بنابراین یک میلیارد و نیم مسلمان، امروز به گروه ها و قبیله های متعددی تقسیم شده اند که گاهی اوقات همدیگر را هم نمی شناسند. هیچ سیاستی و اقتصادی و هیچ برنامه ی فرهنگی و هیچ پیمان دفاعی و هیچ صنعت سبک یا سنگینی این ها را به همدیگر مرتبط نمی سازد، اما در همان حال، این دولت ها برای خرید انواع اسلحه و انباشتن آن در انبارها با هم مسابقه می دهند.

اکنون ما در ماه های خونینی زندگی می کنیم که اسرائیل خشمگینانه با هواپیماها و تانک ها و موشک ها، جنگ ستمکارانه ای را بر ضد برادران فلسطینی ما به راه انداخته است و فلسطینی ها هم با سنگ یا منفجر کردن خودشان در برابر آن ها مقاومت می کنند.

چرا هیچ حرکتی از طرف دولت های عربی صورت نمی گیرد؟ چرا مجاهدین را مسلح نمی کنند و به آنان اسلحه نمی دهند که از خودشان دفاع کنند؟ پاسخ این سؤال خیلی روشن است، زیرا اسلحه ای که عرب مسلمان خریده و آن را انباشته کرده، نباید بر ضد اسرائیل استفاده شود، بلکه باید برای از میان بردن گروه ها یا به راه انداختن جنگ بر ضد کشورهای مسلمان عربی همسایه به کار گرفته شود.

این مطلب را گزافه یا از غیب نمی گویم، در مورد آن کشتی حامل اسلحه که به سوی فلسطین در حرکت بود و اسرائیل آن کشتی را متوقف کرد، همه ی دولت های عربی از این موضوع خود را کنار کشیدند و آن را به ایران چسباندند.

و شاید ایران تنها دولتی باشد که اسلحه اش بر ضد اسرائیل به کار گرفته می شود.

ایران تنها دولتی است که مجاهدان لبنانی و فلسطینی را حمایت می کند و به همین خاطر است که اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران را تنها خطر حقیقی برای

اصل وجود رژیم صهیونیستی می‌داند. و آمریکا هم دولت ایران را محور شرارتی می‌داند که به تروریست کمک مالی می‌کند. از نظر آمریکا دفاع از خود و مقاومت در برابر اشغال و استعمار، یک عمل تروریستی است که باید ناپود گردد، بنابراین حزب الله در لبنان و حرکت جهاد اسلامی و جنبش حماس در فلسطین و هر کس در مقابل اشغالگری مقاومت کند، تروریست‌هایی هستند که باید از بین بروند.

آیا اجازه هست که ما سؤال کنیم چرا مقاومت فرانسوی‌ها در مقابل اشغالگری آلمان‌ها عمل تروریستی نیست؟ چرا مقاومت آمریکایی‌ها در مقابل اشغالگری بریتانیایی‌ها، و چرا مقاومت در برابر استعمارگری اسپانیا و پرتغال و ایتالیا و ترکیه نه تنها عمل تروریستی نیست، بلکه قهرمانی و جهاد مقدسی است که باید برای آن مدال داده شود؟ و برای آن بر طبل‌ها بدمند و مراسم سالگرد بگیرند!!

جواب خیلی روشن است، اشغالگر، اسرائیل است و مقاومت‌کننده، عرب فلسطینی و آن‌ها هم می‌خواهند اسم فلسطین را از میان بردارند و به جای آن اسرائیل را برپا کنند، همچنان که آن‌ها اراده کرده‌اند تا مسجد الاقصی را که به خیالشان مسلمانان آن را جا زده‌اند، خراب کنند و به جای آن تندیس سلیمان را که آنان را بر این زمین مالک گردانید، نصب کنند.

این کارها از اسرائیل اشغالگر و از کسانی که اسرائیل را با اسلحه‌های کشتار جمعی و مدرن، کمک می‌کنند، عجیب نیست، بلکه عجیب و شگفت‌انگیز، سکوت دولت‌های عربی و اسلامی و چشم بستن این دولت‌ها در برابر کشتارهای وحشیانه و تروریستی اسرائیل، و پیشی گرفتنشان از همدیگر برای صلح آشکارا یا پنهانی با اسرائیل است.

مسلمانان و عرب‌ها چه شده و چه بلایی بر آنان نازل شده است که تا این حد خوار شده‌اند و به این اندازه سقوط کرده‌اند؟

تحلیل‌گران هر تحلیلی درباره‌ی این موضوع داشته‌باشند، یک تحلیل نسبی و

ناقص است و برای امتی که روزی بهترین امت برای مردم بودند و با عقیده شان در اوج تمدن بشری در همه ی میدان های علمی، فرهنگی و پزشکی بودند، قانع کننده نیست. روزگاری این امت اسلامی در اطراف دنیا، درهای خیر و رحمت را برای مردم می گشودند. هیچ تحلیل و تفسیری رساتر و آشکارتر از آنچه قرآن کریم بیان داشته نیست و سنت نبوی در قالب احادیثی که به تعبیر دانشمندان حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را از طریق وحی گرفته است، آن تحلیل قرآنی را توضیح داده است.

قرآن کریم در یکی از آیات محکم خود بیان می دارد که: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ***؛ (۱) آیا گمان می برید به بهشت داخل می شوید بی آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم دارد؟ و شما قبل از آن که با مرگ رویارو شوید آن را آرزو می کردید اکنون آن را می بینید درحالی که شما به آن می نگرید. محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگانی بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود بر گذشته ی خویش باز خواهید گشت؟ و هر کس به گذشته ی خویش بازگردد هرگز زبانی به خداوند نمی رساند و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد.

برگشت و دگرگونی امت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولین سستی و ضعفی بود که گریبان گیر امت اسلامی شد و شاید پس از این ضعف بود که ضعف ها و

ص: ۲۰۴

بیماری های دیگر به مرور زمان زیاد و شاخه شاخه شد.

البته هر گاه ما می گوئیم امت اسلامی، مقصودمان، بیشتر این امت است نه همه ی آنان، زیرا کسانی که بازگشتی به جاهلیت گذشته نداشته اند، اندک و بسیار کم هستند و قرآن کریم از آنان به سپاس گزاران تعبیر می کند و می فرماید: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ (۱)** و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

آن بازگشتی که مقصود قرآن است، عبارت از ارتداد از دین و خلاص کردن خود از احکام خداست، احکامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگی اش را وقف پابرجا ماندن و استوار شدنشان در جان مسلمانان، کرد. از همان زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند تغییر و دگرگونی در آن احکام مطابق با آنچه که با خواسته های قریش همراهی می کرد، آغاز گشت. قریش که هنوز از زمان جاهلیت چندان دور نشده بوده از محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن ها پیروز شده بود و بزرگی شان را با اراده ی فولادینش به زیر کشانده بود، به ستوه آمده و از او متنفر بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اراده ی قوی خود، در آغاز دعوتش با زبان خودش چنین تعبیر می کند که: «به خدا قسم، ای عمو اگر آنان در دست راستم خورشید را قرار دهند و ماه را در دستان چپم بگذارند تا این مأموریت را رها کنم، رها نخواهم کرد تا آنکه خداوند آن را برتری دهد و یا برای آن من بمیرم.» و خداوند، علی رغم خودبزرگی بینی قریش و دشمنی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دینش را در زمان حضور و حیات خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برتری داد.

و اکنون سؤال این است که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از مرگش توان و قدرت آن را داشت تا مسلمانان و کسانی را که گروه گروه در دین خدا وارد شده بودند از این بازگشت خطرناک مانع شود؟ شکی نیست که در توان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست که چنین

ص: ۲۰۵

کاری را پس از مرگش انجام دهد، زیرا کسی که مرده دستش از دنیا کوتاه شده و به آفریننده اش واگذار می شود و شاید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موضعش را نسبت به این بازگشت مردم و ارتداد آنان، برای ما روشن کرده باشد، آنجا که به همراهانش تأکید کرده و فرموده است «من در میان گروهی بودم و آن گاه که آنان را شناختم، مردی از میان من و آنان برخاست و به آن ها گفت بیایید؟ من گفتم: به کجا؟ او گفت: به خدا قسم که به سوی آتش. من گفتم آنان چه کرده اند؟ گفت: اینان پس از تو به گذشته ی خودشان برگشتند. پس من همان گونه که بنده ی صالح خدا می گوید می گویم تا زمانی که در میان آنان بودم بر آنان گواه بودم و آن گاه که تو جان مرا گرفتی تو بر آنان نگهبان خواهی بود و تو بر همه چیز گواهی، اگر آنان را عذاب دهی، بندگان تو هستند و اگر از آنان درگذری بدرستی که تو نیرومند و حکیم هستی.» (۱) آنچه که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد، درست همان چیزی است که در روایت دیگری که از روایت گذشته از لحاظ ارزش کمتر نیست، آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراهانش می فرماید: «شما راه ها و روش های گذشتگان خود را وجب به وجب و گز به گز دنباله رو خواهید بود، تا آنجا که اگر آنان به لانه ی سوسماری وارد شوند، شما هم وارد خواهید شد.» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم: منظور شما یهود و نصاری هستند؟ فرمود: «پس چه کسانی؟» (۲).

بدین ترتیب، این یک حقیقت تاریخی است که باید آن را بررسی کرد و برای مردم توضیح داد.

شاید کسی پرسد که اگر واقعیت این است که تو می گویی، پس چرا مسلمانان با عزت و ارجمند شدند و اسلام در اطراف جهان گسترده و پراکنده

ص: ۲۰۶

۱- (۱). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶.

۲- (۲). صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۱.

پاسخ این پرسش آسان است. عزّت و آقایی گذشته ی مسلمانان، به تأثیر مستقیمی برمی گردد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جان های مؤمنان راستگو داشت، آن مؤمنان هرچند اندک بودند ولی در عقیده شان و در فراخواندنشان به اسلام، خالص و ناب بودند. دلیل بر این مطلب این است که بازرگانان مسلمان، با حکمت و پند نیکو، دعوت اسلام را به دیگران می رساندند. گسترش اسلام در اندونزی و هند و روسیه و پاکستان و دیگر کشورهایی که بدون پیروزی نظامی و جنگ های خونین بوده، خیلی بیشتر از پیروزی های نظامی بوده که در پشت سر این پیروزی ها، حکومت اسلامی آن زمان قرار داشته است. و در بعضی از اوقات، آن دعوت به اسلامی که از راه زور و نیروی نظامی بوده، اثر بدی در میان بعضی از محققان گذاشته است. بهترین مثال این مسأله فتح اندلس (اسپانیا) است که مسلمانان بیش از شش قرن در آنجا حکومت کردند، اما ساکنان اندلس با کمک همسایگانشان، انتقام بدی را از مسلمانان گرفتند و آنان را با بدترین شکل از کشورشان بیرون راندند و دیگر اندلس آرزویی در خیال مسلمانان و مرثیه ی اندوهگینی برای شاعرانشان شد.

همچنین دولت عثمانی که در ترکیه مستقر بود و سه چهارم دنیا را به اسم اسلام در اختیار داشت، امروز به یک دولت لائیک و بی دینی تغییر یافته که با اسلام و مسلمانان حتی در لباس و مراسم مسلمانان تا چه رسد به اعتقاداتشان، می جنگد.

البته عاقبت دولت های دیگری که به ظاهر اسلام را پذیرفته اند، از تجربه کشور ترکیه به دور نیست. مثلاً کشور تونس که در ابتدا و قبل از الازهر مصر، بلندگوی اسلام در شمال آفریقا بود، امروز از ترکیه تقلید می کند و قدم در جای او گذاشته است و دین اسلام را تنها به خاطر اینکه از ستم و تخلف آن کشور از احکام

اسلامی، فریاد بلند کرده، به محاکمه می کشند و این البته از زمانی آغاز گشت که به استقلال رسیدند. کشورهای مغرب، الجزایر و لیبی هم بهتر از کشور تونس نیستند، همه ی آن کشورها، در آنچه که در کشورهایی مثل مصر و عراق و سوریه می گذرد شبیه هم هستند.

من معتقدم سبب اصلی برای همه ی این ضعف ها و بیماری ها، انحرافی بود که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دین اسلام واقع شد و احکام خداوند متعال به اجتهاد بشری تغییر کرد. زیرا احکام بشری، از همراهی با دگرگونی های انسان ناتوان است، هر ملتی آنچه که از پدران و اجداد خودشان به ارث برده اند را در میان خود پخش می کنند به خیال اینکه این ها احکام الهی هستند که اسلام آورده است، درحالی که چنین نیست.

به این علت اصلی، دخالت های دشمنان اسلام و جنگ یهود، مسیحیت، بی دینان، مادی گرایان و بت پرستان با دین اسلام و تلاش های زیادشان برای خاموش کردن این نور الهی اضافه می شود.

پیشرفت صنعتی و تکنولوژی که جهان غرب با آن زندگی می کند و انباشتن اسلحه های کشتار جمعی و اتمی و بیولوژی و پدید آوردن و اختراعات وسایل راحتی و رفاهی و ایمن و نقل و انتقالات سریع و دیگر چیزها، نیز از دیگر علت های این گرفتاری ها و مشکلات مسلمانان است. این ها را که بررسی می کنیم، سبب ها و علت های عقب ماندگی و فرود آمدنمان و ستم هایی که بر خود روا می داریم و یا ستم هایی را که گذشتگان ما بر ما قبل از آنکه به وجود آییم روا داشته اند، درک می کنیم و می شناسیم.

امّا با همه ی این ها، لازم است تا درمان شفابخشی برای بیماری هایمان جستجو کنیم و باید راه حلّ ها و گره گشایی هایی وجود داشته باشد که ما را از فرسودگی، پراکندگی و اختلاف که فقط مصیبتی را به مصیبت های ما اضافه می کند، نجات

تردیدی نیست که دشمنان ما پس از انتفاضه ی پربرکت فلسطینیان، میان مسلمانان شیعه و سنی فرقی نمی گذارند، آنان همان طور که حزب الله شیعی را در لیست تروریست قرار می دهند، حماس و جهاد اسلامی سنی را هم در همان لیست قرار می دهند، بلکه هرکسی، هر که باشد، اگر در برابر اشغالگری مقاومت کند، در همان لیست تروریست قرار می گیرد.

البته امت اسلامی، می رود تا خطرهای پیرامون خود را بشناسد و آن ها را بپذیرد. به همین جهت به سرعت به سمت یکی کردن صفوف و نزدیک کردن و الفت دادن دل ها باهم به پیش می رود. امروز به فضل خداوند می بینیم که حزب الله لبنان با همه ی وجودش و با همه ی قدرتش به برادران مجاهد خود در سرزمین فلسطین کمک مالی و نظامی می کند و تمام تجربه های خود را که سبب شد تا بر دشمن اشغالگر اسرائیلی پیروز گردد و پس از سی سال اشغالگری از جنوب لبنان بیرونشان کنند، در اختیار فلسطینی ها قرار داده است.

ما این کارهایی را که از هر دو طرف سنی و شیعه برای یکی کردن و وحدت امت اسلامی انجام می گیرد، تبریک می گوئیم، زیرا ما خود از دعوت کنندگان به وحدت هستیم و تلاش می کنیم تا پایه های آن وحدت شکل گیرد و نیرومند شود.

از خداوند می خواهیم از گناهان همه ی ما درگذرد و کارهای ما را پذیرا باشد و خواری ما را به عزت و شکست ما را به پیروزی آشکار و فقر و عقب ماندگی ما را به بی نیازی و پیشرفت تبدیل نماید، او شنونده ای است که دعای مؤمنین را اجابت می کند.

در فصل گذشته ما بیماری هایی که امت اسلام را ضعیف و ناتوان کرده، شناختیم و آن گرفتاری ها را تشخیص دادیم و علت های اصلی آن را پیدا کردیم، اکنون ناچاریم در این موضوع، بررسی مهمی انجام دهیم.

هرگاه بخواهیم این امت برخیزد و به جلو افتد و زخم هایش را پانسمان کنیم و سرطانی که امت اسلامی را به بند کشیده، از ریشه درآوریم، ناچاریم که از گذشته و از تمام آنچه که در آن است روی گردانیم و به آن پشت کنیم و آن را همچون تاریخ خوانده شده ای بدانیم که عبرت ها و پندها را از آن بیرون می کشیم و از حوادث مثبت آن استفاده می بریم و از نکات منفی آن پرهیز می کنیم.

هنگامی که من این سطرها را می نویسم، چند روزی است که کنفرانس سران کشورهای عربی در بیروت پایتخت لبنان آغاز گشته است و کویت و عراق پس از دوازده سال همچنان باهم اختلاف شدیدی دارند، زیرا هر دو طرف در گذشته زندگی می کنند و حاضر نیستند به آینده بنگرند. عراق همچنان مراسم جشن آن بلای خانمان سوز را برگزار می کند و از این رو کویت حق دارد که با گذشته ی ترسناکی که در ذهنش به سبب آن بلای خانمان سوز مانده زندگی کند، اما اگر عراق گذشته را فراموش کند و درباره ی آن سخنی نگوید و صدایش را درنیاورد، دیگر شایسته خواهد بود، کویت، علی رغم آن که زخمی بر دلش مانده، از این موضوع کوتاه بیاید و صرف نظر کند و برای آینده کار کند.

همچنین اگر شیعه به گذشته نگاه کند و به ستمی که حکومت های سنی به او کرده اند و شیعه را کافر می پنداشتند و خونش را مباح می دانستند، نظر اندازد و یا سنی، اگر همچنان به گذشته و به کناره گیری گروه های شیعه از اهل سنت و دشمنی برخی از شیعیان نسبت به صحابه و کافر دانستن برخی از صحابه، فکر کند، وضعیتی تغییری نخواهد کرد و در این صورت مسلمانان هیچ گاه باهم جمع نخواهند شد و هرگز باهم اتفاق و وحدت نخواهند داشت، اما اگر گذشته را رها کنند و با بخشش و گذشت به امروز و آینده بنگرند، باهم یکی خواهند شد و بر تمام دشمنانشان، حتی اگر همه ی ساکنان روی زمین باشند، پیروز خواهند شد زیرا این وعده ی خداوند است و وعده ی خدا حق است.

و در این صورت است که موضوع دوستی و پیروی، برای هر یک از افراد این امت، در حالی که او از آزادی و دموکراسی کامل برخوردار است، مستقل باقی می ماند، زیرا موضوع محبت، مجموعه عقایدی را شکل می دهد که هر کدام از ما به مفهوم خاص آن، به آن اعتقاد و ایمان داریم. شیعه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برگزیده و دوست می دارد و از آنان دنباله روی می کند، و برای او جایز نیست که جایگزینی برای اهل بیت داشته باشد. زیرا براساس اعتقادش، تنها اهل بیت هستند که احکام خداوند متعال و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می شناسند و شیعه هم به آنان پناه برده است. سنی هم، تمام صحابه و همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدون استثنا برگزیده و از آنان دنباله روی می کند، برای او هم جایز نیست که جایگزینی برای صحابه داشته باشد، زیرا برحسب اعتقادش، تنها صحابه هستند که احکام خداوند و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می شناسند.

بنابراین خواسته ی ما این نیست که همه ی مسلمانان، شیعه ی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوند و یا همه ی مسلمانان از اهل سنتی شوند که صحابه را برگزیده اند.

این حق هر فردی از افراد این امت است که از دین خود سؤال کند و به آنچه که

راضی اش نگه می دارد، پایبند باشد. آنچه که اهمّیت دارد این است که دوستی ما چه برای اهل بیت باشد و چه برای صحابه، از دایره ی دین اسلام خارج نشود.

دینی که همه ی ما را در یک امر به هم پیوند می دهد و خداوند متعال در این آیه به آن امر اشاره می کند، آنجا که می فرماید: **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ؛** (۱) به راستی این امت شما امت یگانه است و من پروردگار شمایم بنابراین مرا پرستید.

اکنون که اعتقادات، دین، فرهنگ و میراث این امت واحد و یگانه در معرض تهدید دشمنان قرار گرفته، مسلمانان بیشتر از گذشته به هم بستگی، وحدت و از خودگذشتگی و جوانمردی نیازمندند تا در برابر دشمنانشان ایستادگی کند و باید که درگیری و نزاع را از میان خود بردارند که اگر چنین نکنند، به دشمنانشان کمک نموده اند و به دنیا و آخرت خود زیان خواهند رساند و پناه می بریم به خداوند. در دنیا زیان خواهند دید، زیرا شکاف و پراکندگی ایجاد نموده و به دشمن یاری رسانده اند و آخرت خود را خراب کرده اند؛ زیرا به امر خداوند که فرمان داده تا وحدت داشته باشند و پراکندگی نکنند و تنها کمک کار نیکی و پرهیزکاری باشند، گوش فرا نداده اند.

خداوند می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ***؛ (۲) ای کسانی که ایمان

ص: ۲۱۵

۱- (۱) . انبیاء (۲۱): ۹۲.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۱۰۲-۱۰۳.

آورده اید چنان که سزاوار پروا از اوست پروا کنید و جز در مسلمانی نمیرید و همگی به ریسمان خدا بیاویزید و پراکنده نشوید و یاد کنید نعمت های خداوند بر خودتان را، آن گاه که دشمن هم بودید، خداوند میان دل هایتان مهربانی انداخت و با نعمت او باهم برادر شدید، و در لبه ی پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن رهانید، بدین گونه خداوند برای شما نشانه هایش را آشکار می کند تا شما راهیاب گردید.

و نیز می فرماید: **وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛** (۱) و یک دیگر را در نیکویی و پرهیزکاری کمک کنید و در گناه و تجاوز کمک نکنید و از خدا پروا داشته باشید، به درستی که خداوند سخت کیفردهنده است.

شاید کسی به من بگوید: آقای تیجانی تو با کتاب آنگاه هدایت شدم طوفان به پا کردی، در آن کتاب همه ی عقاید اهل سنت را انکار و رد کرده ای و روشن ساخته ای که تنها پیروان اهل بیت هستند که هدایت شده اند و همه ی نوشته های خود را برای آشکار کردن این هدف نوشته ای، حال چگونه است که می گویی باید اختلافات را کنار بگذاریم و امت اسلام یکی شوند، آیا این تناقض نیست؟ (۲)

در پاسخ این سؤال می گویم: کتاب هایی که من نوشته ام، برای تمام مسلمانان چه شیعه و چه سنی، به عنوان منبعی برای بررسی و تحقیق خواهد ماند. من شیعه را در بعضی از عقایدش ستایش کرده ام و در بعضی هم، بر آنان ایراد

ص: ۲۱۶

۱- (۱) . مائده (۵): ۲.

۲- (۲) . این سوال را در یکی از کنفرانس هایی که به مناسبت ولادت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و وحدت مسلمانان در لوس آنجلس برپا شده بود، از من شد، پس از سخنرانی ام که شیعه و سنی را به وحدت و رها کردن اختلافات فراخواندم یکی از اهل سنت با دوستانش پیش من آمدند و این سؤال را از من کردند.

گرفته ام. همچنان که از اهل سنت نیز در بعضی از اعتقاداتشان ایراد گرفته ام و از بعضی هم ستایش کرده ام و این بزرگ ترین دلیل بر این است که من رو به سوی حق آورده ام و هر کجا حق یافت شود، از آن پیروی خواهم نمود. من جز رضایت خداوند متعال خواستار چیزی نیستم، و برایم اهمیتی ندارد که شیعه از من راضی و خشنود باشد یا بر من خشم گیرد، همچنان که خشنودی و یا خشم اهل سنت برایم اهمیتی ندارد. من فشرده ی دیدگاه ها و بررسی هایم را در اختیار تمام مسلمانان قرار می دهم و از آنان پاداشی یا سپاسی نمی خواهم. فراخواندن من به وحدت امت اسلام، یک فراخوان راست و صادقانه ای است که با هر آنچه تاکنون نوشته ام هرگز تناقض نخواهد داشت. بلکه برعکس، من در بسیاری از نوشته هایم و در تمام کتاب هایم، آرزو کرده ام، در روزی زندگی کنم که اختلافات موجود بین مذاهب، به کلی رخت بر بسته و مسلمانان یکی شوند و در هر گوشه ای از دنیا، مسلمان برادر مسلمان باشد، به همدیگر اهمیت بدهند و هر کدام از خوشحالی دیگری خوشحال شود و از اندوه او، اندوهگین گردد، هر گاه خواسته ای دارد، خواسته اش را اجابت کند. و خدا را سپاس که من، همچون گذشته، این امر را ناشدنی و محال نمی دانم. بزرگ ترین نشانه بر اینکه وحدت مسلمانان امری محال نیست، شبکه ی ماهواره ای المنار است.

این شبکه حقیقتاً صدای تمام عرب و تمام مسلمانان است، و هر دو گروه شیعه و سنی را یکسان به گشاده رویی فرامی خواند و همه را به گفتگوی سازنده ای دعوت می کند که براساس وحدت امت اسلامی پایه ریزی شده است و هر کسی که تلاش نماید تا کرامت و عزت شیعه یا سنی را خدشه دار نماید از خود دور می کند.

این شبکه تلویزیونی که با دید باز و خردمندانه، رادیوی المنار را هم تحت پوشش خود دارد، بسیاری از حقایق و واقعیت ها را برای اهل سنت در هر جای

جهان، از طریق برنامه های فرهنگی و مناسبت های دینی و تحلیل های سیاسی روشن می سازد، به همین جهت است که در یک احترام متقابل و بدون اینکه یک طرف را بر طرف دیگر ترجیح و برتری دهد، همه ی مردم حقایق شیعه و اعتقادات آنان را می شناسند و از این طریق بسیاری از شبهه ها و سخنان باطل و بیهوده ای که دشمنان اسلام آن را آراسته اند، تا با آن شبهه های آراسته شده اجتماع مسلمانان را پراکند و وحدت آنان را از بین ببرند، از بین می برد.

امروز، بیشتر از شیعه، این اهل سنت هستند که شبکه ی المنار را مشاهده می کنند و در گفتگوهای آن مشارکت می کنند. و اگر ما، از برپایی این گفتگوهای فکری و علمی حمایت و آن را تأیید می کنیم برای این است که می خواهیم به واسطه ی آن، موانع نفسانی و سدهای خیالی شکسته شود و گردنه های صعب العبور در راه مسلمانان آسان و نرم شود تا در انتهای این راه، به هدف و راه پسندیده و خشنودی خداوند که مقصود نهایی است برسند.

اکنون من در راه تشخیص برخی از داروهایی که به خوب بودن و شفابخش بودن آن ها برای دل هایمان و بیماری هایمان اعتقاد دارم، تلاش خواهم کرد.

نسخه ی اول: دوستی

همگی مسلمانان، علی رغم فراوانی مذاهب و اختلاف دیدگاه ها و نظرهای کلامی و احکام فقهی امت پیامبر اسلام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند، آنان امتی یگانه اند که دارای یک کتاب آسمانی و یک قبله برای نماز هستند.

از مسلمانان، خواسته شده تا تمام بشریت را با حکمت و پند نیکو و جدال و چالش بهتر و عمل نیک، به اسلام دعوت نمایند تا مردم اسلام را بپذیرند و بر آن گردن نهند. همچنین از آنان خواسته شده تا هرگاه دینشان و یا خودشان مورد هتک حرمت و تهدید به نابودی قرار گرفت، در راه دین خدا با مال و جان جهاد

کنند.

مسلمانان با همین اصول اساسی و پیوندهای عقایدی و اخلاقی که هرگز متزلزل نمی شود، به هم پیوند می خورند؛ زیرا خداوند خودش این اصول را پابرجا نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طول زندگانش برای تثبیت آن تلاش نمود و ائمه ی اطهار نیز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای استواری آن اصول در جان ها و نگهداری آن کوشش کردند.

امت اسلام، امت یگانه ای است که میان افراد و گروه های آن است، با پیمان های دوستی و محبت، پیوند ایجاد می شود. محبتی که از یک باور و اعتقاد سرچشمه گرفته و آن باور را همه ی مسلمانان به عنوان اینکه هدیه ای و رحمتی از خداوند رحمان به بندگانش است، مقدّس و ارزشمند می پندارند.

اما بقیه ی ملت ها و جوامع و احزابی که براساس دیدگاه بشری پایه ریزی شده اند، اسلام را ردّ می کنند و نمی پذیرند و با آن به جنگ برمی خیزند و با تمام نیرو جلوی آن را می گیرند و از آن روی برمی گردانند.

در نظام های الحادی و یا چندگانه پرستی همچون سرمایه داری، امپریالیستی، کمونیسم، مارکسیست، سوسیالیسم که فرقی نمی کند سوسیالیسم تملّک شخصی یا سوسیالیسم علمی که برخی خوششان می آید همین نام را بگویند، در همه ی این ها، نژادپرستی، طبقه بندی، سرزمین گرایی، گروه گرایی و قبیله گرایی وجود دارد. اما دین اسلام، به شدت همه ی این روابط و پیوندها را ردّ می کند و نمی پذیرد و از همان نخستین روزی که خورشید نورانی آن بر تمام جهان درخشید و از همان روزی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم پرچم اسلام را در میان جاهلیتی که براساس به بردگی کشیدن بشر و خوار کردن او استوار بود تا ثروتمند آقای فقیر باشد و ثروتمند آدم شریف، و فقیر فرومایه باشد، این گونه روابط غیر دینی را رد کرد و نپذیرفت. اسلام آمد تا میان همه برابری ایجاد کند و

ص: ۲۱۹

سخنی بگوید که ملت‌ها پشت سرهم بیایند و آن را تکرار کنند و هیچ حکیم و دانشمندی نتواند شبیه این سخن را بیاورد که «همه‌ی شما از آدم هستید و آدم از خاک است، هیچ برتری برای عرب بر عجم و هیچ برتری برای سفیدپوست بر سیاه پوست جز به تقوا وجود ندارد»^(۱).

این چه سخن بزرگی است که میان افراد بشر برابری ایجاد می‌کند. هیچ فردی را بر فرد دیگری برتری نمی‌دهد، و همه‌ی مردم را برادرانی می‌داند که از یک پدر و یک مادر هستند، همان گونه که همه از خاک هستند. لذا، تکبر و خودبزرگ بینی معنایی نمی‌تواند داشته باشد، تنها امتیازی که پذیرفته شده، تقوا و پروای از خداست. و هرگاه انسان معنای تقوا را بداند، بزرگی این حدیث شریف را نیز درک می‌کند.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز در سخن مشهوری چنین فرموده‌اند: «فرزند آدم را با تکبر و خودبینی چکار، او که آغازش نطفه‌ای آلوده و انجامش مرداری گندیده است»^(۲). همچنان که در معنای تقوا فرموده‌اند: «تقوا عبارت است از کار کردن مطابق با قرآن کریم و ترس از خدای بزرگ و با عظمت و راضی بودن به مال کم و آمادگی برای روز رفتن»^(۳).

پس اساسی که اسلام آن را بنا می‌کند بر دوستی مردم با همدیگر و کمک کاریشان در تقوا و عمل نیکو استوار است. اگر رقابت و مسابقه‌ای است باید رقابت و مسابقه در کارهای خیر و آنچه که برای همه‌ی جامعه مفید است باشد و محدود به منفعت و مصلحت شخصی نباشد. فرد باید خود را در منافع جامعه ذوب کند و برای پیشرفت جامعه تلاش نماید و این امر جز با محبت و

ص: ۲۲۰

۱- (۱). ر. ک: مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲- (۲). ر. ک: نهج البلاغه، حکمت ۴۴۵.

۳- (۳). سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۴۲۱.

دوستی با هر آن که خیر می رساند و هر آن که این عقیده را پذیرفته، ممکن نیست.

در همین رابطه خداوند متعال در قرآن مجید فرموده اند: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ (۱)** مردان و زنان مؤمن دوستدار یکدیگرند که به کار شایسته فرمان می دهند و از کار ناشایست باز می دارند، اینانند که، نماز به پا می دارند و زکات می پردازند، و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت می کنند، خداوند به زودی بر آنان بخشایش می آورد، به راستی که خدا پیروزمند و فرزانه است.

این جامعه ای که خدا آن را خواسته و به آن برکت می دهد و به آن فرا می خواند، جامعه ای است که افراد آن جامعه به خدای یکتای یگانه ای که شریک ندارد و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خداوند متعال، ایمان دارند، همچنان که به فرشتگان و فرستاده شدگان الهی ایمان دارند و میان آن رسولان الهی فرقی نمی نهند و می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، خداوند متعال را نافرمانی نمی کنند و اگر خداوند را مخالفت کردند، توبه و استغفار می کنند و آنان پیوسته امر به معروف و نهی از منکر را با جدیت انجام می دهند و نمازی که آنان را از فحشا و ناپسندی به دور سازد به پا می دارند، در چنین جامعه ای مکانی برای فحشا و کارهای ناشایست و ناپسند نخواهد بود، زکات می پردازند که در این صورت ثروتمند به فقیر توجه می کند، به فقرا کمک می شود تا از کارهای سودآور اقتصادی همه ی جامعه بهره مند شوند و ثروت در نزد عدّه ی کمی انباشته نشود و در نتیجه این جامعه در امتیّت و آرامش به سر خواهد برد.

در این جامعه، همه مطابق با آنچه در قرآن کریم و سنت شریف نبوی آمده

ص: ۲۲۱

کار می کنند، از غیر این دو اطاعت نمی کنند و جایگزینی برای این دو قرار نمی دهند. افراد این جامعه سزاوار رحمت و مهربانی خداوند متعال هستند که همه ی آنان را در دنیا و آخرت دربر می گیرد. گوارا باد جامعه ای که چنین ویژگی هائی دارد و کارهایش این گونه است.

محبت یک نوع پیوند نفسانی و روحی است که به یک پیوند فکری و اخلاقی تبدیل می شود و میان روابط روحی و فکری و منافع مادی مرزبندی مشخصی ایجاد می کند و اساس، روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار می گیرد. به سبب وجود چنین دوستی و محبتی است که جامعه ی اسلامی، به هم پیوسته و به هم فشرده و نیرومند می گردد، چندان که چیره گی بر آن و جدا کردنش از همدیگر بسیار کار سختی خواهد بود. زیرا خداوند متعال نگهداری و سربلندی این جامعه را خود به عهده گرفته است.

خداوند می فرماید: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ***؛ (۱) تنها سرور شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند. و هر کس سروری خداوند و پیامبرش و آنان را که ایمان آورده اند بپذیرد (از حزب خداوند است)، بی گمان حزب خداوند پیروز است.

اسلام دین دوستی و محبت است، محبت را گسترش داده و بر آن تشویق می کند و از کینه و ناپسندی و دشمنی متنفر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«کسی از شما ایمان نمی آورد، تا آن گاه که برای برادر دینی اش دوست داشته باشد

ص: ۲۲۲

آنچه را که برای خود دوست می دارد.»(۱) و در جای دیگری فرموده است: «قسم به آنکه جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی شوید تا آن گاه که ایمان آورید، و ایمان نمی آورید تا آن گاه که یکدیگر دوست بدارید، آیا بر چیزی شما را راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید همدیگر را دوست خواهید داشت؟ میان خود سلام را آشکارا بدهید.»(۲)

روایت شده که زیاد بن وائل از امام باقر علیه السلام سؤال می کنند که آیا دوستی و محبت برای ما لازم شده است؟ امام فرمودند: «وای بر تو ای زیاد، آیا دین جز محبت و دوستی است. آیا نشنیده ای که خداوند بزرگ می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ (۳) بگو اگر خدا را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهاتتان را ببامرزد و خداوند آمرزنده ی بخشاینده است.» و این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مگر نشنیده ای که فرمود: «ایمان را برای شما دوست داشتنی کرد و آن را در قلوب شما آراسته نمودی و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ستایش انصار فرموده اند:

«دوست می دارند کسانی را که به سوی آنان هجرت نمودند. ای زیاد بدان که دین محبت و دوستی است و دوستی و محبت هم دین است.»(۴)

پس ایمان مسلمان تا وقتی از محبت بهره ای نبرد، کامل نمی گردد. هیچ دعوت کننده ای به اسلام مادامی که محبت همه ی اهل ایمان را در دل نداشته باشد، ممکن نیست در دعوتش موفق شود. باید فراخواننده به اسلام، دعوتش برای مؤمنین و برای همه ی مردم، مادامی که روشن نشده آنان دشمن خدا و رسول

ص: ۲۲۳

- ۱- (۱). مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۷۸.
- ۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۱۶۵.
- ۳- (۳). آل عمران (۳): ۳۱.
- ۴- (۴). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۸۷.

خدایند، ناب و خالص گرداند، ولی اگر آشکار شد که یکی از آنان خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دوست نمی‌دارد، در این موقع است که باید از او بیزاری جوید و از او دور شود و او را دوست نداشته باشد.

این را گفتم و بر آن تأکید دارم، زیرا می‌دانم که برخی از مسلمانان که خود را منتسب به تصوّف می‌کنند ادّعا می‌کنند دل‌هایشان صاف است و از هر کینه و خشمی پاک است و حتّی در دل‌هایشان جایی برای دشمنی با ابلیس باقی نمانده است. بله، این‌ها چنین ادّعایی دارند، اما ما درستی ایمان و راستی و سلامت ایمان آنان را تا موقعی که با کتاب خدا و سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در تعارض است، نمی‌توانیم بپذیریم. ما در نسخه‌ی دوم درمان که عبارت است از برائت و بیزاری، این معنی از دوستی را توضیح خواهیم داد. بنابراین دوستی با خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و با مؤمنین بر هر مؤمنی واجب است و به همین خاطر است که گفتیم آنکه ادّعا می‌کنند من همه را دوست می‌دارم و از کسی بیزاری نمی‌جویم او ایمانی ناقص دارد و اهداف قانون الهی را آن‌طور که خداوند خواسته، نمی‌فهمد و درک نمی‌کند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «قسم به آن که جان محمد در دست اوست ایمان شما کامل نمی‌گردد تا اینکه دوستی تان برای خدا و دشمنی تان برای خدا باشد».^(۱)

نسخه‌ی دوم درمان: بیزاری

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: «مطمئن‌ترین ایمان بدون نقص، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و اینکه دوستان خدا را دوست بداری و از دشمنان خدا بیزاری بجویی».^(۲)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). سنن ابی داود، کتاب السنه، ح ۴۵۹۹، با کمی تفاوت.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۹، ح ۱۵۲.

اگر خداوند متعال بر بیزاری از دشمنانش تأکید می نماید، تا آنجا که یک سوره ی کامل و بزرگ قرآن کریم را به نام سوره ی براءت نازل فرموده و از الطاف خردمندی اوست که همه ی سوره های قرآن را با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز کرده جز این سوره که از بسم الله الرحمن الرحيم خالی است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در توضیح این امر فرموده اند: «بیزاری با رحمت خدا جمع نمی شود» (۱). دیگر نمی دانم و نمی توانم تصوّر کنم که چگونه متصوفه ادعا می کنند دل هایشان صاف است و دشمنی هیچ کس را در دل ندارند؟ چگونه است که مهربانی این ها بیشتر از مهربانی خداوند متعال بر بندگانش است؟

بدون تردید این ادعای متصوفه از گفته های بیهوده و باطلی است که با سخن و احکام خداوند متعال در تعارض است و از افسون شیطان است که با عقل های گمراه شدگان بازی می کند، آنان با این سخن سست، واهی، و شیطانی تصور می کنند به بالاترین مرتبه و مطمئن ترین ایمان بی نقص رسیده اند، درحالی که بر اساس آیات قرآنی، معنا و حقیقت این ادعا، برابر با انکار و نپذیرفتن خدا و رسول خداست.

خداوند می فرماید: لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۲) نمی یابی گروهی را که به خدا و روز واپسین ایمان آورده باشند، دوستی ورزند با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزیده اند، هرچند آنان

ص: ۲۲۵

۱- (۱). مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع این معنی را از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می کنند.

۲- (۲). مجادله (۵۸): ۲۲.

پدران یا فرزندان یا برادران یا خاندانشان باشند. آنانند که خداوند در دل هایشان ایمان را نوشته، و با روحی از خویش تأییدشان کرده است، و آنان را به بهشت هایی درمی آورد که از بن آن ها جویباران روان است در آن ها جاودانند خداوند از آنان خرسند است و آنان از خدا خرسند هستند، آنان حزب خدایند، آگاه باشید بی گمان تنها حزب خدا رستگارانند.

این آیه و شبیه آن، که در قرآن کریم فراوان یافت می شود، نظر کسانی را که ادعا می کنند قلبی صاف و خالی از تنفر دارند، رد می کند، بلکه ثابت می کند که اینان ایمان حقیقی ندارند و آن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که فرمود:

«مطمئن ترین ایمان بی نقص، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و اینکه دوست داران خدا را دوست داشته باشی و از دشمنان خدا بیزاری جویی».(۱)

بنابراین کسانی که اعتقاد دارند و ادعا می کنند که دل هایشان صاف است و برای دشمنی با کسی جایی در دلشان ندارند، کافر هستند، زیرا با صراحت تمام که برای شک و تردید جایی باقی نگذاشته، حکم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نپذیرفته و رد نموده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس حکم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رد کند و نپذیرد به تحقیق که کافر شده است».(۲)

من در اینجا درصدد اینکده عده ای را کافر بدانم و برای عده ی دیگر ایمان را ثابت نمایم، نیستم، بلکه درصدد اثبات حقیقتی هستم که در این زمان که همه ی دنیا یک دهکده شده است مردم، آن حقیقت را رها کرده اند. درصدد اثبات این حقیقت هستم که بیشتر دولت های عربی و اسلامی دست دوستی به سوی اسرائیل دراز کرده اند و برای بست و بند با اسرائیل و ایجاد روابط سیاسی و

ص: ۲۲۶

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۹، ح ۱۵۲.

۲- (۲). الکافی، ج ۱، ص ۷۰، ح ۶.

بازرگانی با آن مسابقه راه انداخته اند، درحالی که مردم فلسطین روزانه ذبح می شوند و کودکان و زنان و پیرمردان و پیرزنان غیر نظامی و بی گناهان کشته می شوند، خانه و کاشانه شان را بر سرشان خراب می کنند، درخت هایشان و محصولات کشاورزی آن ها را به آتش می کشند، تا سر حد مرگ آنان را محاصره کرده اند و با این حال تو از کسانی که برای بست و بند عرب مسلمان با اسرائیل تبلیغ می کند، می شنوی که فریاد برآورده اند که باید مقاومت و انتفاضه متوقف شود، چون به گمان این ها مقاومت و انتفاضه عمل تروریستی و خودکشی است.

امت اسلام را چه شده است؟

به باور من، استعمار غرب قلوب امت اسلام را از عقایدشان تهی و خالی کرده، و آنان را از تعالیم دین پاک دور کرده، و در این کار به طور آشکاری پیروز شده است. مسلمانان نه تنها توجّهی به تجاوز و ستم دشمنان خدا و دشمنان انسانیت نمی کنند، بلکه هر انسان غربی را به دوستی می گیرند و از هرکسی که خود را ملتزم به دین می داند و غربی ها خوششان می آید که به این شخص متدین، متعصب، یا محافظه کار، بگویند تنفر دارند.

تو در بیشتر کشورهای عربی و اسلامی، امروز می توانی انزجار بعضی از مسلمانان از هر چیزی که به دین ربط پیدا می کند، را نظاره گر باشی. کافی است زنی باحجاب باشد یا مردی ریش خود را نتراشد تا مشکوک به نظر آید و از طرف پلیس آن کشور مورد پیگرد قرار گیرد.

آشکارترین شاهد بر این حقیقت، حادثه ای است که برای آن خانم نماینده ی مجلس در ترکیه به وجود آمد. زنی که تنها به دلیل پوشش موهایش از پارلمان ترکیه بیرونش انداختند و یا خود من، تنها به این خاطر که در تظاهرات مسالمت آمیزی در پاریس که مربوط به حجاب می شد شرکت کردم، مرا به پلیس امنیت پاریس بردند.

ص: ۲۲۷

وقتی آنچه که در دلم بود برای مسئولان فرانسوی آشکار ساختم و گفتم، چگونه است که شما ادعای دموکراسی و حقوق انسان می کنید، ولی متعرض زنانی می شوید که می خواهند حجاب داشته باشند؟

در پاسخ سؤال من یکی از مسئولان عالی رتبه فرانسوی گفت: وقتی در کشور تونس که وطن تو هم است حجاب ممنوع می شود، چگونه می خواهی ما که مسلمان نیستیم حجاب داشته باشیم. با این منطق خود را با دلیل قانع کننده ای روبرو دیدم که جایی برای عیب جویی باقی نگذاشت، از او عذرخواهی کردم ولی من کار مسلمانانی را که مجبورم ساختند تا برای عمل به دین خودمان عذرخواهی کنم بسیار زشت می دانم.

غربی ها و کسانی که با اسلام در جنگ هستند، به ما می گویند: اگر دین شما درست بود، خودتان به آن عمل می کردید و حالا که خودتان به آن عمل نمی کنید اگر با شما بجنگیم و مانع از گسترش آن شویم، ما را سرزنش نکنید.

به همین خاطر است که ما در این روزها می شنویم که تلاش های جدی و با سرعتی به رهبری آمریکا و هم پیمانان او در تمام کشورهای عربی و اسلامی در جریان است که می خواهند روش های فرهنگی و تربیتی را تغییر دهند. مقصود و هدف همه ی این تلاش ها این است که قرآن و سنت شریف نبوی را از میان بردارند و به جای آن فرهنگ غربی و بی دینی و مادی را جایگزین نمایند، زیرا آن آیات قرآنی و آن احادیث نبوی که از جهاد با مال و جان در راه خدا سخن می گوید، در مفهوم غرب دعوت به ترور است و حتی امروز مقاومت در برابر اشغالگری یک عمل تروریستی شناخته می شود که از لحاظ بین المللی تحریم شده است و باید آمریکا و هم پیمانان او با این تروریست، بجنگند و آن را نابود سازند.

اکنون عصر جهانی شدن است. عصر جهانی شدن فرهنگ، تکنولوژی و خرد است، لذا هیچ کس حق ندارد جز در محدوده ای که برای او معین کرده اند، فکر

کند و حق ندارد از قوانین جهانی که بشر به دست خود آن را اختراع نموده، تجاوز نماید. بشری که از دانش جز مقدار اندکی به او داده نشده است. دشمنان اسلام تا آنجا که می توانند تلاش می کنند تا ما را از دینمان دور سازند و لذا آنان با تمام دولت های عربی و اسلامی که از اسلام حقیقی دور شده اند، دوستی برقرار می کنند و به آنان کمک می رسانند و از اسلام به جز یک روش و مراسم - شیهه مراسم کاهنان - که در امور دنیایی نباید دخالت کند، چیزی نمی فهمند. و احکام الهی را به یک سری حالت های شخصی و خصوصی که بیشتر اصول آن را از غرب گرفته اند، تبدیل و دگرگون ساخته اند.

خداوند می فرماید: **وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسِيدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصِفُحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (۱)** بسیاری از اهل کتاب با آنکه حق برایشان روشن است، از رشکی که درون جانیشان است دوست می دارند تا شما را پس از ایمان به کفر بازگردانند پس از آنان در گذرید و چشم پوشید تا خداوند امرش را بیاورد، به درستی که خدا بر هر کاری توانا است.

و در جای دیگری فرموده اند: **وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)** و چگونه کافر می شوید در حالی که بر شما آیات الهی خوانده می شود و در میان شما رسول خداست و هر کس به خدا پناه آورد به راهی راست راهنمایی شده است.

بنابراین باید مسلمانان از نیرنگ و کینه های غرب آگاه و هوشیار باشند و البته وقتی می گوئیم غرب، مقصودمان یهود و مسیحیانی هستند که به آن ها کتاب داده

ص: ۲۲۹

۱- (۱) . بقره (۲): ۱۰۹.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۱۰۱.

شده، زیرا خداوند متعال که به همه ی بندگانش آگاه تر است، این چنین آن ها را وصف کرده است.

پیوستی بر بیزاری

بر اندیشمندان و صاحبان فکر پوشیده نیست که آنچه در فصل های گذشته نوشتم، هرگز به این معنی نیست که من مردم را به جنگ میان ادیان و میان پیروان ادیان دعوت می کنم. من در مقام بیان این معنی نیستم. نه برای من و نه هیچ کس دیگری این حق وجود ندارد که به نزاع میان ادیان حکم کند. بلکه من خواستم تا بدون تعارف در دین خدا، واقعیات را توضیح دهم واقعیاتی که به من نظر من حقیقت دارند.

بشریت در طول تاریخ، جنگ های دینی فراوانی را به خود دیده است، جنگ هایی که پیروان این دین یا آن دین به اسم خدا به پا کرده اند، خدایی که ستم و کشتن افراد بی گناه را حرام دانسته است، آخرین آن جنگ ها، جنگ صلیبی بود که صدها سال ادامه داشت و همچنان آتش آن جنگ، گاهی زیر خاکستر و گاهی هم در مرزها شعله ور است.

البته وجود این وضعیت به این معنی نیست که ادیان نمی توانند در کنار هم بطور مسالمت آمیز زندگی کنند و بر نیکی ها و تقوی کمک کار هم باشند و به همدیگر احترام متقابل بگذارند و یا به این معنی نیست که بدون پناه بردن به جنگ خونین که تجربه ثابت نموده جنگ ادیان در بیشتر اوقات خانمان برانداز و نابودکننده بوده است، گفتگوها و کنفرانس هایی را برای راضی و قانع کردن همدیگر برپا کنند. ولی درعین حال خودمان و ملت هایمان را به اشتباه نمی اندازیم و خودمان را گول نمی زنیم، زیرا ما غرب زده هایی شده ایم که معتقدیم آنچه که امروز مسیحیت و یهود دارند، حق است و این خداوند است که ادیان را

پدید آورده و آن‌ها را مختلف قرار داده است. اما خداوند این عقیده را باطل دانسته آنجا که فرمود: **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**؛ (۱) و هر کس جز اسلام دینی گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در روز واپسین از زیان کاران است.

به همین خاطر است که ما می‌گوییم میان دو مطلب باید فرق گذاشت. اول اینکه نباید با ادیان دیگر به خاطر اینکه مسلمان شوند در ستیز و جنگ باشیم زیرا این موضوع در دین ما حرام است چون در دین اجبار و اکراهی نیست، همان‌گونه که خداوند از زبان پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است که برای شما دین خودتان و برای من دین خودم، و دوم اینکه نباید آن‌ها را به خاطر اینکه ابزارهای قانونی و علمی در اختیار دارند، دوست داشته باشیم و آقا و سرور خودمان قرارشان دهیم، و از باورها و عقاید خودمان دست بکشیم و در باورهای آنان ذوب شویم و دنباله‌رو آنان باشیم. میان این دو مطلب فرق است.

آنچه گفتیم اصل دوستی و بیزاری است که این دو، برای هر مسلمانی که راه دعوت به خدا و اسلام را در پیش گرفته است، درمان شفابخشی است.

اگر از مسیر طولانی تاریخ، ثابت شده است که هیچ‌گاه مسلمانان یهود و نصاری را مجبور نکرده‌اند که مسلمان شوند و دینشان را تغییر دهند، چون شعار مسلمانان این بوده که برای شما دین خودتان و برای ما دین خودمان، پس چرا اکنون غرب بی‌دین با فشارهای سیاسی و اقتصادی می‌خواهد تا مسلمانان، روش‌های فرهنگی و دینی خودشان را تغییر دهند؟

نسخه‌ی سوم درمان: راستی در گفتار و اخلاص در کردار

شکی نیست که در جامعه‌ای که فراخواننده به اسلام در آن زندگی می‌کند و با

ص: ۲۳۱

افراد آن جامعه در تعامل است، راست گویی نقش و تأثیر ویژه ای دارد. زیرا مردم به کسی اعتماد می کنند که راست گو باشد و دروغ نگوید و فاسد نباشد. اگر مردم از شخصی که دعوت کننده به اسلام است، دروغی یا لغزش و خطایی دیدند، هر چند پس از این دروغ، راست گویی اختیار کند بر مردم خیلی سخت خواهد بود تا بار دیگر به او اعتماد کنند. همین راست گویی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از بعثت و فرود وحی بر ایشان از دیگران ممتاز می کرد. عرب و در رأس آن قریش، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به راستگوی امانت دار نام می نهادند؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم به راست گویی شهرت داشت، هرگز از او دروغی یا خیانت در امانتی به هر مقدار و ارزش که بود، ندیدند. و به خاطر همین دو عامل اساسی بود که دعوتش در سخت ترین و دشوارترین شرایط، آشکارا چیرگی به دست آورد.

ثمره و نتیجه ی مثبت این صداقت و امانت داری، آن گاه روشن شد که قریش، عمرو بن عاص را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند تا او یاوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که به حبشه هجرت کرده بودند، به قریش تسلیم نماید و یا آنان را از حبشه بیرون اندازد. عمرو بن عاص با جدیت تلاش نمود تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نزد نجاشی کوچک کند، او گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدایان ما را سبک می شمارد و به آنان بی حرمتی می کند، دینی جدید آورده و مدعی است که خدا او را برگزیده و به سوی جهانیان درحالی که بشارت دهنده و انذاردهنده است فرو فرستاده و چراغی نورانی و درخشنده است که به اذن خدا مردم را به سوی خدا می خواند و...

نجاشی سخن او را برید و پرسید: ای عمرو آیا قبل از این دعوتش، دروغی را از او شنیده اید؟ عمرو با افسوسی تمام، درحالی که عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قلبش را به درد می آورد پاسخ داد، هرگز ای پادشاه، او در میان قوم ما به صداقت و امانت داری مشهور است. نجاشی گفت: اگر او در این همه عمر در میان شما راست گو بوده، پس ممکن نیست که بعد از آن به شما دروغی بگوید.

ما این داستان را برای پندآموزی یادآور شدیم، زیرا باطل هر مقدار که جولان دهد و گردو خاک برپا کند، حق آن را نابود می‌سازد و بر آن چیره خواهد شد.

دروغ گو هر مقدار که پنهان کاری کند و خود را راست گو نشان دهد و هر مقدار تلاش نماید تا دروغ گو بودن خود را مخفی نماید، بالاخره سرشت و طبعش به او خیانت خواهد کرد و حقیقتش را آشکار خواهد نمود، بنابراین بر هر دعوت کننده به دین خدا لازم است تا در سخنان و کارهایش راست گو باشد.

ممکن نیست دعوت کننده به دین خدا، حرف بزند و عمل نکند، بلکه حتی لازم است کردارش بر گفتارش پیشی گیرد تا مردمی که او آنان را به دین خدا دعوت می‌کند، اطمینان کنند که او در دعوتش پاک و مخلص است، و به دعوتش ایمان دارد و قبل از آنکه دیگران به حرف او عمل کنند، خودش کردارش را با گفتارش مطابقت می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: **كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ (۱)** نزد خدا بسیار ناپسند است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید.

و نیز فرموده است: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ؛ (۲)** آیا مردم را به نیکی فرا می‌خوانید و خودتان را فراموش می‌کنید با آنکه شما کتاب (خداوند) را می‌خوانید، آیا اندیشه نمی‌کنید.

این آیه، برای من یادآور تناقضاتی است که جامعه‌ی امروز ما دچار آن شده است. دعوت کننده‌ای با بی‌شرمی تمام به مردم می‌گوید: آنچه که ما می‌گوییم انجام دهید، ولی آنچه که ما انجام می‌دهیم شما انجام ندهید، اگر کارهای ما زشت است، بر شما واجب نمی‌شود که آن را انجام دهید. اما ما می‌بینیم که

ص: ۲۳۳

۱- (۱) . صف (۶۱): ۳.

۲- (۲) . بقره (۲): ۴۴.

کارهای بعضی، مورد دنبال روی برخی دیگر قرار گرفته است. مثلاً سیگار کشیدن بعضی از دانشجویان و دانش پژوهان که تحت تأثیر بعضی از دانشمندان و اساتید سیگار می کشند....

پس لازم است تا دعوت کننده به دین خدا، در گفتارش صادق، و در کردار و کارهایش پاک و مخلص باشد. یعنی تمام کارهایش تنها برای خداوند متعال باشد، کاری انجام ندهد که در پشت آن کار، آرزوی مادی و دنیوی داشته باشد و یا منتظر پاداش و سپاس باشد و یا در برابر کار نیکی که انجام می دهد، کم یا زیاد، انتظار مقام یا قدرت و یا شهرت داشته باشد. خداوند می فرماید: **وَ مَا أُمْرُوا إِلَّا لِيُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ (۱)** و فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را درحالی که دین خویش را برای او ناب گردانده اند عبادت کنند.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نیز فرموده است: «آن کس که هجرتش برای خدا و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ باشد پس هجرتش برای خدا و رسول خداست، اما اگر هجرتش برای دنیایی باشد که آن را به دست آورد یا برای زنی باشد که با او ازدواج کند، پس هجرتش برای همان چیزی خواهد بود که برای آن هجرت نموده است. کارها به نیت آدمی وابسته است و برای هرکسی همان چیزی است که نیت کرده است، پس کاری جز با نیت نخواهد بود و هیچ نیتی جز با عمل به سنت نخواهد بود.» (۲)

این روایت حقیقت دیگری است که ما را به بررسی و تأمل بیشتری دعوت می کند. این طور نیست که هر عملی، حتی اگر انجام دهنده اش آن را خالص برای خدا انجام دهد، مورد قبول حق تعالی قرار گیرد، مگر آنکه آن عمل مطابق با سنت نبوی باشد. با برخورد اول با این حدیث، شگفتی پدید می آید، اما انسان

ص: ۲۳۴

۱- (۱). بینه (۹۸): ۵.

۲- (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱.

محقق، حقیقتی را در آن روشن می سازد که به دانایی هایش اضافه می گردد.

من خودم، در سفری به کشور تایلند، این حقیقت را دریافتم. وقتی که در بزرگ ترین معابد آنجا که به بودا نسبت می دهند و بیشتر مردم تایلند هم بودایی هستند گشتی می زدم، برخی از آنان را دیدم که نماز می خوانند، مدتی طولانی ایستادم تا نماز آنان را مشاهده کنم، نماز آنان مرا به تعجب واداشته بود که چگونه چشمشان را می بندند و در تفکری ژرف فرومی روند، دستان خود را جمع می کنند و در مقابل بینی خود قرار می دهند و ناله ای سوزناک را زمزمه می کنند، از یکی از همراهانم پرسیدم چه مدت نماز این ها طول می کشد؟ گفت بدون اینکه نماز گزار حرکتی کند، یک ساعت یا دو ساعت نمازش به طول می کشد.

یکی از آن همراهان از من پرسید، آقای دکتر نماز این ها برتر است یا نماز ما مسلمانان که همچون خروس نوک بر زمین می زنند و در دو دقیقه نمازشان را سلام می دهند و تمام می کنند؟

پاسخ دادم: شکی نیست که ظواهر گمراه کننده هستند، اگر پاسخ سؤال تو به نظر ما و به آنچه که ما را به شگفتی می آورد، بستگی داشت، می گفتیم نماز این ها برتر است ولی مسأله به نظر و خواسته ی ما مربوط نمی شود. خداوند عبادتی را از ما می پذیرد که مانند همانی باشد که او خواسته و بر ما واجب نموده است. به همین خاطر است که خداوند نماز باشتاب و عجله ی ما را می پذیرد، ولی نماز طولانی این بودایی ها را و لو اینکه چند ساعت هم به طول انجامد، نمی پذیرد.

همراهان بار دیگر از من پرسیدند، چرا؟ گفتم: زیرا خداوند متعال آفریننده ی همه ی مردم است و اوست که روش عبادتی را که بر آن ها واجب کرده به مردم آموزش داده است. و چون واپسین پیام آور و آخرین فرستاده ی خود، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت همه ی قوانین و شرایع قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را نسخ

کرده و از میان برد: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ (۱) اوست خدایی که فرستاده اش را با رهنمود و دین راستین فرورستاد تا آن را بر تمام دین ها پیروز گرداند هرچند که مشرکان را خوش نیاید.

و همچنین درحالی که گفتار یهود و نصاری از اهل کتاب را رد می کند، می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ (۲) بگو اگر شما خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست داشته باشد.

بنابراین پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هرگز خداوند متعال نماز هیچ یهودی یا مسیحی یا بودایی یا هر نمازی را که مطابق با سنت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نباشد، نمی پذیرد. در روایات نبوی آمده است که خداوند متعال جبرئیل را به سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونگی برپایی نماز با مردم را تعلیم دهد و از همین جاست که این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درمی یابیم که فرمود هیچ عملی بدون نیت نمی شود و هیچ نیتی بدون مطابقت با سنت ممکن نیست، پس بودایی آن نماز خاضعانه را بدون شک، با نیت خالص برای خدا به جا می آورد ولی هم نیت و هم عمل او پذیرفته نیست زیرا با نماز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مخالف است.

خداوند متعال در همین زمینه می فرماید: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

ص: ۲۳۶

۱- (۱) . توبه (۹): ۳۳.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۳۱.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ *؛ (۱) آنان که فرستاده ی پیام آور درس نخوانده را پیروی می کنند، همان که (نام) او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکی فرمان می دهد و از بدی باز می دارد، برای آنان پاکیزه ها را حلال و پلیدی ها را حرام می کند و بارهای گران و بندهایی را که بر آنان بود، از آنان برمی دارد، پس کسانی که ایمان آورده و او را بزرگ داشته و او را یاری دادند و از نوری که با او فرورستاده شده، پیروی کردند آنان رستگارانند. بگو ای مردم من فرستاده ی خداوند به سوی همه ی شما هستم، خدایی که فرمان فرمای آسمان ها و زمین است، خدایی جز او نیست زنده می کند و می میراند، پس به خداوند و فرستاده ی او پیام آور درس نخوانده ای که به خدا و قرآنش ایمان دارد، ایمان بیاورید و او را پیروی کنید، باشد که راهیاب گردید.

نسخه ی چهارم درمان: حکمت و پند نیکو

خداوند متعال می فرماید: اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ (۲) به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو دعوت کن و با آنان با روشی که بهتر باشد چالش کن، بی گمان که پروردگار تو به آن کس که از راهش گمراه شده داناتر، و به ره یافتگان داناترست.

ص: ۲۳۷

۱- (۱) . اعراف (۷): ۱۵۷-۱۵۸.

۲- (۲) . نحل (۱۶): ۱۲۵.

هر دعوتی که بر مردم عرضه می گردد نیازمند حکمت و پند نیکوست. زیرا سرشت آدمی بر خودخواهی است، انسان دوست می دارد تا بر دشمنش پیروز گردد و از شکست خودش خوشش نمی آید. او هر چیز جدیدی را به آسانی نمی پذیرد، مگر آنکه آن مقدار نرمی و مهربانی در خود داشته باشد که او را جلب کند و به شگفتی آورد و با عقل خودش آن را بپذیرد.

این همان اصلی است که قرآن کریم در داستان موسی و هارون برای فراخواندن فرعون به سوی خدا بیان می نماید و می فرماید: *إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ *؛* (۱) شما دو نفر به سوی فرعون بروید که او سرکشی کرده، و با او به نرمی سخن بگویید، باشد که او پند گیرد و یا بهراسد.

فراخواننده به سوی خدا از این حکمت کامل، یعنی نرم خویی با دشمن، هر دشمنی که باشد، پند گیرد. زیرا از تندخویی و سخن همراه با دشنام و تهدید، کسی سودی نبرده است. خداوند متعال با وجود تحقیر مردم توسط فرعون و خودبزرگ بینی و سرکشی و ادعای خدائیش به فرستادگانش سفارش می کند تا در سخن با او اظهار دوستی و محبت کنند و درشتی نکنند. حتی به همین مقدار هم بسنده نکرده، بلکه روش گفتگو با فرعون را هم به حضرت موسی و هارون آموخت و فرمود: *فَأْتِيَا فِقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ؛* (۲) پس به سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده شده ی پروردگار تو هستیم. پس با ما بنی اسرائیل را گسیل دار و آنان را عذاب نده، از ناحیه ی پروردگار تو نشانه ای را آورده ایم، و

ص: ۲۳۸

۱- (۱) . طه (۲۰)، ۴۳-۴۴.

۲- (۲) . طه (۲۰): ۴۷.

درود بر آن کس که هدایت را پیروی نماید.

این آیه، سفارش خداوند متعال به بندگان مؤمنش برای دعوت به راه خداست، پس هر کس به این سفارش خدا عمل نکند، ضرر و زیان خواهد دید و هر کس این سفارش را دنباله روی کند، هر چند در زمانی دور، بالاخره پیروز خواهد گشت.

آنچه که این مطلب را محکم کرده و یقین ما را زیاده‌تر می‌کند، این سخن خداست که می‌فرماید: وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمَلٍ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ *؛ (۱) و نیکوگفتارتر از کسی که به سوی خداوند فرامی‌خواند و کار شایسته انجام دهد و گوید من از مسلمانانم، کیست؟ نیکی و بدی یکسان نیستند، به بهترین شیوه (دیگران را از چالش) بازدار، ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست مهربان می‌گردد، و این را جز کسانی که صبر پیشه می‌کنند و آنان که بهره‌ای سترگ دارند، نمی‌پذیرند.

معنای این آیه تأکیدی است از ناحیه‌ی خداوند آگاه به آفریده‌هایش، که اگر با دشمن سرسخت، به جای بدی با نیکی برخورد نمایی، او به دوست مهربان، پاک و وفادار تو تبدیل خواهد شد.

درست به همین جهت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ما یاد داده که چگونه با عموم مردم برخورد کنیم و چگونه عواطف و احساسات خود را بروز دهیم، ایشان فرموده‌اند:

«شما بی‌اراده‌باشید که بگویید ما با مردم هستیم اگر بدی کردند، بدی می‌کنیم و اگر نیکی کردند نیکی می‌کنیم، بلکه اگر به شما بدی کردند شما به آنان خوبی

ص: ۲۳۹

کنید و اگر به شما خوبی کردند، به آنان بیشتر خوبی کنید»^(۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که دارای اخلاق بزرگ است برای ما نمونه و مثالی از برترین نیکی و عدم مقابله به مثل آورده اند، آنجا که فرموده اند: «با آن کس که با تو رابطه اش را بریده، وصل شو و به آن کس که از تو چیزی دریغ کرده، همان را عطا نما و از آن کس که به تو ستمی روا داشته در گذر»^(۲).

مسلمانانی که تمامشان دعوت کنندگان به سوی خداوند متعال هستند و رسالت اسلام را که پیام آورشان به آنان رسانده به دوش می کشند، چاره ای جز عمل به این سفارش ندارند. به ویژه این سفارش برای مسلمانانی است که هجرت کرده اند و در کشورهای زندگی می کنند که ساکنان آن کشورها یا از اسلام چیزی نمی دانند و یا به خاطر برخی دعوت کنندگان مغرض، اندیشه های کینه توزانه با اسلام در سر دارند که از دشمنان اسلام دریافت کرده اند، لذا نباید تنها هم و غم این مسلمانان مهاجر زندگی خوشی باشد که در کشور خودشان آن زندگی را نداشتند. نباید تنها هدفشان زندگی پر از نعمت و رفاه و جمع ثروت و پول و ازدواج با زیبارویان و خریدن بهترین و بزرگ ترین خانه ها و شیک ترین اتومبیل ها باشد، کسی که هدفش این ها باشد تنها در این فکر خواهد بود که روزی از روزها به وطنش بازگردد و درحالی که ثروتمند شده عزیز و گرامی باشد، مردم به سرعت برای خدمت گزاری اش به سوی او بیایند، دستوراتش را اجرا کنند و خشنودی اش را طلب کنند.

آن که هدفش این ها باشد، بدترین بندگان خدا خواهد بود، زیرا او دنیا را به دست آورده ولی به آخرت خود زیان رسانده، او سودی را برده که کالایی است

ص: ۲۴۰

۱- (۱). سنن ترمذی، کتاب البر.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۹، ح ۱.

از بین رونده و نابود شونده و آنچه را که باقی و همیشگی است از دست داده است. اندک روزگاری را که به شتاب می گذرد، خوش گذرانده درحالی که در مقابل، بیچارگی ابدی به دست آورده است. پس این سخن خدا را بشنویم که فرموده است: **فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ***؛ (۱) از مردم کسانی هستند که می گویند: پروردگارا در این دنیا ما را ببخش و برای آن ها در آخرت بهره ای نیست. از ایشان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا در این جهان به ما نیکویی بخش و در جهان واپسین هم به ما نیکی عطا نما، و ما را از عذاب آتش رهایی ده، آنان از آنچه به دست آورده اند بهره ای دارند و خداوند حسابرسی سریع است.

و در آیه ای دیگر فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛ (۲) آنان که پیمان با خداوند و سوگندهایشان را به اندک بهایی می فروشند برای آنان در آخرت بهره ای نیست خداوند با آنان سخن نمی گوید و در روز رستاخیز به آنان نمی نگرد و آنان را پاکیزه نمی دارد و برای آنان عذاب دردناکی است.

اینان کسانی اند که آخرت را فروختند و دنیای فانی را خریدند، زیرا عملی را انجام ندادند که در آخرت استحقاق پاداش داشته باشند و خداوند پاداش آنان را

ص: ۲۴۱

۱- (۱). بقره (۲): ۲۰۰-۲۰۲.

۲- (۲). آل عمران (۳): ۷۷.

در همین دنیایی که به آن رغبت کرده بودند و به آن حرص ورزیده بودند، عطا نمود، آنان در مورد وظیفه ی بزرگی که خداوند به آن تکلیف کرده بود و آن وظیفه همانا دعوت به راه خدا با حکمت و پند نیکو است، سستی نمودند.

چه کنیم با مسلمانانی که از وطن های خود هجرت نمودند و فرهنگ و تمدن غرب و دختران بورش آنان را گیج و مبهوت نموده است.؟ اینان به خداوند کفر ورزیده اند و خود را فراموش کرده اند، پوست انداخته اند و در نهایت پستی و کثافت غرق شده اند، عیب جو و دشنام گوی اسلام و مسلمانان شده اند و به جای آنکه دعوت کننده و تشویق کنندگان به اسلام باشند، دشمن اسلام گردیده اند و از آن انزجار دارند و با تأسف و افسوس فراوان، شمار اینان نیز افزایش می یابد.

وضعیت این دسته از مهاجران بر اسلام و مسلمانان سنگینی می کند، کارهای اینان با بیماری های مسری که با خود دارند در آینده به کشورهایشان انتقال خواهد یافت، زیرا اینان هرگاه از این کشورهای غربی خارج شوند و به کشور خودشان بازگردند، فساد و انحراف اخلاقی ایجاد خواهند نمود. بنابراین بر اندیشمندان و اصلاح گران مسلمان واجب است به این دسته از جامعه ی اسلامی اهتمام ویژه ورزند و از طریق کنفرانس ها و سخنرانی ها و محافل، با همه ی توانشان تلاش کنند تا آنچه را که از آنان فاسد و خراب شده اصلاح کنند. کسانی را مشخص کنند تا با آنان دوستی و محبت کنند و قبل از اینکه وقت از دست برود فکرشان را درست کنند.

در پایان یادآوری این نکته لازم است که بیشتر این دسته از مهاجران مسلمان، تنها از روی ناچاری اقدام به مهاجرت کرده اند، زیرا در کشوری که زندگی می کردند وضعیت به شدت بدی داشته اند، آنان تحصیلات علمی ندارند، و از کاری که بتواند خرج زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند، درمانده اند و از دین خود جز اندکی نمی دانند و لذا در پی یک زندگی بهتر و در آمد بیشتر به

با پیروزی بیدارکننده ی انقلاب اسلامی ایران، این گروه از مهاجران از خواب غفلت بیدار شدند و بازگشتی به دین داشتند، نماز به پا داشتند و زنان و دختران خود را ملزم به داشتن حجاب نمودند و مقداری از مال خود را برای ساختن مراکز فرهنگی و مساجد و کارهای خیری که برخی از مراکز فرهنگی در اختیار آنان گذاشته بودند، اختصاص دادند، اما این کارها آن قدر کم و اندک بود که اصلاً لازم به ذکر نیست، زیرا این مسلمانان به سمت مراکز متعددی رفتند که هر کدامشان براساس منفعت و دیدگاه خود کار می کردند. اگر این ها تلاش و کوشش ها و کارهای خیر خود را یکی می کردند، تأثیر بیشتری داشت و فایده ی آن به همه ی آنان بازمی گشت، زیرا تلاش ها هرگاه تقسیم گردد ضعیف می گردد و ثروت، هرگاه قسمت گردد پراکنده می شود، البته شاید کسانی عکس این نظر را داشته باشند ولی ما در هر چیزی همیشه اصل را برمی گزینیم و اصل، باهم بودن و یکی بودن است و فردفرد شدن فرع است. بهترین شاهد بر درستی این مطلب دولت آمریکاست که اگر ولایت های متعدد آن تحت یک نظام نبودند بزرگترین و قویترین دولت نمی شد.

نسخه ی پنجم درمان: رها کردن رگ و ریشه و تعصب

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (۱) ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید، بی گمان گرامی ترین شما نزد خداوند باپروواترین

ص: ۲۴۳

شماست. به راستی که خدا دانایی آگاه است.

از این رهگذر مشخص می شود که بشریت همه از یک پدر و یک مادر هستند، و خداوند متعال بشریت را گروه ها و قبیله ها قرار داد و آن را به رنگ های مختلفی تقسیم کرد، به زبان ها و لهجه های مختلفی به سخنشان واداشت و در جاهای مختلف و دور از هم در زمین اسکان داد، ولی از آن ها خواست تا یکدیگر را بشناسند.

باید برای شناخت، روابط مستقیم اقتصادی، تجاری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایجاد نمود تا از این طریق، ازدواج، خویشاوندی، نزدیکی و محبت به وجود آید، و امتیث، آرامش و اطمینان خاطر بین همه ی گروه ها و صنف های مردم حاصل آید.

بدون تردید، سبب اصلی در همه ی جنگ ها و ستم ها و دوری های از همدیگر نادانی مردم و نداشتن شناخت نسبت به همدیگر بوده است و به همین خاطر خداوند متعال این آیه را با إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ پایان می دهد و خداوند با این سخن، بندگانش را از اینکه تکبر و سرکشی کنند و بر کسانی که سیاه رنگ خلق شده اند تجاوز و تعدی نمایند و آنان را برده ی خود قرار دهند و یا درجه ی آنان را از آنچه که هست پایین تر قرار دهند، برحذر می دارد.

بشر سفیدپوست از دیرزمانی، برادر سیاه پوستش را به زنجیر کشیده و او را به بردگی کشانده و میان او و حیوان فرقی نگذاشته، ولی خداوند فرستاده اش را با هدایت فرستاده تا میان همه ی بشر برابری برقرار کند و گفتار مشهورش را که تاریخ در طول زمان به ثبت رسانده است بفرماید که: «هیچ عربی بر عجم و سفیدپوستی بر سیاه پوست برتری ندارد جز به تقوا، همه ی شما از آدم هستید و

آدم از خاک است» (۱). آیا برابری بیشتر از این یافت می شود؟

برای این برابری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برترین نمونه ها را آورده اند که نه تنها در سخن، بلکه در عمل نیز می توان مشاهده نمود. ایشان جان های جاهلی را به مؤمنان نیکوکار عبادت کننده ی فرمانبردار دگرگون ساختند. بلال حبشی سیاه پوست که از عزیزترین همراهانش بود به عنوان نداکننده بر بهترین کارها یعنی نماز، برگزید، به او اذان یاد داد تا در هر روز پنج بار برای برپایی نماز اذان بگوید.

برای آن که نهایت تأثیرگذاری آن حضرت را در میان مسلمانان بشناسیم، کافی است تا داستان کوتاهی را که در حضور آن حضرت رخ داده است، بازگو نماییم.

میان ابو ذر غفاری و بلال حبشی کشمکشی شد و ابو ذر بلال را به رنگ سیاهش سرزنش نمود و به او گفت: «ای سیاه زاده»، به خاطر رنگ پوست به بلال اهانتی شد که خودش در به وجود آوردن آن، نقشی نداشته بلکه این خداوند متعال بوده است که او را این چنین آفریده بود، پس درحالی که گریه می کرد به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن ابو ذر را نقل کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شدت ناراحت شدند و به ابو ذر فرمودند: «تو کسی هستی که همچنان در جاهلیت به سر میبری». ابو ذر خود را به زمین انداخت و صورت خود را به خاک مالید و به محکم ترین سوگندها، سوگند یاد کرد که از زمین برنخیزد جز آنکه بلال پایش را بر صورتش بگذارد، بلال او را بخشید و از او درگذشت. ولی ابو ذر همچنان اصرار داشت تا یا بمیرد یا بلال با پاهایش، صورت ابو ذر را لگدمال کند تا او هم اهانتی را که به بلال کرده بود حس کند، زیرا بر بلال تکبر ورزیده بود، و بالاخره بلال پایش را بر صورتش گذاشت و در اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی

ص: ۲۴۵

ابو ذر فرمود: «زمین بر خود حمل نکرده است و آسمان سایه نیفکنده است بر کسی که راستگوتر از ابو ذر باشد».^(۱)

بنابراین، باید دعوت کننده ی دین، رگ و ریشه و تبار را رها کند و میان مردم به خاطر رنگ ها و ملیت هایشان فرق نگذارد، همان گونه که نباید نسبت به خویشاوندانش تعصبی داشته باشد یا آنکه نسبت به هم وطنان و خاندانش از روی هوای نفسانی تمایلی داشته باشد، زیرا نه تنها به امری تمایل پیدا کرده که توجیهی ندارد و عاقلانه نیست، بلکه به دعوت کردنش به اسلام و عدالت نیز ضرر و زیان خواهد رساند.

امروز ما در آمریکا میلیون ها سیاه پوستی را مشاهده می کنیم که در میان آن ها تعداد زیادی مسلمان قرار دارند و چون دریافته اند اسلام دین برابری است و بین سفید و سیاه فرق نمی گذارد و به آقا و برده اعتقادی ندارد، به دین اسلام گرویده اند.

تعداد آن ها به بیش از پنج میلیون نفر می رسد که به رهبری لوئیس فرخان سازمانی را تشکیل داده اند و در یک روز دو میلیون نفر از آن ها روبروی کاخ سفید جمع شدند و در آنجا اذان گفتند و نماز به پا داشتند. اما مهاجران مسلمان این سیاه پوستان مسلمان را به حاشیه رانده اند و هیچ ارتباطی با آن ها ندارند، مثل اینکه این کلام خدا را نشنیده اند که فرموده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛** ^(۲) جز این نیست که مؤمنان برادرند، پس میان برادرانتان آشتی دهید و از خداوند پروا داشته باشید باشد، که شما مورد رحمت واقع شوید.

ص: ۲۴۶

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۱، ح ۲۸، ص ۴۰۵ ح ۱۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲- (۲). حجرات (۴۹): ۱۰.

مهاجران مسلمان لبنانی که بیشترین مهاجران در ولایت میشگان را تشکیل می دهند، با وجود تعداد زیادی از مراکز اسلامی که در اختیار بزرگان و اندیشمندان آنان قرار دارد اما، هیچ ارتباطی با گروه لوئیس فرخان ندارند و آنان را هیچ روزی به عنوان برادران دینی خود برنگزیده اند. گروه های پناهنده ی دیگر مثل عراقی ها، مصری ها، یمنی ها نیز چنین وضعیتی دارند، همه ی آن ها پراکنده شده اند و جز تصادفی یا در موقع کار با همدیگر جمع نمی شوند و از همدیگر خود را دور کرده اند، در چنین وضعی، بسیار سخت و مشکل است که درباره ی ارتباط با سیاه پوستان مسلمان آمریکایی فکر کنند.

وقتی همچنان همان روابط اجتماعی عشیره ای و قومی، بر این پناهندگان حاکم باشد، در آمریکا هم به همان شکلی زندگی می کنند که از کشورها و شهرها و روستاهای خودشان با خودشان آورده اند، در این صورت آن روابط حقیقت ملموسی می شود که در آشکارترین مظاهرش می توان دید. ای کاش حداقل، باشگاه های آنان براساس کشورها تقسیم می شد، یعنی مثلاً یک باشگاه ویژه ی لبنانی ها بود، یا یک باشگاه مخصوص عراقی ها و یا مخصوص یمنی ها و یا ویژه ی مصری ها بود، در این صورت مصیبت کمتر بود، درحالی که این انجمن و باشگاه ها براساس شهر و روستا و قوم و عشیره تقسیم شده است مثلاً- باشگاه بنت جیل، یا باشگاه برعشیت و یا باشگاه لبنانی های آمریکایی و یا در مورد عراقی ها باز وضعیت به همین صورت است، مثلاً تنها در شهر دیاربون، مرکز کربلا به چهار مرکز تقسیم شده است و همه ی آن ها هم شیعه هستند.

بنابراین مشکل همچنان باقی است و پراکندگی و تفرقه بر تمام مسلمانان که تصور می کنی باهم هستند ولی دل هایشان از همدیگر جداست، غلبه دارد.

من خودم درباره ی مسلمانان سیاه پوست آمریکایی با یکی از مسئولان لبنانی صحبت کردم به یک باره گفت: مقصود تو همان بردگان هستند؟

گفتم: آن‌ها هم مثل ما انسانی هستند که خداوند آزاد آفریده و برده نیافریده است. اگر ما با آن‌ها برادر باشیم و آن‌ها را به دوستی برگزینیم، تعداد ما در آمریکا بیش از ده میلیون نفر خواهد شد که در این صورت ارزش و منزلتی بیش از این خواهیم داشت.

به حرف من خندید و گفت: سیاه‌پوستان برده‌اند و برده هم باقی می‌مانند و من آن‌ها را بیشتر از تو می‌شناسم، آنان هیچ فایده‌ای به ما نخواهند رساند. و بعد شروع کرد به گفتن داستان‌ها و کارهای عجیب و غریبشان و در آخر گفت سیاه‌پوستان به شدت از ما بدشان می‌آید.

این دیدگاه، دیدگاه بیشتر لبنانی‌هایی بود که من با آن‌ها در این مورد صحبت می‌کردم و من هم جز با اندیشمندان و صاحبان خرد و فرهنگ به گفتگو نمی‌نشستم. پس از این گفتگو برخاستم تا خودم این وضع را از نزدیک ببینم و آن را تجربه کنم، و به برخی از جاهایی که سیاه‌پوستان و لبنانی‌ها رفت و آمد می‌کنند مثل پمپ بنزین و جاهای دیگر، سری زدم و فاصله‌ی عمیق و دشمنی پیچیده‌ی میان دو طرف را مشاهده کردم. لبنانی سفیدپوست به آمریکایی سیاه‌پوست با تحقیر و تنفر نگاه می‌کند و تنها یک برخورد خشک میان آن‌ها واقع می‌شود که از یک خرید و فروش بیشتر نمی‌شود. و هر وقت هم راهی پیدا کند تا او را فریب دهد و از او دزدی کند به هیچ وجه به خود تردید راه نمی‌دهد و شاید این را در عوض ضرر و زیان‌های مادی و معنوی می‌داند که این سیاه‌پوستان ناآشنا و سرگشته مسبب آن بوده‌اند. تعدادی از این لبنانی‌ها، برخی از این سیاه‌پوستان را تنها به علت اینکه آن سیاه‌پوست از آنچه آن لبنانی خواسته امتناع ورزیده یا با آن‌ها با تندی صحبت کرده، از پای درآورده‌اند و کشته‌اند.

آمریکایی سیاه‌پوست هم تصور می‌کند لبنانی‌ها آمده‌اند تا از سیاه‌پوستان بیگاری بکشند، از کشور دوری آمده‌اند تا زندگی را بر او سخت و تنگ بگیرند و

او را بیرون کنند و هر آنچه که لذیذتر و بهتر است بخورند و زیادی اش را به آن سیاه پوست بدهند. و چون وضعیت اجتماعی پایینی دارند و در بیشتر وقت ها بیکار هستند، تلاش می کنند از هر طریق ممکن، غذا و یا مقداری حشیش یا مواد مخدر دیگری به دست آورند و خوش باشند، اینجاست که از شکاف میان این دو، کینه ها و دشمنی ها و رغبت به انتقام جویی از هر دو طرف برخاسته می شود.

این رفتارها کجا و آموزش های دین اسلام آسان گیر و باگذشت که مردم از همدیگر دور را به هم نزدیک می سازد کجا؟ تعالیم اسلام کجا به کمک کار هم بودن در نیکی و تقوا فرمان می دهد، از جان ها، همه ی کینه ها را برمی دارد و همه را همچون یک جسم و یک جسد قرار می دهد، آن چنان که اگر عضوی از آن جسم بیمار گردد دیگر اعضای آن جسم هم بیمار می شوند و از آن حمایت می کنند!؟

اکنون که این مهاجران مسلمان به این کشور آمده اند و خداوند متعال از فضل خود به آنان رزق فراوان داده، خانه های بزرگ و گران قیمتی را مالک شده اند، تجارت های سودآوری دارند، ماشین های جدید و ثروت فراوانی دارند، باید خدا را سپاس گویند و بر این نعمتش شکرگزار باشند و یکی از موارد شکرگزاری و سپاس بر این همه نعمت هایش، این است که از آنچه خداوند به او داده بخشش کند، صدقه بدهد و بر فقیران، مهربانی و عطف کند و هیچ انسانی را هر که می خواهد باشد کوچک نشمارد و با مردم با اخلاق اسلامی برخورد کند تا آنان را به سوی اسلام جلب نماید و از طریق کارهایش قبل از گفتارش آنان را با اسلام آشتی دهد.

مهاجران بازرگان که در گذشته، شهرها و مناطق مختلفی را از این طریق فتح کرده اند، شاهدهی برای این حقیقت هستند. با تلاش و زحمات آنان بوده که امروز اندونزی، مالزی و افغانستان مسلمان هستند و میلیون ها نفر از مردم آن مناطق

داوطلبانه و بدون اجبار و مشتاقانه و بدون وحشت، به اسلام گردن نهاده اند و قسم به جانم که این همان چیزی است که خدا و رسول خدا از ما خواسته اند.

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ (۱) و بگو (آنچه در سر دارید) انجام دهید، پس خدا و پیامبرش و مؤمنان کار شما را خواهند دید، و به سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانده خواهید شد و او شما را به آنچه که انجام داده اید آگاه خواهد ساخت.

امّا افسوس که ما برای نزدیک کردن و الفت دادن دل های مسلمانان سیاه پوست به خودمان کاری انجام نداده ایم. من کشورهای زیادی را در آفریقای سیاه دیده ام، در جزایر قمر، ساحل عاج، سیرالئون، سنگال، کنیا، نیجریه و اوگاندا، در این کشورها پناهندگان مسلمان با وجود اینکه مهاجر هستند ولی زندگی پادشاهانه ای دارند، درحالی که خود سیاه پوستان ساکن آن کشورها، همچون بردگان در خدمت آن مهاجران هستند و تو می توانی میان مسلمانانی که آقا هستند و مسلمانانی که برده هستند کینه و دشمنی دفن شده ای را ببینی که هرگاه انقلابی یا حادثه ی خونینی در آن کشورها رخ دهد، آن بردگان از آقایان خودشان انتقام زشتی را می گیرند تا آنجا که در برخی اوقات به کشتن و گرفتن املاک و بیرون کردن مهاجران و مباح دانستن اموالشان هم می رسد.

همه ی این ها به این خاطر است که مسلمانان به این سخن خدا عمل نکرده اند که می فرماید: وَلَا تَسِيئُوا الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ (۲) نیکی با بدی برابر نیست، به بهترین شیوه

ص: ۲۵۰

۱- (۱) . توبه (۹): ۱۰۵.

۲- (۲) . فصلت (۴۱): ۳۴.

(دیگران را از چالش با خود) بازدار، ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوستی مهربان می گردد.

تنها دلیلی که مسلمانان سیاه پوست در آمریکا تاکنون انتقامی از مسلمانان سفید پوست مهاجر، همان طوری که سیاه پوستان در آفریقا انجام داده اند، نگرفته اند این است که حکومت آمریکا، وسایل گذران زندگی را برای آن سیاه پوستان آماده می کند و لازم نیست همچون سیاه پوستان آفریقا در خانه های مهاجران سفیدپوست بردگی و خدمت گزاری نمایند، درحالی که در آفریقا، حکومت ها برای سیاه پوستان، وسایل گذران زندگیشان را عهده دار نشده، لذا آنان ناچارند تا با کم ترین مزد در مقابل سخت ترین کارها در خانه های مهاجران با برخوردی غیر انسانی یا حد اقل غیر اسلامی کار و خدمت گزاری کنند، ازاین رو در دل های آنان کینه و خشم و آرزوی انتقام پدید می آید.

من یقین دارم اگر پناهندگان مسلمان ما در آمریکا با اخلاق اسلامی و با گذشت عمل می کردند، اگر سهمی از زکات و خمس خود را برای کمک به بیکاران سرگشته ی مسلمانان سیاه پوست اختصاص می دادند، اگر به وسیله ی هدیه دادن در عیدهای اسلامی و به ویژه در عید قربان و مناسبت هایی همچون روز عاشورا و رمضان و هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به آنان نزدیک می شدند و بالاخره اگر برای این کارها، کنفرانس ها و همایش ها برپا می کردند، گروه گروه از آمریکایی ها، سفیدشان و سیاهشان به اسلام می گرویدند.

اما افسوس که مسلمانان از این حقیقت غافل هستند و از هر برده ی سیاه پوستی متنفرند، و همچون عکس العملی، رهبر سیاه پوستان، لوئیس فرخان در ذهن سیاه پوستان فریاد می زند که ما از سفیدپوستان برتر هستیم؛ زیرا رنگ سیاه، از همه ی رنگ ها برتر است و رنگ های دیگر از سیاه گرفته می شوند، هرچند این سخنان از فرهنگ اسلام و تعالیم آن دور هستند ولی مسئولیت این وضعیت به

عهده ی کسانی است که با زبان قرآن سخن می گویند.

نسخه ی ششم درمان: چنگ زدن به اخلاق پسندیده و رها کردن

فتوهای نادر

اسلام، قبل از هر چیز به اخلاق پسندیده و برتر اهمیت داده است و آن را از تکیه گاه هایی قرار داده که اسلام بر آن ها استوار است. گزافه نگفته ام اگر بگویم همه تکیه گاه های دیگر وابسته به این اصل هستند، زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همه ی رسالت آسمانی خود را در یک کلمه ی مختصر جمع نموده و فرموده: «من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده ام» (۱). پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به عمل به اخلاق پسندیده تشویق و ترغیب نموده و فرموده اند: «اگر از دین و اخلاق کسی که به سوی شما آمده خشنود و راضی هستید، پس او را به ازدواج خود در آورید» (۲). و یا فرموده اند: «دین اخلاق است» (۳) یعنی اخلاق نیکو و خداوند متعال هم پیامبرش را با نیکوترین و برترین ستایش ستوده و فرموده: وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ (۴) و به درستی که تو دارای خوبی بزرگ هستی.

هم دشمنان و هم یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوش اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدند که چگونه در همه ی برخوردهایشان، در جنگ و صلح، در خشم و خشنودی اش، با زنان و همراهانش و با همه ی مردمی که او را می دیدند و با او صحبت می کردند به شدت پایبند به اخلاق برتر بودند.

اخلاق در دین اسلام معیار هر چیزی است، آن کس که اخلاق نیکو ندارد،

ص: ۲۵۲

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۲.

۲- (۲). همان، ج ۱۰۳، ص ۳۷۲، ح ۳.

۳- (۳). همان، ج ۷۱، ص ۳۹۳، ح ۶۳.

۴- (۴). قلم (۶۸): ۴.

دین دار نیست، و این اصلی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تثبیت نموده است. و آن شاعر عربی هم از این اصل تأثیر پذیرفته و گفته:

إِنَّمَا الْأَمَمُ اخْلَاقٌ مَا بَقِيَتْ فَإِنَّ هَمَّ ذَهَبَتْ أَخْلَاقُهُمْ ذَهَبُوا

یعنی سبب دوام ملت ها اخلاق است، اگر اخلاق را از خود رها کنند، از بین خواهند رفت. بنابراین هر دعوت کننده ای باید متخلق به اخلاق برتر باشد. آدم خشکی نباشد، تکبر نوزد و سرکشی نکند، سستی نکند و دلگیر و دلتنگ نشود، فخر نفروشد و خود را بزرگ نبیند، به کسی زور نگوید و از حد خود فراتر نرود، بلکه لازم است تا آسان گیر باشد، ساده، متواضع، شاداب و خندان باشد، آنچه را که برای خود دوست می دارد، برای دیگران هم دوست بدارد و آنچه را که برای خود زشت می پندارد، برای دیگران هم زشت بشمارد، در نظر دادن و حکم راندن عجله نکند، خود را به زیور صبر و بردباری آراسته گرداند، عذر دیگران را بپذیرد و به بندگان خدا گمان بد نبرد. آن کس که بر این اخلاق اسلامی باشد، لازم است تا خود را از هر عمل زشت و ناپسندی و لو مصلحت شخصی و آنی هم داشته باشد دور سازد.

به اقتضای موقعیت دینی و اجتماعی خودم، بر بیشتر حوادثی که مسلمانان مهاجر در اروپا و آمریکا و استرالیا و جاهای دیگر پی در پی انجام می دهند، آشنا شده ام. وقتی هم که به برزیل و آرژانتین سفر کردم باز همان مشکلات و درحقیقت همان فتوایی که بیشتر مهاجران از آن فتواها تأثیر پذیرفته اند مشاهده کردم. فتوایی که مسلمانان مهاجر بدون آنکه حیا کنند و خجالت بکشند همچنان انجام می دهند، حتی بعضی از آن ها معتقدند که با این کارها به خداوند متعال نزدیک می شوند. این فتواها که به گمان خودشان از مراجع بزرگی هم صادر شده به مسلمانان اجازه می دهد تا اموال کشورهایایی که با اسلام و مسلمانان در جنگ و ستیز هستند به هر روشی که شده به تصرف خود درآورند، به این

دلیل که اموال آنان اموال خداست و این حق امام است که آن ها را داشته باشد و در حال حاضر، مسلمانان نسبت به آن اموال سزاوارتر هستند.

به همین دلیل مسلمانانی هستند که در به پا داشتن نماز، پرداختن زکات، انجام دادن اعمال حج، روزه داشتن ماه رمضان و کارهای خیر سستی و تنبلی نمی کنند، اما در عین حال دزدی کالاهای باارزش و قیمتی از جاهای بزرگ یا خوردن مال کافر، با هر روشی را جایز و مباح می دانند، به این دلیل که آن ها دشمن اسلام و مسلمانان هستند، یا به این دلیل که مالک آن اموال، یهودی است و یهودی در حال جنگ با اسلام است، پس جایز است که از او دزدی کنیم و برای این کارهایشان هم فتوهای قانع کننده ای دارند که به گمان خودشان از مراجع بزرگ گرفته اند.

این گرفتاری و مصیبت بزرگی است که مسلمانی مدعی پیروزی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد ولی کارهایش با این ادعایش مطابقت نداشته باشد. مال دیگران را بدزدد درحالی که می داند دزدی در دین اسلام حرام است. دیگران را فریب دهد و به آنان خیانت کند، درحالی که می داند فریب کاری و خیانت حرام است و می داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «آن کس که ما را فریب دهد از ما نیست» (۱). من با یکی از آنان با همین حدیث بحث و جدل کردم به من پاسخ داد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که آن کس که ما را فریب دهد، یعنی مسلمانان را فریب دهد نه اینکه اگر غیر مسلمانان را فریب دهد مسلمان نیست. من از این تحلیل و تفسیر او شگفت زده شدم و گفتم با این تفسیر باید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

آن کس که ما را فریب دهد از ما نیست و اگر غیر ما را فریب دهد او از ما خواهد بود.

ص: ۲۵۴

آیا این منطق عاقلانه است؟ آیا این شبیه کار یهود نیست که ربا را در میان خودشان حرام می دانند ولی اگر ربا میان یهودی و غیر یهودی باشد حلال است؟ اسلام از این فرصت طلبی ها و منفعت های فردی و شخصی فاصله دارد.

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در فصل گذشته آوردم که فرموده اند: «از خود زشت بیندار آنچه را که از دیگران زشت می پنداری و نیکو بشمار برای خودت آنچه را که برای دیگران نیکو می شماری» (۱). این سخن یعنی اینکه امر زشت و ناپسند پیش همه زشت و ناپسند است و نیکی و نیکویی پیش همه نیک و نیکوست. اسلام دینی است که خداوند متعال همه ی فرستادگان و پیام آوران خود و از جمله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را که رحمت جهانیان است، به سوی آن فرستاده است. آنچه حرام نموده تا قیامت حرام و آنچه حلال کرده تا قیامت حلال است. کشتن جان انسان نزد خدا جز به حق حرام است پس جایز نیست که کشتن انسان مسلمان را حرام بدانیم ولی کشتن انسان کافر را حلال بدانیم، زیرا قتل هر دو نزد خدا حرام شده است و خداوند متعال حکم نموده که هر کسی جانی را به باطل بکشد، یا در روی زمین فساد نماید مثل این است که همه ی مردم را کشته است. همچنین است کارهای حرام دیگری مانند دزدی، فریب کاری، زنا، دروغ، نفاق، حيله نمودن، رباخواری، شهادت باطل و گناهان آشکار و پنهان و ستم و تجاوز، همه ی اینها در اسلام حرام است و انجام دادن آنچه با مسلمانان و چه با غیر مسلمانان جایز نیست.

من از برداشت بد مردم از فتوای برخی مراجع بزرگوار در شگفتم. با آن برداشت بد، دری را به سوی ما گشودند که ما از آن بی نیاز هستیم. آنان مردم را در امور دینشان به اشتباه انداخته اند و در عقایدشان فریفته اند. همین است که

ص: ۲۵۵

پلیس پاریس یکی از کارمندان عادی سفارت ایران در پاریس را به جرم دزدیدن دستگاه های الکترونیکی دستگیر می کنند و سپس تمام روزنامه های فرانسه در صفحه ی اولشان نوشتند: کنسول جمهوری اسلامی داخل بازار اروپایی دزدی می کند. با این عناوین جمهوری اسلامی ایران را زشت جلوه می دهند و به دنبال آن، به هدف انصراف دادن مردم از اسلام و با آراسته کردن عناوین باطل، اسلام را در تمام دنیا زشت جلوه می دهند. بله، این همه به خاطر برداشت بدی است که از این فتوهای غیر مسئولانه می شود و این فتواها هیچ نفعی جز مصیبت و گرفتاری و شایعات خراب کننده برای ما نداشته است.

فرض کنیم سارق دستگیر نشود و بدون اینکه کسی از نگاهبانان متعرض او بشود، از آن محل بگریزد، اما وجدان او، هیچ گاه او را راحت نخواهد گذاشت و در طول زندگانش، اگر مسلمان باشد او را سرزنش خواهد کرد؛ زیرا این آیه از کلام خدا را می خواند که: **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبُغْيَ بَعِيرِ الْحَقِّ؛ (۱)** بگو جز این نیست که پروردگارم زشتکاری های آشکار یا پنهان و گناه و افزون جویی ناروا را حرام کرده است.

پس همه ی زشتی ها چه آن هایی که برای مردم آشکار است و چه آن زشتی ها که بر مردم پوشیده می ماند، نزد خدا حرام است و خداوند آن ها را برای بندگان مؤمنش نخواست است. چگونه می توانیم فرزندانمان را بر انجام ندادن زشتی ها و دوری از آن ها تربیت کنیم، درحالی که ما همان زشتی ها را با دیگر مردمان انجام می دهیم؟ آیا درست است که به فرزندانمان بگوییم، نزدیک زنا نشوید زیرا کار ناپسندی است و راه بدی است و خداوند آن را بر ما حرام کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از گناهان بزرگی شمرده که باعث خلود در آتش می شود، ولی بعد

ص: ۲۵۶

به آن‌ها بگوییم زنا با زنان کافر برای شما جایز است. چون آن‌ها دشمن اسلام و مسلمانان هستند؟ آیا درست است که بگوییم زنا با زنان مسلمان حرام و با زنان کافر حلال است؟ این چیز عجیبی است که حتی دیوانگان بر آن می‌خندند تا چه رسد به عاقلان، آیا درست است که به فرزندت بگویی تو دروغ نگو، زیرا دروغ کار حرامی است ولی می‌توانی پشت سر استادت دروغ بگویی، چون او مسلمان نیست یا چون او از کشوری است که دولت آن کشور با مسلمانان در جنگ است.

این منطق عجیبی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و نمی‌توانیم آن را به اسلام نسبت دهیم.

اگر دشمنان اسلام، امثال این فتواها را بدانند و بشناسند، آن‌ها را به عنوان دلیلی قوی برای خراب کردن اسلام و منصرف کردن مردم از آن به کار می‌گیرند، هر عاقلی و هر دانایی و هر صاحب اخلاق نیکویی از این وضع منزجر است.

من با صراحت تمام و با تمام وجودم، این فتواها را حتی اگر به مراجع بزرگ نسبت داده شود رد می‌کنم. البته من اعتقاد دارم هیچ مرجعی چنین فتوایی را نمی‌دهد تا چه رسد به مراجع بزرگ، من خودم با برخی مراجع بزرگ ملاقات کردم، همه‌ی آن‌ها چنین فتوایی را رد کردند، پس این حرف‌ها پذیرفته نیست و این فتاوا را باید به گوشه‌ای پرتاب کرد چون با کتاب خدا مخالف است و با سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که همراهانش را به تخلّق به اخلاق قرآن آموزش می‌داد تا در کافران و مشرکان تأثیرگذار باشند مخالف است.

آیا خداوند نفرموده است: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ؟** (۱) آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با آنکه کتاب خداوند را می‌خوانید، آیا اندیشه نمی‌کنید.

ص: ۲۵۷

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده اند: «از کاری نهی نکن که خودت مثل آن را انجام می دهی؟» (۱)

ای مسلمانان، آیا بعد از این، آن فتواهایی را که رواج می دهند و به مراجع نسبت می دهند، می پذیرید؟ من وقتی در آمریکا بودم و در دار الحکمه الاسلامیه مشغول به کار شدم و با پناهندگان عرب و مسلمان از تمام کشورها و اقوام رفت و آمد کردم، شگفتی های زیادی را مشاهده کردم.

ناچارم از آقای شیخ محمد الهی به بزرگی یاد کنم، وی امام جماعت «دار الحکمه الاسلامیه» است و بهترین یار من در نشر افکار اسلامی و علمی و آزاد کردن اندیشه ها از عادت ها و تقلیدهای کورکورانه ای است که موجب زشتی دین اسلام می شود. ایشان بیشتر سخنرانی های من را به زبان انگلیسی در نهایت استادی ترجمه می کند. او و دار الحکمه، برای همه اندیشمندان از همه ی گروه ها و ادیان، که خواستار حقیقت هستند برای گفتگو و بحث های علمی و دینی سینه ای فراخ دارند. وی به من نیز فرصتی داد و حمایت نمود تا بحث های دینی خود را در دار الحکمه الاسلامیه که جلودار فکر خلاق، انتقاد سازنده و عمل صالحی است که اسلام و مسلمانان به ویژه پیروان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن بهره می برند، دنبال کنم. خداوند به ایشان برای کمک هایشان به اسلام و مسلمانان پاداشی نیکو عطا نماید.

بار دیگر به موضوع مورد بحث خودمان برمی گردم، گفتم که وقتی با پناهندگان به اقتضای کارم نشست و برخاست کردم، شگفتی هایی را دیدم.

یکی از آن ها که در برخی کتاب ها خوانده بود که گرفتن اموال کافر جایز است، پیش من آمد و گفت: من از تو پیروی می کنم و من به تو اعتماد دارم، اگر

ص: ۲۵۸

۱- (۱). این جمله در شعری که ابو الاسود دثلی سروده آمده است. نک: تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۶۷.

امر کنی انجام می دهم و اگر مرا نهی کنی انجام نمی دهم.

گفتم: بفرمایید چه می خواهید بگویید؟ گفت: من قصد ازدواج دارم و در آینده ای نزدیک به لبنان مسافرت خواهم کرد؛ زیرا همسر و خانواده ام و خانواده ی همسر در آنجا منتظر من هستند، هزینه های ازدواج هم خیلی دشوار و زیاد است. و من فقط می توانم با کارت شخصی خودم که بانک به من اجازه اش را داده یکصد و بیست هزار دلار خرج کنم.

پرسیدم: آیا این پول، مال خودت بوده که در بانک گذاشته ای؟ پاسخ داد: نه، بانک چون به من اعتماد دارد، این پول را در اختیار من گذاشته است.

گفتم: و آیا تو قصد آن را داری که در سررسیدی که بانک تعیین می کند آن پول را بازپرداخت کنی؟

گفت: از کجا این همه پول را بیاورم، بازپرداخت آن حتی در مدتی بسیار زیاد هم برای من ممکن نیست.

گفتم: پس تو می خواهی آن پول را مصرف کنی ولی به بانک بازگردانی؟

گفت: بله، همین طور است، من خیلی ها را می شناسم که این کار را کرده اند و هیچ کاری هم با آن ها نکرده اند، جز آنکه دیگر مورد اعتماد بانک نیستند و نام آنان از لیست مشتریان بانک خط می خورد و این تنها جریمه ای است که پرداخته اند.

گفتم: اگر راست گفتمی که من از تو پیروی می کنم و به آنچه می گویم اعتماد داری، من تو را به خاطر خدا نصیحت می کنم که چنین کاری نکنی. این گفته ی من او را به تعجب واداشت، موضوع سخنش را عوض کرد و همچون انکار کننده ای گفت، مگر فتوای فلان آقا را در فلان کتاب نخوانده ای؟

گفتم: می دانم چه می خواهی بگویی، من آن فتواها را خوانده ام ولی برداشت من با برداشت تو متفاوت است و اگر نصیحت پذیر هستی من تو را از انجام آن

کار نهی می کنم.

او تمام تلاشش را کرد تا مراقب کند که بانک های اینجا همه در اختیار یهودیانی است که با ما در جنوب لبنان و فلسطین در جنگ هستند، و اموال ما را به غارت می برند و یکصد و بیست هزار دلار نزد آن ها ارزشی ندارد.

گفتم: تمام شد، دیگر تو را نصیحت نمی کنم و به آنچه تو می خواهی فتوا نمی دهم و از این پس تو آزاد هستی، چرا که خداوند تو را مورد حساب رسی قرار خواهد داد و هیچ کس گناه دیگری را با خود همراه نمی برد، تو باید در این مسأله به آن کسی که از او تقلید می کنی مراجعه کنی و من مرجع نیستم.

او درحالی که سرگردان شده بود گفت: من فقط می خواهم تو مراقب کنی و من به دلیل نیاز دارم.

گفتم: اگر آن چنان که تو می گویی، این بانک ها همه، صاحبانی یهودی دارد و آن ها هم دشمنان ما هستند که در جنگ با ما هستند، چگونه است که به تو اعتماد کرده اند و همه ی این پول ها را در اختیار تو گذاشته اند، بدون اینکه در برابر آن از تو چیزی بخواهند؟! این ها همان کسانی اند که به این آیه ی قرآن کریم عمل کرده اند که می فرماید: **وَلَا تَشْتَوِي الْحَسَنَةَ وَ لَا السَّيِّئَةَ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ (۱) نیکی و بدی برابر نیستند به بهترین شیوه (دیگران را از چالش با خود) بازدار، ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی است، همچون دوستی مهربان می گردد.**

آنان با وجود دشمنی میان شما، با نیکی با تو برخورد کرده اند، به تو کمک کرده اند و یکصد و بیست هزار دلار را بدون هیچ ضمانتی و فقط به صرف اعتماد در اختیار گذاشته اند و من یقین دارم اگر می خواستی از یک مسلمانی هزار دلار

ص: ۲۶۰

ضمن اینکه فراموش نکن که وقتی می خواستی ویزای اقامت و کار در این کشور را بگیری، آنان با تو قرارداد بستند که سوگند بخوری که قوانین این کشور را زیر پا نگذاری و تو هم این سوگند را به جا آورده ای، پس اگر الآن بخواهی این کار را بکنی، در امانت خیانت کرده ای و به سوگند خودت وفادار نبوده ای درحالی که خداوند متعال به مؤمنین فرمان می دهد تا به پیمان ها خیانت نورزند یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ (۱)** ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان ها وفا کنید.

گذشته از همه ی این ها، چگونه می خواهی پایه و اساس ازدواجت را با پول دزدی و حرام که از دست رنج خودت به دست نیامده، استوار سازی؟ درباره ی دین و جان خودت و همسرت از خدا پروا داشته باش. در این حال اشک از چشمانش سرازیر شد، مرا می بوسید و می گفت آفرین بر تو، دل و عقل مرا گشودی و روشن کردی، درحالی که من بر سر تو فریاد زدم.

این تنها یک نمونه بود، ما اگر تلاش کنیم تا سرشت انسان ها را، همان سرشتی که خداوند مردم را بر آن سرشته است بیدار کنیم و برانگیزانیم، مردم هدایت می یابند.

با این فتواهاست که حتی مسلمانان پایبند به قوانین و مقررات هم، فریب کاری و کلاه گذاری و گواهی دادن به باطل و دروغ گفتن را یاد می گیرند. برای اینان مهم این است که بیشتر و بیشتر بر ثروت حرام دست یابند. آن فتواها که معلوم نیست به منظور چه اهدافی صادر می شود، ثروت های حرام را حلال می کنند. مثلاً به مجرد یک تصادف ساده ی اتومبیل که می تواند آن را نزد دوست مسلمانش ببرد و تعمیر کند و هزینه اش هم از دوپست دلار بیشتر نمی شود، ولی این دوست

ص: ۲۶۱

مسلمانان به اتفاق صاحب اتومبیل، فاکتوری را تهیه می کنند که مخارج تعمیر اتومبیل بیش از سه هزار دلار می شود. همه ی اینها تقلب و کلاه برداری است، خودشان هم می دانند که دروغ می گویند ولی آن فتوا، تنها توجیهی است برای دروغ و فریب کاری و تقلب کاری، چرا؟ چون شرکت بیمه ای که قرار است خسارت را پرداخت کند، شرکتی است که وابسته به دشمنان اسلام و مسلمین است، پس باید مسلمانان به هر روشی که شده به زور اموالش را غارت کنند.

گاهی دیده شده، بعضی از مسلمانان در این راه زندگی خود را هم به خطر می اندازند. اتومبیل دسته چندی را با سیصد دلار می خرد، بعد با آن به بزرگراه ها و راه هایی می رود که اتومبیل ها با سرعت زیاد حرکت می کنند و ناگهان روبروی یک اتومبیل گران قیمت ترمز می زند تا آن اتومبیل از پشت به اتومبیل این آقا بکوبد و تصادف کند، خوب، شرکت بیمه همه ی این خسارت را پرداخت می کند و بعد هم پول بیمه را بین خودش و آن تعمیرکار طمعکاری که فاکتور تقلبی را با چند برابر مزد تعمیر درست کرده، تقسیم می کنند. حتی بعضی از این مسلمانان وقتی همه ی راه ها به رویشان بسته شود، مبادرت به آتش زدن خانه هایشان یا محل کارشان می کنند، چون می دانند خسارت آتشی که خانه هایشان را سوزانده و یا آنچه را که در محل کارشان بوده و از بین برده، با سودهای خیالی، و بدون زحمت برمی گردد.

برخی از دوستان برای من تعریف می کردند که روزی یک اتوبوس عمومی در منطقه «داکس» که مسلمانان در آنجا ساکن هستند، بر اثر تصادف واژگون می شود و قبل از اینکه پلیس حاضر شود تا از علت حادثه تحقیق کند، همان طور که اتوبوس واژگون شده بود، ناگهان پر از مسافر می شود. وقتی پلیس با سرعت هرچه تمام در محل حادثه حاضر می شود چهل و پنج نفر مرد را می بیند که همه ی آن ها از دردها و جراحت های خیالی شکایت می کرده اند. و وقتی راننده ی

اتوبوس که به بیمارستان منتقل شده بود به هوش می آید و به حالت عادی باز می گردد و از گزارش پلیس آگاه می گردد، بیچاره حیران و سرگشته می شود و می گوید مسافرانی که در هنگام حادثه با من بودند از پنج نفر بیشتر نبودند، این چهل نفر از کجا آمدند؟ از همین رو شرکت های بیمه و پلیس تحقیقات گسترده ای را آغاز می کنند و پرونده ی ویژه ای را در این باره باز می کنند، زیرا دیگر یقین داشتند اینجا دروغ و فریب کاری صورت گرفته است، به ویژه آنکه همه ی ادعاکنندگان از مسلمانان بودند.

این چه اسلامی است که از پیروانش زشتی می بیند و مسلمان به خاطر به دست آوردن بهره ای کم یا زیاد مادی، وجدانش را به بهایی اندک می فروشد و دینش را در معرض ناپسندی و زشتی قرار می دهد و کاری می کند که مردم از آن دور شوند و انزجار داشته باشند؟

کجاست آن اخلاقی که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را به آن سفارش کرده است و کتاب پروردگاران ما را بر آن ترغیب و تشویق نموده است و اهل بیت علیهم السَّلام در هر زمانی برای نشر آن تلاش کرده اند؟ آیا این همان اخلاقی است که پیامبر برای تکمیل آن مبعوث شده است؟ آیا این است سفارش های قرآن که در هر لحظه ما را ندا می کند که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعَرَّضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ (۱) ای مؤمنان، به دادگری برخیزید، و برای خداوند گواهی دهید. اگرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادر، و یا نزدیکان شما باشد، و اگر (هریک از دو طرف دعوا) دارا باشد یا نادار، خداوند به (دستگیری از) هر دو سزاوارتر است، پس از هوای نفس پیروی

ص: ۲۶۳

نکنید تا عدالت را پیشه کنید و اگر در گواهی دادن زبان بگردانید یا از آن روی برتائید، بی گمان خداوند از آنچه می کنید آگاه است.

آیا این است سفارش های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای امتش، آنجا که فرموده:

«امانت دار کسی باشید که به تو اعتماد کرده و به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت مکن» (۱). اکنون ما در کجای این همه سفارش قرار داریم؟ دین در میان ما پیروانش غریب گشته، پس تو دیگر از دشمنانش مپرس.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ (۲) خداوند، شما را از نیکی ورزیدن و دادگری با آنان که در کار دین خدا با شما نجنگیده اند و شما را از شهرهایتان بیرونتان نکرده اند باز نمی دارد، بی گمان خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.

خداوند متعال با این آیه ما را دعوت می کند تا با کسانی که با ما به مقابله و جنگ برنخاسته اند و ما را از وطنمان بیرون نینداخته اند در تمام جنبه های مادی و معنوی رفتار پسندیده ای داشته باشیم. در این صورت نیکوکاری و عدالت اسلامی دو ابزار از ابزارهای دعوت به اسلام، می شوند که صورت درخشان اسلام را برای غیر مسلمانان به نمایش می گذارند.

به واسطه ی گشودن دری که مسلمانان با اخلاق برترشان به روی غیر مسلمانان باز می کنند، وضعیت زندگی مسالمت آمیزشان به یک حالت روحی علاقه مند به اسلام متحول می شود و در نتیجه غیر مسلمانان را به سوی ایمان به اسلام راهنمایی و رهبری می کند. این یک روش عملی برای مسلمانانی است که

ص: ۲۶۴

۱- (۱) . مسند احمد، ج ۳، ص ۴۱۴.

۲- (۲) . ممتحنه (۶۰): ۸.

در مناطق کافر نشین زندگی می کنند و با آنان برخورد دارند.

ممکن است برخی از مراجع بزرگوار به عنوان یک مسأله شرعی بگویند گرفتن اموال کافران برای مسلمانان مباح است، اما قطعاً اگر بدانند با عمل به این فتوا توسط مسلمانان، اسلام زشت جلوه می کند و در نهایت به ضرر اسلام است هرگز آن فتوا را نداده و تصرف در اموال کفار را حرام می دانند، و از همین رو مراجع بزرگوار و شجاع دیگری فتوا صادر کرده و این نوع کارها را حرام دانسته و بنابر آیه ی هشتم از سوره ی ممتحنه که هم اینک گذشت، از آن کارها به صورت جدی نهی کرده اند.

و گفته اند چنانچه مسلمانی، اموال انسان کافری را تنها به جرم اینکه او کافر است غارت نماید، عمل حرامی را مرتکب شده است و از طریق راهنمایی ها و ارشاداتشان بارها اعلام کرده اند که دزدی حرام است چه از مسلمان و چه از کافر، همچنان که مال و خون و آبروی انسان مسلمان حرمت دارد، همچنین است مال و خون و آبروی انسان کافر، و هر چند ممکن است میان مسلمانان و کافرانی که در یک اجتماع زندگی می کنند، پیمان نامه ای نوشته نشده باشد ولی بر عهده و ذمه ی انسان مسلمان است که هیچ کس از دیگری دزدی نکند و هیچ کس به دیگری تجاوز و سرکشی نکند.

فتواهایی نیز در زمینه ی حفظ و نگهداری از قوانین و نظام اجتماعی وجود دارد. و لازمه ی نگهداری از نظام و قوانین اجتماعی این است که هیچ کس از افراد جامعه به دیگری تعدی و تجاوز ننماید، خداوند متعال در این آیه بر تمام افراد جامعه واجب کرده تا در یک نظام متوازن و همدست زندگی کنند.

روایت شده که امام باقر علیه السلام می خواستند تا امانتی را که کسی در مدینه در اختیار ایشان گذاشته بود برگردانند، اما برخی از همراهان ایشان اعتراض کرده و گفتند شما می خواهید امانت را به این مرد برگردانید در حالی که می دانید او

ناصبی است؟ امام علیه السلام فرمودند: «برمی گردانم اگرچه ناصبی باشد، من کسی هستم که با او عهد و پیمان بسته ام».

امانت امر ارزشمندی است که میان امانت دهنده و امانت گیرنده با قطع نظر از عقیده و دین، ارتباط ایجاد می کند و الَّذِينَ هُمْ لَأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ (۱) مؤمنان کسانی اند که امانت های نزد خویش و پیمان های خود را پاس می دارند.

مؤمنان نمی توانند به آنچه که در پیشگاه خداوند و پیشگاه مردم به آن ملتزم و متعهد شده اند خیانت ورزند. زیرا حفظ امانت و نگهداری آن، مسئولیت انسان مؤمنی است که شرعا بر او واجب است تا خون و مال و آبروی مردم را که به او اعتماد کرده اند حفظ کند. این امر یا در چهارچوب قوانین عمومی شرعی است و یا در چهارچوب پیمان هایی است که انسان مؤمن با دیگران بسته و خود را ملزم به آن می داند. او در پیشگاه خدا به اعتبار اینکه ادای امانت نشانه ی بارزی از نشانه های ایمان است مسئول است و به همین جهت خداوند متعال کار انسان خیانت ورز یهودی را که اموال غیر یهود را برای خود حلال می دانسته، زشت و ناپسند شمرده و فرموده: وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ (۲) و از اهل کتاب کسی است که اگر مال زیادی به او بسپاری به تو بازپس می دهد و از ایشان کسی نیز هست که اگر دیناری بدو بسپاری به تو باز نخواهد داد مگر آنکه پیوسته بر سرش ایستاده باشی این به خاطر آن است که آنان می گویند بر ما چیزی نیست برای خوردن مال غیر اهل کتاب، و بر خدا دروغ می بندند با آنکه خود می دانند.

ص: ۲۶۶

۱- (۱) . مؤمنون (۲۳): ۸.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۷۵.

خداوند متعال عمل یهودیانی که خود را از مسئولیت شان نسبت به حفظ و نگهداری اموال و خون و آبروی غیر یهودیان رها نیده اند و همه ی آن را برای خودشان حلال می دانند، زشت و ناپسند می شمارد. خداوند آنان را به خاطر اینکه حرمت مال یهود را می گذارند، ولی نسبت به احترام مال و خون و آبروی غیر یهود مسئولیتی ندارند، سرزنش می کند. این وحی قرآنی است که خداوند می خواهد مسلمانان هم نسبت به مسلمانان و هم غیر مسلمانان امین باشند. اگر مسلمانان فکر کنند که می توانند کفار را بکشند و اموالشان را غارت کنند و به آن ها تجاوز و تعدی نمایند و در این راه مسئولیتی و تکلیفی ندارند، در این صورت میان ما و یهود که خداوند آنان را سرزنش می کند چه فرقی و تفاوتی وجود دارد؟

اگر می خواهیم امت اسلامی برخیزد و به سوی تمدن حقیقی گام نهد تا در امنیت و آرامش زندگی کند، چاره ای نداریم جز اینکه به تعالیم و آموزه های دین پاک اسلام عمل کنیم، دینی که به هر فضیلت و نیکی که بوده، ما را بر آن تشویق کرده و هیچ پستی و رذالتی را رها نکرده جز آنکه ما را از آن نهی کرده است.

ای مسلمانان مهاجر، از خواب غفلت بیدار شوید، خدا بر شما رحم کند و قبل از اینکه وقت بگذرد به اخلاق ستودنی متخلق شوید و فراموش نکنید که شما در سرزمین سبز و خرمی هستید که مناسب کشت و زراعت است. خداوند به شما ابزار کشت را عطا کرده همان گونه که به شما بذر زراعت را بخشیده است پس به سرعت کار کنید زیرا ساکنان کشوری که تو در آن مهاجر هستی تشنه و گرسنه اند، عقلشان تهی و جسمشان گرسنه است، پس از آنچه خداوند به شما روزی داده بر آن ها بخل نورزید، همه ی شما در روز قیامت در پیشگاه خداوند نسبت به دعوت به راه خدا مسئول هستید همه ی شما دعوت کننده هستید و چه کسی نیکوگفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت نمود و عمل صالح انجام داد

و گفت من از مسلمانانم.

نسخه ی هفتم درمان: اهمیت خانواده و حفظ آن

ناچاریم در این موضوع نکاتی را به دقت مورد بررسی قرار دهیم، زیرا اسلام به خانواده و نقش آن، اهمیت فراوانی داده است.

خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده ی خویش را از آتشی بازدارید که هیزم آن، آدمیان و سنگ هاست و بر آن فرشتگانی درشت خوی سخت گیر نگاهبانند که از آنچه خداوند به آنان فرمان دهد سر نمی پیچند و از آنچه به آن امر شده اند سر نمی تابند.

یکی از مهم ترین اصول حفظ خانواده، توجه به تربیت فرزندان خانواده ای است که از پدر و مادر و فرزندان پسر یا دختر تشکیل می شود، و ممکن نیست از تربیت صحبت کنیم قبل از آن که از عدالت در خانواده سخنی به میان آوریم.

لازم است به هر صاحب حقی، حقش داده شود، آن صاحب حقی که خداوند متعال به خاطر آن حق، او را آفریده و آن حق را مخصوص او گردانیده است.

خداوند متعال مدیریت خانواده را به مرد واگذار کرده است، او رئیس خانواده است و این ریاست، مسئولیت بزرگ آماده کردن مقدار زیادی از غذا و مسکن و لباس و چیزهای دیگری که یک زندگی عمومی را سامان می دهد، به عهده ی مرد می گذارد. خداوند می فرماید: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ

ص: ۲۶۸

علی بَعْضٍ؛ (۱) مردان سرپرست زنانند بدان روی که خداوند برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری داده است.

معنای قَوَام بودن مرد بر زن، تسلط و زورگویی و ستم نیست تا مرد بر زن خود زور بگوید و ستم کند و با او مشورت نکند و او را دوست نداشته باشد.

مرد حق ندارد به خاطر نیرومندی جسمش بر زن تسلط یابد، او را کتک بزند و بر او با فحش و ناسزا خشم گیرد و حق ندارد به این دلیل که او مرد است و بر همه چیز تواناست و او زن است و بر همه چیز ناتوان است بر اموال زن و آنچه را که او خودش مالک است مسلط شود.

عدالت میان زن و مرد از مواردی است که قرآن کریم به آن تأکید کرده و فرموده است: **وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَّهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيَّهِنَّ دَرَجَةٌ؛ (۲)** و زنان را بر مردان حق شایسته ای است چنانچه مردان را بر زنان، و مردان را بر آنان پایه ای برتری است.

این درجه و افزونی، بیشتر از آنچه که مسئولیت اداره ی امور خانواده را در بر می گیرد، معنی نمی دهد. این درجه و افزونی همان مسئولیت حمایت و حفظ خانواده از هر خطری است که آن را تهدید می کند و از همین جا می توانیم بفهمیم که چرا خداوند متعال جهاد را تنها بر مرد و نه زن واجب نمود، زیرا با جهاد مرد، که گاهی باعث می شود مرد زندگی خود را قربانی کند، خانواده اش در عزت و بزرگواری زندگی می کنند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قبل از وفاتشان در مورد نیکی کردن به زنان سفارش نمود و فرمود: «در مورد زنان از خدا پروا داشته باشید، زیرا آنان را به عنوان امانت خدا

ص: ۲۶۹

۱- (۱) . نساء (۴): ۳۴.

۲- (۲) . بقره (۲): ۲۲۸.

به دست گرفته اید» (۱).

قرآن کریم ستم و تسلط ظالمانه ی مردان بر زنان را حرام دانسته است.

وَلَا تُؤْمِسُ كِوَاهِنًا رَاغِبًا وَلَا لَئِيْمًا يَفْعَلُ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (۲) و آنان را برای زیان رساندن نگه ندارید که بر آنان ستم کنید، و هرکس چنین کند بر خود ستم روا داشته است.

زن کالا و ملک مرد نیست تا بتواند هر آنچه را که بخواهد، با او انجام دهد.

او موجود زنده ای همچون مرد است که نیمی از اجتماع را تشکیل می دهد. زن رئیس خانه و مادر فرزندان و سازنده ی ملت ها و تلاش ها و جهاد ملت هاست. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با چنین تعبیری حدیث وارد شده است و این همان خوب شوهرداری است.

اما اگر موضوع برعکس شود و زن ریاست خانواده و اداره ی آن را بر عهده بگیرد، همچنان که در کشورهای غربی چنین وضعیتی وجود دارد، در این صورت معیار و موازین از هم پاشیده می شود و هرکس وظیفه ی خود را گم می کند، فرزندان، تندخوی و ناسازگار می گردند و این به ضرر آنان خواهد بود، هرکدام از پسر و دختر شخصیت خود را از دست خواهند داد، خانواده بی سرپرست می شود و اضطراب حاکم می شود.

از مهم ترین عواملی که به تربیت موفق کمک می کند، برپایی عدالت در میان فرزندان است. همان طور که پدر وظایف و مسئولیت هایی دارد، مادر نیز مسئولیت و وظایفی دارد، برای هیچ کدام از آن ها جایز نیست که در برخورد با فرزندان دنباله رو عواطف و احساساتش باشد و یکی از آن ها را بر دیگری به طور

ص: ۲۷۰

۱- (۱) . مسند احمد، ج ۵، ص ۷۳.

۲- (۲) . بقره (۲): ۲۳۱.

مبالغه آمیزی ترجیح دهد. زیرا در این صورت درد حسادت در میان فرزندان نفوذ پیدا می کند، روابط خانوادگی را پاره پاره می کند و تلاش ها به سمت خراب کردن همدیگر سوق داده می شود و احساسات ارزشمند خانوادگی به دشمنی، مکر و دشنام دادن تغییر می یابد. همچنان که این امر برای یوسف و برادرانش واقع شد إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ *؛ (۱) آن گاه که برادران یوسف گفتند همانا یوسف و برادرش برای پدرمان از ما دوست داشتنی ترند با آنکه ما گروهی توانمندیم، بی گمان پدرمان در گمراهی آشکاری است، بکشید یوسف را یا به سرزمینی دوردست بیفکنید تا روی پدر را به سمت خود کنید و پس از آن گروهی درستکار باشید.

نابرابری میان فرزندان و ترجیح فرزند پسر بر دختر ستم دیگری است که از زمان جاهلیت تا امروز ادامه دارد، همه ی حقوق پسر و شاید بیشتر از حَقِّش را به او می دهند، ولی دختر را از ساده ترین حقوقی که خداوند متعال برای او واجب نموده محروم می کنند.

روایت شده که یکی از همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مالی را به یکی از پسرانش بخشید و برای گواهی آن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: آیا این کار را برای همه ی فرزندان انجام داده ای؟ پاسخ مرد منفی بود و گفت: نه، ای رسول خدا. حضرت فرمودند: از خدا پروا کنید و در میان فرزندان به عدالت رفتار کنید. آن مرد برگشت و مال خود را از پسرش گرفت. (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (۱). یوسف (۱۲): ۸-۹.

۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۱۳، ص ۱۳۴، کتاب الهبه؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۶۶، کتاب الهیات، باب کراهه تفضیل بعض الأولاد فی الهبه، ح ۱۳.

در بعضی از خانواده ها تقسیم بندی دیگری به چشم می خورد، پدر، پسران خودش را ترجیح می دهد و آنان را گرامی می دارد و مادر، دختران خودش را برتری می دهد و بیشتر از فرزندان پسر به دخترانش می رسد، این هم یک اشتباه آشکاری از هر دو طرف است، پدر و یا مادر حق ندارند که در برخورد با فرزندان ستم کنند و برخوردی داشته باشند که سبب جدایی و دشمنی میان آنان گردد.

با چنین برخورد و ستمی، کینه و ناخشنودی و لذت انتقام در دل های فرزندان پدید می آید، از این پس جز به فریبکاری و حيله و مکر، که سبب ضعف شخصیت و از بین رفتن عواطف و احساسات لطیف می شود، فکر نمی کنند، با این برخوردها، در آنان آمادگی برای انحراف به وجود می آید که دیگر درمان آن بسیار سخت خواهد بود.

پدران و مادران را آگاه می سازم و سفارش می کنم که در حضور فرزندان خود با همدیگر ستیزه و کشمکش نکنند، زیرا این کار سبب می شود مشکلات فراوانی برای فرزندان به وجود آید، درس خواندنشان و رشد عقلی آن ها را به تأخیر می اندازد.

پدران و مادران را آگاه می سازم تا فرزندان را چندان کتک نزنند که دردآور و دردناک باشد به طوری که اثر آن بر جای بماند. به تنبیه و زدن عادتشان ندهند، بلکه به راهنمایی و پند نیکو و آموزش دادن آنان، عادتشان بدهند. بگذارید به جای سرزنش و خشونت و ترس، که موجب به وجود آمدن خواری و ذلت در جان آنان و سبب از دست دادن شخصیتشان می شود، لبخند بزنند و بخندند.

مسئولیت پدران و مادران که به کشورهای غریب مهاجرت کرده اند، در مقابل فرزندانشان مسئولیت بزرگی است، فرزندان گناهی ندارند، زیرا آنان از آنچه که در مدرسه های غیر دینی، آموزش می بینند، تأثیر می پذیرند.

بنابراین بر پناهندگان و مهاجران لازم است قبل از هر چیزی و قبل از تأسیس هر پروژه ای، برای فرزندان خود مدارس اسلامی تأسیس کنند تا فرزندانشان زبان عربی و قرآن کریم و اصول اسلامی را فراگیرند، آن اصولی که در آینده آنان را از هر انحرافی مصون و محفوظ می دارد؛ نیز لازم است تا پدران و مادران، فرزندان خود را در تمامی مراحل آموزشی همراهی کنند و تنها به مرحله ی ابتدایی اکتفا نکنند، بلکه باید مراحل بعدی آموزشی را نیز دنبال کنند حتی اگر لازم باشد، یک دانشگاه اسلامی را هم تأسیس کنند.

اگر ما جوانان خود را چه پسر و چه دختر، بدون برنامه های تربیتی و باشگاه های فرهنگی و رفاهی که بتواند آنچه را که خود دارند آراسته و زیبا نشان دهد و خواسته هایشان را یک جا جمع کند و همدیگر را بشناسند، رها کنیم، بدون شک با وجود گروه هایی که این جوانان بی گناه را شکار می کنند تا با آنان، قمارخانه ها و مصرف مواد مخدر و انحرافات جنسی و اخلاقی زیاد گردد، منحرف خواهند شد.

بر پدران و مادران واجب است تا فرزندانشان را به برپایی نماز عادت دهند، خداوند می فرماید: **وَ أُمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا؛ (۱)** خانواده ات را به اقامه ی نماز فرمان ده و بر آن شکیا باش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما یاد داد که در چه زمانی کودکان کوچک خود را آموزش دهیم، ایشان فرموده اند: «فرزندان خود را در هفت سالگی وادار به نماز خواندن کنید و برای نماز در ده سالگی تنبیه کنید و محل خوابشان را از هم جدا کنید.»**(۲)**

لازم است تا پدران و مادران، فرزندان خود را، بدون سختی و زحمت، به

ص: ۲۷۳

۱- (۱). طه (۲۰): ۱۳۲.

۲- (۲). سنن ابی داود، کتاب الصلاة، باب متی یؤمر الغلام بالصلاة، ص ۱۹۳، ح ۴۹۵.

خواندن نماز عادت دهند تا داوطلبانه و نه ناخواسته، به سوی نماز روی آورند، از کودکی آنان را با فرامین دین پاک الهی آشنا سازند و به آنان آموزش دهند، ارتباط فرزندانشان را با آفریدگارشان در آشکار و نهان، تقویت و محکم کنند و البته اگر این آموزش ها، عملی باشد و نه تنها گفتاری، فایده ی بیشتری می رساند.

فرزندانی که در این فضای روحی با پدران و مادرانشان زندگی می کنند، تأثیر بیشتری می پذیرند، زیرا پدران و مادران اسوه و نمونه برای فرزندانشان هستند. آن پدر و مادری که نماز نمی خواند، نمی تواند بر فرزندانش تأثیرگذار باشد، آن که چیزی ندارد، چگونه می تواند آن را به کسی ببخشد؟! و این معنای فرمایش امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «با کارهایتان دعوت کننده به سوی ما باشید و نه با گفتارتان.»^(۱)

تحقیقات نشان می دهد که فرزندانی که از کودکی بر اطاعت خداوند رشد می کنند، در زندگی موفق ترند و اینان کسانی اند که وقتی بزرگ می شوند و ازدواج می کنند به پدر و مادرشان احترام می گذارند - درست برعکس فرزندانی که از کودکی رها شده و تربیت دینی نشده اند، اینان در زندگی شکست خورده اند و وقتی بزرگ می شوند برای پدر و مادرشان ارزشی قائل نمی شوند.

سریچی از فرمان پدر و مادر و ترک آنان در هنگام پیری و ناتوانی از سوی فرزندانشان، نتیجه ی حتمی ضعف و سستی در تربیت دینی است که از ابتدا آنان را با تربیت دینی آشنا نمی سازند، مثل اینکه مجبورشان می کنند با زور و فشار و همراه با سرزنش نماز بخوانند.

من خودم شاهد بودم که چگونه یکی از خویشاوندانم، فرزندانش را می ترساند، کمربند به دست در مقابلشان می ایستاد و هر کدام از فرزندانش که در

ص: ۲۷۴

وضو یا در رکوع و سجودش خطا می کرد و یا هر اشتباه دیگری را انجام می داد، با کمر بند می زد، به گونه ای که هر وقت پدرشان را با کمر بند می دیدند از ترس به خودشان می لرزیدند، مضطرب و سرگردان شده و نمی دانستند چه بکنند، او هم با به کار بردن الفاظ زشت و رکیک و زدن آن ها شخصیت فرزندان خود را خرد می کرد. من بارها او را از این کار باز داشته ام، ولی دست از این کارهایش برنداشت. زمان گذشت فرزندان بزرگ شدند درحالی که نماز نمی خوانند، سیگار می کشند و مشروب می خورند. پس از بیست سال پدرشان را دیدم در حالی که او از فرزندانش به خاطر اینکه از او فرار کرده اند و از دور و برش پراکنده شده اند، ایراد می گرفت و سرزنششان می کرد، اما من این سرزنش و ملامت را به سوی خودش متوجه کردم. بعد به من گفت: پس چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند هرگاه فرزندانان به ده سالگی رسیدند، آن ها را برای نماز بزنید؟

از خدا طلب آموزش کردم و گفتم: اگر رسول خدا تو را درحالی که با این وحشی گری به فرزندان می زدی، می دید حتما از تو بیزاری می جست، آیا او به این شدت و سختی فرمان داده است؟ مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که احکام خدا را در هفت سالگی به فرزندانان آموزش دهید، بعد در طول سه سال با محبت و نرمی و مدارا، آنان را به احکام خدا عادت دهید و وقتی به سن ده سالگی رسیدند، دیگر خودشان دوست می دارند نماز بخوانند، ولی اگر وقتی به سن ده سالگی رسیدند و نسبت به آن احکام سستی و تنبلی کردند، برای یادآوری، آن ها را به نرمی بزنی، اما تو بی رحمانه و سنگ دلانه با آنان برخورد می کردی، درحالی که اسلام دین رحمت و دوستی است. اگر عاقل بودی همان کاری را می کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام انجام می داد، آن دو امام، درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند و در حال سجده

بود، بر پشت آن حضرت سوار می شدند و آن حضرت هم تا آن موقع که پایین نیایند، سر خود را از سجده بلند نمی کردند. ما باید این طور فرزندانمان را آموزش دهیم نه با سرزنش کردن و زدن.

پدران و مادران ما با فرزندانمان با زبان بیگانه صحبت می کنند و از کودکی قرآن را به آن ها یاد نمی دهند، در نتیجه کودکان مهاجر ما، بیشترشان با زبان عربی آشنا نیستند و یا به سختی صحبت می کنند. اگر پدران و مادران همیشه با زبان عربی صحبت کنند و قرآن کریم را به کودکانشان بیاموزند، درمان این مشکل اسان است و این بی دانشی و ناآگاهی در نزدیک ترین زمان از بین می رود.

در پایان می گویم بر پدران و مادران و سرپرستانی که تربیت فرزندانمان را به عهده گرفته اند، واجب است تا آنان را به گونه ای تربیت کنند که اعتماد به نفس داشته باشند، به آنچه که خود دارند توجه کنند و شخصیت و کیان خود را بسازند، و برای هیچ کس خود را کوچک، خوار و ذلیل و شرمنده نسازند، بلکه خواری آن ها فقط برای پروردگار جهانیان باشد.

هرگاه کودک از آغاز کودکی اش با خصلت های نیک و پسندیده تربیت شود و خواستار بزرگی و مرتبه ی بالا باشد و تصمیمش به ارزش های معنوی تعلق بگیرد و از امور پست و ناچیز بدش بیاید، بدون تردید، شخصیت نیرومند و درخشانی به دست خواهد آورد که پستی و فرومایگی را دنبال نمی کند و بر مرکب فساد سوار نخواهد شد. و به همین خاطر پدران و مادران را سفارش می کنم تا فرزندانمان را با امور خیالی نترسانند، همچنان که لازم است تا کودکان خود را از خداوند نترسانند، زیرا در این صورت نعمت ها و توانایی های خود را دست کم می گیرند، آنان را طوری تربیت کنند که آفریدگارشان را دوست بدارند، زیرا او اگر خدا را دوست داشته باشد، آفریده شده های او را هم دوست خواهد داشت.

نقش پدر و مادر در تربیت فرزندان، نقش بسیار مهمی است، زیرا از همین

نقش مهم تربیتی پدران و مادران، خانواده های سعادت مند، و به دنبال آن ملت های سعادت مندی به وجود خواهد آمد.

اگر جان پاک آدمی، از ابتدا بر خوبی ها پرورش یابد، و اگر بر پاکی و صفای قلب و پاکیزگی تربیت شود، و اگر بر کار خیر و دنباله روی از حق و رها کردن باطل عادت داده شود، و اگر پیوسته بر راه راست و عادت های مسالمت آمیز باقی بماند، و خود را تزکیه کند و تهذیب نفس داشته باشد، او قطعاً با سعادت و پیروزی رشد خواهد کرد و بزرگ خواهد شد و از لغزش ها و تباهی ها در امان خواهد بود.

پدران و مادران باید در برخورد با فرزندانشان سخت گیر و سنگ دل نباشند، زیرا بی رحمی سبب تضعیف شخصیت آن ها می گردد. ترس، به فرزند شخصیتی بیمارگونه می دهد که به دروغ و نفاق رغبت نموده و در نتیجه او را به همه ی پستی ها وادار می کند. منش و شخصیت بیمارگونه، به سرعت از آنچه که پیرامون اوست، تأثیر می پذیرد و با ذلت از هر انحرافی بدون بررسی تقلید می کند.

هرگاه می گوئیم باید بی رحمی و سنگ دلی را کنار گذاشت به این معنی نیست که پدران و مادران نسبت به تربیت فرزندانشان سستی کنند و آن ها را یک تربیت آبکی بکنند که کودک لوس و نر بار بیاید و در نتیجه مجبور شوند به هر خواسته ی این کودک، کوچک یا بزرگ جواب مثبت بدهند و چشمانشان را از هر خطا و اشتباهی که کودکشان مرتکب می شود، ببندند، زیرا ممکن است اگر پدران و مادران در مقابل آن سکوت کنند خطر بزرگی متوجه آن ها گردد.

اسلام همان دین میانه ای است که به ما یاد داده تا نه افراط کنیم و نه تفریط، و به ما یاد داده که بهترین کارها میانه روترین آن هاست و به همین روش که بهترین روش است ما کارهای واجب خود را انجام می دهیم و حد وسط را می گیریم.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ؛ (۱) بگو بیایید تا آنچه را که خداوند بر شما حرام کرده بر شما بخوانم، چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان را از بیم فقر نکشید، ما به شما و آنان روزی می رسانیم، و به کارهای زشت آشکار و پنهان نزدیک نشوید.

همچنین فرموده است: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ؛ (۲) بگو جز این نیست که پروردگار من زشتکاری های آشکار و پنهان و گناه و افزونجویی ناروا را حرام کرده است.

این آیه و آیه ی قبل از آن، سفارش مهمی از خداوند متعال برای بنندگان مؤمنش است که روش اسلام در تربیت فرد و اجتماع و جامعه را به ما نشان می دهد و این راهی است که از بقیه ی راه هایی که در زمان ما برتری یافته و بر اساس آن راه ها، مفاهیم و روش های رفتاری شکل گرفته اند، مستقل است.

جهان امروز، به عقاید متعدد بشری، تقسیم شده است. برخی از آنان منکر وجود خدا شده اند. چنین شخصی، هیچ دینی و یا پیام آور و فرستاده ای را نمی پذیرد، برای این دسته از انسان ها، تنها جنبه ی مادی جهان و انسان اهمیت دارد.

ص: ۲۷۸

۱- (۱) . انعام (۶): ۱۵۱.

۲- (۲) . اعراف (۷): ۳۳.

اما گروهی دیگر به خداوند متعال و رسالت پیام آوران الهی که از سوی خداوند متعال برای اهل زمین برانگیخته شده اند تا آنان زندگی سعادت‌مند و امن و مطمئن داشته باشند، ایمان دارند. اینان همان متدینین به ادیان سه گانه و مشهور یهودیت و مسیحیت و اسلام هستند.

یهود، سعادت، رستگاری و دست یافتن به بهشت را براساس ریشه و تبار آدمی می داند و گمان می برند خداوند متعال از همه ی آفریده اش تنها یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السّلام را برگزیده است. و نسل او را گرامی ترین، برترین و والاترین نسل قرار داده و تنها نسل اوست که سزاوار به حکومت بر تمامی بشر است و برای جانشینی در زمین تنها نسل اوست که سزاوارند و تنها اینانند که در روز قیامت از عقاب و عذاب خداوند در امانند.

خداوند درباره ی این ها می فرماید: **وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ (۱)** و گفتند آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی رسد، بگو آیا از خدا پیمانی گرفته اید که خداوند از آن پیمان تخلف نکند یا چیزی را بر خدا می بندید که نمی دانید؟

تاکنون یهود از این عقیده اش دست برنداشته و لذا تمام دنیا همچنان از دست آنان و مکرشان در رنج و سختی و گرفتاری است، این وضعیت در نتیجه ی اعتقادشان به این مطلب است که رگ و ریشه و تبار، آنان را از دیگران ممتاز می سازد. انجام همه ی فسادها و روا دانستن همه ی ستم ها و پراکندن اندیشه های خراب کارانه و قوانین گمراه کننده به دست یهودیان، تنها برای این است که رهبری و حکومت آنان بر جهان و بر بشریت شکست خورده را، آسان کند.

ص: ۲۷۹

نصاری نیز اعتقاد دارند که نجات و سعادت، تنها برای آنان است، زیرا نجات بستگی به این دارد که به مسیح که تکه ای و جزئی از خداوند است ایمان بیاوری، مسیحی که به زمین فرستاده شده و به کفاره ی اشتباه آدم عذاب کشیده است. پس هرکس که به این عذابی که بر مسیح چیره شده ایمان بیاورد، او در روز قیامت نجات یافته و در ملکوت خدا وارد خواهد شد. روحانیان مسیحی، قرن ها این مفهوم را در دل های مسیحیان کاشته اند و آن را در تمام جهان پراکنده اند، و جهان به خاطر این عقیده ی تحریف شده، ستیزه ها و جنگ های را به خود دیده است.

اما اسلام آمده تا تمام کننده ی همه ی ادیان گذشته باشد و جهان را از شر آنچه که به دست یهود و نصاری انجام شده، نجات دهد. اسلام، انسان را به ایمان و التزام عملی به ایمان، فراخوانده است و تأکید می کند که برای هیچ انسانی راه نجاتی نیست، جز آنکه میان دو امر که هر کدام دیگری را تکمیل می کند، جمع نماید و آن دو امر ایمان و عمل صالح است.

مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سخنی را به من بگو که پس از تو از کسی چیزی نخواهم و نپرسم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بگو به خدا ایمان آوردم و استقامت کن» (۱). در همین زمینه است که خداوند می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ؛ (۲) به درستی که آنان که گفتند پروردگار ما خداست و بر آن پایدار ماندند، بر آنان فرشتگان فرود می آیند که نهراسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شدید.

بنابراین نجات و رهایی فرد و امنیت و آرامش در جهان، در ایمان صحیح به

ص: ۲۸۰

۱- (۱). مسند احمد، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲- (۲). فصلت (۴۱): ۳۰.

خداوند متعال و فرشتگان و کتاب ها و فرستاده شدگان او و روز قیامت و دوری از ستم و پستی و گناه و هر نوع زشتی شکل می گیرد.

در اسلام گناه به دو قسم تقسیم می شود، در یک قسم، زیان گناه فقط محدود به شخص گناهکار می شود، ولی در قسم دیگری اثر و زیان گناه پخش می شود و در افراد زیادی که گناهکار نمی تواند آن را به شمارش آورد تأثیر خواهد گذاشت، حتی گناهکار نمی تواند مقدار تأثیرش را هم بداند.

خداوند متعال از این قسم دوم از گناه، که زیان رسانی آن فراگیر است، به فاحشه و زشتی تعبیر کرده است و این همان گناهی است که به شدیدترین و رساترین نهی، ما را از انجام آن برحذر داشته است، زیرا نهی پروردگار تنها به انجام آن گناه محدود نشده، بلکه حتی نزدیکی به آن گناه را هم بر ما حرام نموده است: **وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ**؛ (۱) و به کارهای زشت آشکار و پنهان نزدیک نشوید.

این نهی شدید به این خاطر است که نزدیک شدن به فواحش منجر به انجام دادن آن می شود. زیرا انسان به یکباره بر زشتی ها و پستی ها اقدام نمی کند، بلکه ابتدا به آن نزدیک می شود و هربار که به آن نزدیک تر می شود، نفس و شهوت او را به آن گناه دعوت می کند و شیطان هم برای او، لذت و سرخوشی را وارونه جلوه می دهد و در این حالت، در نهانش کشمکشی به وجود می آید و در بیشتر اوقات در برابر زیبایی ها به زانو می آید، و اراده اش سست می شود و در باطنش آن مراقبت خدایی ضعیف می گردد، پس به گناه و زشتی نزدیک می شود، درحالی که دیگر فرمانبر گناه شده و آن را مرتکب می شود. این حکمت و هدایت خداوند بزرگ است که ما را فرامی خواند که هرچه می توانیم از گناه و زشتی خود را دور

ص: ۲۸۱

سازیم تا در گناه واقع نشویم.

زشتی‌ها و گناه زیاد است، اما بیشتر بر زنا اطلاق می‌شود. خداوند می‌فرماید:

وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهَا كَانَتْ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا؛ (۱) و نزدیک زنا مشوید که کاری زشت و بد راهی است.

اما فاحشه و زشتی تنها زنا نیست، فواحش فراوان دیگری نیز وجود دارند، اما ضرر و زیان زنا به شمارش در نمی‌آید، به آبروی مرد و زن زناکار و آبرو و شرف خانواده و خویشان زناکار و آن نسلی که از زنا حاصل می‌شود ضرر می‌رساند، در این صورت زناکاران هیچ راهی برای حل مشکل خود جز راه حل‌های زیر ندارند:

۱ - سقط جنین، ولی این کار در تمام ادیان آسمانی حرام شده است.

۲ - بچه‌ای را که از این زنا به وجود آمده، در همان روز ولادتش بکشند. اما هم این راه و هم راه اول تجاوز و تعدی به حیات و زندگی است و خداوند سبحان، آن عذاب و خشمی را که برای قاتل در نظر گرفته برای ما بیان کرده است.

۳ - به مراکز بچه‌های سر راهی یا بیمارستان‌ها تحویل دهند. در این صورت او در آینده انسان شروری می‌شود که دشمن جامعه و انتقام‌گیرنده از آن خواهد بود.

۴ - آخرین راه حل این است که چنانچه زن زناکار، همسر و فرزند داشته باشد، این فرزند از زنا را نیز به شوهر خود منتسب کند و با این کار او را وارد خانواده‌ای کند که در میانشان غریب و ناآشناست. با این کار بر همسرش جنایت کرده، زیرا او پدر فرزندی است که هیچ ارتباطی با او ندارد و مجبور است پیامدهای کاری را بپذیرد که در به وجود آمدن آن نقشی نداشته است. همچنان

ص: ۲۸۲

که با این کار به تمام افراد این خانواده، چه آنهایی که الآن هستند و چه آنهایی که در آینده می آیند، جنایت شده است.

زنا جنایتی بر تمام افراد جامعه است، زیرا با زنا، خانواده نابود می شود، ارتباط انسانی از میان رخت برمی بندد و انسان تبدیل به حیوان می شود و برده ی غریزه ی خود می گردد.

بی حیایی، برهنگی، لباس های کوتاه بدن نما، اظهار دل باختگی های فریب کارانه و پررویی در ظاهر کردن آنچه که خداوند پوشاندن آن را واجب کرده و خواسته است تا آن را از نیش چشمان حریص فاسقان محفوظ بداریم از علت های زناست. همچنین خلوت کردن با زنی که از محارم او نیست، دست دادن و بلکه بوسیدن همدیگر در موقع دیدار و خداحافظی و بی حجابی زنان در راه رفتن هوس انگیزانه و آرایشی تحریک کننده و خنده و نگاهی طمع کارانه، همه ی این ها از علت های زنا به شمار می رود و خداوند متعال ما را آگاه نموده و فرمود: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ؛ (۱)** به مردان مؤمن بگو دیدگان (از نگاه حرام) فرو دارند و پاکدامنی ورزند، این برای آن پاکیزه تر است، بی گمان خداوند به آنچه می کنند آگاه است. و به زنان مؤمن بگو چشم هایشان را نگه دارند و پاکدامنی ورزند و آشکار ن سازند زینت خود را جز آن مقدار که از آن ظاهر می شود و باید روسری هایشان را بر گریبان خویش افکنند.

هرگاه بخواهیم بر اخلاق و ارزش های خود استوار باشیم و هرگاه بخواهیم از فرزندان خود در هجرت و در غربی که اعتقادی به تعالیم اسلامی ندارد مراقبت

ص: ۲۸۳

کنیم، باید به این دین و تعالیم آن عمل کنیم. آنچه که ما فضیلت و شرف می دانیم و برای حفظ آن همه چیز خود را فدا می کنیم، جامعه ی آمریکا و جامعه ی غرب به طور کلی، عقب ماندگی و بربریت می داند، در جایی که ما شرف دختر را در بکارت و دوشیزگی او می دانیم، زیرا کسی را بر خود چیره و مسلط نساخته است، اما غرب او را عقب مانده می داند زیرا نتوانسته تاکنون کاری جنسی انجام دهد.

در هر صورت فواحش و زشتی ها فراوانند و محدود به زنا نمی شود، استفاده از مواد مخدر نیز یکی از زشتی ها و فواحش است، برای این گناه باندهای متعددی در جامعه ی آمریکا ایجاد شده تا پسران و دختران جوان بی گناه را با ابزارهای گمراه کننده ی مختلفی، در دام این فساد بیندازند. با این کار، خانواده های زیادی نابود شده اند و بر اثر این عادت ناپسند فرزندان زیادی زیان دیده اند. این گناه، جز با دارویی که اسلام به ما ارزانی نموده درمانی ندارد، و آن دوری و نزدیک نشدن به فواحش و گناهان است چه آن ها که ظاهر و آشکارند و چه آن ها که پنهان و پوشیده اند.

عادت بر شراب خواری نیز از بزرگ ترین گناهانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را، مادر همه ی پلیدی ها دانسته اند؛ زیرا همین گناه است که انسان را سوق می دهد تا زشت ترین و ناپسندترین جرم و جنایت ها را انجام دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کرده اند که ملکه ای، مرد نیکوکار خداترسی را به قصر خودش دعوت می کند و آن گاه که مرد بر ملکه وارد می شود، درها را می بندد و مرد را به انجام زنا دعوت می کند، اما آن مرد نیکوکار امتناع ورزیده و از آن کار دوری می کند و به آنچه که آن زن دعوتش می کند، پاسخ نمی دهد، پس از این، آن زن پلید، نوزاد کوچکی در گهواره همراه با یک شیشه شراب را آماده می کند و می گوید: تو پس از آن که وارد خانه ی من شدی و راز مرا دانستی، دیگر راهی

برای خروج از اینجا نداری، زیرا می ترسم که اگر تو را رها کنم آبرویم را ببری و مرا پیش دیگران زشت کنی، پس برای اینکه بر سکوت تو ضمانتی داشته باشم، باید که در یکی از سه گناه تو را شریک خودم بکنم و من تو را وامی گذارم تا خودت یکی از این سه گناه را اختیار کنی، هر کدام را که می خواهی انجام بده و سپس از اینجا بیرون برو. آن مرد گفت: آن سه گناه چیست؟ زن پاسخ داد: یا انجام زنا با من، من ملکه هستم و تو فقیر هستی، و یا کشتن این نوزاد در گهواره اش زیرا این کودک زنازاده است، و یا خوردن این شیشه ی شراب، و حالا نظر تو چیست؟ مرد فکری کرد و دانست که هیچ راهی برای فرار ندارد، جز آنکه در یکی از این سه گناه با او شریک گردد. پیش خود گفت اما کشتن این نوزاد بی گناه که اصلاً امکان ندارد، زیرا خداوند می فرماید: **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ؛ (۱)** و نکشید جانی را که خدا آن را حرمت داده جز به حق. این بی گناه چه گناهی دارد. و اما انجام زنا نیز محال است که من به آن نزدیک شوم زیرا خداوند می فرماید: **وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا؛ (۲)** نزدیک زنا مشوید که آن کاری زشت و بد است. ولی خوردن شراب بر من از قتل و انجام زنا آسان تر است؛ زیرا خداوند می فرماید: **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ (۳)** بدرستی که شراب و قمار کار زشتی از کارهای شیطان است، پس از آن اجتناب ورزید شاید که رستگار شوید. هرگاه شراب بنوشم جز به خودم زیان نرسانده ام و گناهی کرده ام که امید دارم خدا مرا ببخشد، زیرا من مجبور و بیچاره بودم. پیش خود خوردن

ص: ۲۸۵

۱- (۱) . اسراء (۱۷): ۳۳.

۲- (۲) . اسراء (۱۷): ۳۲.

۳- (۳) . مائده (۵): ۹۰.

شراب را برگزید و به ملکه که خوشحال دور او می چرخید رأی خود را آشکارا گفت، ملکه نیز آن شراب کهنه را به او داد و آن بیچاره جامی را پشت سر جام دیگر می نوشید و شراب برای اولین بار، عقلش را به بازی گرفت. از همان جام نخست شروع به مستی کرد و جان و شهوتش او را به کامیابی و همبستری با آن زن فریب داد، ملکه هم امتناع می کرد و از او دور می شد، مرد بیچاره هروقت جامی دیگر از شراب می نوشید، شهوت و رغبتش به آن زن فزونی می یافت و به ملکه از جایی به جایی دیگر حمله ور می شد. ملکه نیز که لباس شفاف پوشیده بود، هروقت که آن مرد بیچاره بر خواسته ی خود اصرار می کرد، تظاهر به پاکدامنی می کرد درحالی که خودش علاقه مند به آن بود، شراب عقل آن بیچاره را از سرش ربوده بود و به دلخواه غریزه حیوانی اش عمل می کرد و همچون حیوان دزنده ای شده بود که می خواست شکارش را به هر قیمتی که شده بگیرد و بدرد.

ملکه دانست، شراب کار خودش را کرده و او دیگر تحت اختیار و اراده اش است، با ناز و کرشمه گفت: دوست من، حرص و طمع من به تو، بیشتر از حرص و طمع تو به من است، ولی من از آبروریزی و رسوایی می ترسم. آن مرد با افسوس و حسرتی تمام گفت: از کدام رسوایی می ترسی؟

گفت: از این کودک که ما را زیر نظر گرفته می ترسم، و اشاره به آن کودکی کرد که در گهواره اش بود و قبلاً آن مرد گفته بود کودکان بی گناهند.

مرد گفت: تو از این کودک که مراقب ماست می ترسی؟ شرّ او را از سر تو کوتاه می کنم، پس کودک را برداشت و تا بالای سرش بلند کرد و چنان او را بر زمین کوبید که سرش تکه تکه شد و روح از بدنش پر کشید.

ملکه به این کار او لبخندی زد و گفت: اکنون که بهای گرانی را پرداختی، مستحق همبستری من هستی، پس مرتکب زنا شدند و چون مرد از مستی به

هوش آمد، به اطراف خود نگاهی کرد، به کودک مرده ای نگاه کرد که مغز سرش از هم پاشیده شده است، متوجه کار ناپسندی شد، باز نگاهی دیگر کرد و شیشه ی شرابی را دید که خالی شده، مثل اینکه به یاد می آورد، صحنه های نمایشی که در آن نقش قهرمانان را بازی می کرد، در اینجا بود که قبل از بیدار شدن ملکه برخاست، ولی شیطان وسوسه اش کرد که تو دیگر دنیا و آخرت خود را خراب کردی پس بهتر است که خودت را بکشی تا شاید خداوند سبحان تو را ببخشد، او هم خود را از بالاترین جای قصر به پایین پرتاب کرد و مرد. (۱)

این داستانی است که سزاوار است درباره ی آن کتابی نوشته شود تا برای صاحبان خرد پندآموز باشد. این بنده ی خدا، قبل از خوردن شراب انسان نیکوکاری بود، اما به محض خوردن شراب همه ی گناهان را مرتکب شد. خوردن شراب بود که او را برای کشتن جان بی گناهی که خدا کشتن آن را حرام کرده بود، دلیر کرد، خوردن شراب بود که او را به انجام زنا وادار کرد، و بالاخره هم سبب خودکشی اش شد. به همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوردن شراب را مادر همه ی پلیدی ها دانسته است، چرا که عقل را ضایع و نابود می کند. از همین رو، باید از نوشیدن شراب دوری گزید و فرزندانمان را به ویژه آنانی که در مهاجرت هستند به گونه ای تربیت کنیم که تا می توانند از آن دور شوند، زیرا که آن دروازه ی ورودی همه ی گرفتاری ها و مصیبت ها است.

در میان پناهندگان، خانواده هایی هستند که از پدر دائم الخمر خود، سختی و مرارت می بینند، او صمیمیت و صفای زندگی خانواده را تیره و تار و پر از ترس و دشمنی و هرج و مرج کرده است، ضمن اینکه او برای شراب خواری اش پول هایی را می پردازد که فرزندانش به آن نیاز شدید دارند.

ص: ۲۸۷

فاجعه بارتر اینکه گاهی پدر خانواده، همسرش و برخی دوستانش را هم در این گناه شریک می کند، و اینجاست که شیطان وارد عمل می شود، همسرش عاشق یکی از دوستانش می شود و در غیاب شوهرش با او بارها هم بستر می شود، به گونه ای که آن زن نمی داند از همسرش باردار شده یا از دوست همسرش که به خاطر شرب خمر و شب نشینی ها عاشقش شده بود.

بعد از گذشت مدتی مرد بیدار می شود، با چشمان خودش کار همسرش را می بیند و از او برخی اعترافات را می شنود، بعد در بعضی از فرزندانش شک می کند که آیا از صلب او هستند یا نه؟ اینجاست که خانواده فرومی ریزد و به دنبال آن خانواده ی آن مرد و خانواده ی آن زن هم از هم پاشیده می شوند، دشمنی و کینه ای به وجود می آید که در برخی از اوقات به قتل منجر می شود. ای مسلمانان، خدا شما را رحمت کند، بیدار شوید قبل از آنکه وقت بگذرد، زیرا اجتماع ما به خاطر از هم گسیختگی و نابودی تهدید می شود.

از فواحش و زشتی های دیگر قمار است، قمار علت از میان رفتن خانه ها و خراب شدن خانواده ها است. این از دردهای خطرناکی است که اگر انسانی گرفتارش شد، همه ی دارائیش را نابود کرده و آبرو و حیثیتش را از بین برده است. چه بسیار خانواده هایی که قربانی این گناه شده اند. چه بسیار پیش آمده که زنی که شب تا به صبح نخوابیده و مراقب فرزند مریضش بوده که میان مرگ و زندگی دست و پا می زده است، درحالی که همسرش از ابتدا تا انتهای شب، در قمارخانه ها به سر می برد و یا هر شب مقداری از ثروتش را که هزینه ی زندگی یک ماه کامل خانواده را تشکیل می دهد هدر می دهد و در هنگام صبح در حالی که از آنچه که از دست داده غمگین و ناراحت است به خانه بازمی گردد و به محض سرزنش زنش، او را فحش و ناسزا و دشنام می دهد. باز شب که می شود به طمع سودآوری یا برگشت آن مقداری که زیان کرده به قمارخانه ها باز

می گردد، اما باز چیزی به دست نمی آورد، دنیا در چشمانش تنگ می شود، یأس و ناامیدی دلش را پر می کند و خود را به یکباره پس از آنکه ثروتمند بود فقیر می بیند، پی می برد که بر خودش جنایت کرده، به فکر می افتد تا زندگیش و دردهای جاننش را پایان دهد، پس خود را می کشد درحالی که زن و فرزندان فقیر و مستمندی را پشت سر خود رها کرده که جز بدهکاری و مشکلات فراوان چیزی برای آن ها باقی نگذاشته است.

برخی از آن زیان دیده ها، نمی توانند تحمل کنند که خانواده شان بعد از ثروتمندی فقیر شوند و نمی توانند تحمل کنند که خانواده شان بعد از خودشان نابود شوند، لذا یکی از آن ها در همان شب وارد خانه شده، همسر و چهار فرزندش را به قتل رسانده و سپس به گمان اینکه دیگر راحت شده خودش را هم کشته است، اما آن بیچاره، یاد خدا را فراموش کرده، پس خود را هم فراموش کرده است و این سخن خداوند متعال را فراموش کرده که مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛ (۱) هرکس جانی را بدون قصاص یا به کیفر تبهکاری در روی زمین بکشد، چنان است که تمامی مردم را کشته است.

اینکه گفتم یک امر خیالی نبود، بلکه امری واقعی و حقیقی بود که در مورد یکی از پناهندگان مسلمان ما در شهر دیترویت رخ داده و در همه ی روزنامه های محلی آن را چاپ کردند.

ای مسلمانان، این همان فواحشی است که خداوند سبحان ما را از نزدیک شدن به آن نهی نموده است و فرموده: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا

ص: ۲۸۹

وَمَا بَطَّنْ؛ (۱) بگو جز این نیست که پروردگارم زشت کاری های آشکار و پنهان را حرام کرده است.

هرگاه ما خود را از شراب و قمار و مواد مخدر و زنا و شب نشینی های حرامی که جز غنا و رقص در آن نیست دور کنیم و خود را عادت به نماز و روزه و پرداخت زکات و شب زنده داری های دینی بکنیم که در آن از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکری به میان می آید، و هم نشینی با علمای ربّانی را زیاد کنیم و هرگاه فرزندانمان را نیز به این امور عادت دهیم، برای خودمان و امتمان زندگانی با شرف و عزّتی را تضمین می کنیم که از سازگاری و سعادت پر شده است. در این صورت ما به خشنودی خداوند متعال دست یافته ایم و سود دنیا و آخرت را به دست آورده ایم، من از خداوند متعال می خواهم تا فرد فرد امت اسلامی را به آنچه که در آن خیر و رستگاریست موفق بدارد و کودکان ما را از انحراف و تباهی نگهداری کند، به درستی که او شنونده ی پاسخ دهنده ای است.

نسخه ی نهم درمان: احترام به نظم و انضباط

هر مقدار که انسان به دین اسلام با دقت بنگرد، اطمینان بیش تری پیدا می کند که دین اسلام از سوی خداوند حکیم و شایسته ی ستایش، فرورستاده شده است و دلش برای پذیرش تعالیم آن دین فزونی می یابد و درخشندگی عقلش زیاد می گردد. هرکس در اصل این دین کامل، موشکافی و دقت نظر نماید، بدون تردید برای او آشکار خواهد شد که نظم در هر چیزی یکی از تکیه گاه های این دین است. فرقی نمی کند تو به اجسام بزرگ آسمانی نگاه کنی و یا به دانه ی

ص: ۲۹۰

کوچکی در زیر و یا روی زمین، فرقی نمی کند تو به انسان و آفرینش و ترکیب او نگاه کنی یا به حیوانی که بر دو پا یا چهارپا راه می رود نگاه کنی، به ماهی که در آب شنا می کند نگاه کنی یا به پرنده ای که در هوا اوج گرفته و یا به ذراتی که در وجود پراکنده اند، در همه ی این ها نظم و نظام دقیقی در ترکیب و وجود و در هر جزئی از اجزای آن ها می یابی.

قرآن کریم نگاه ما را متوجه نظم دقیق در وجود و در همه ی آفرینش خداوند نموده است تا از آن نظم، همچون برنامه ای دایمی و عادتی همراه، در همه ی امور زندگانی استفاده کنیم. هرگاه نظمی نباشد، زندگی و تمام وجود عالم مختل شده و به هرج و مرج می گراید و انسان از اینکه نقش خود را در زندگی ایفا کند ناتوان می شود و در این صورت حوادث ناخوشایند و نتایج فاجعه باری به دنبال خواهد داشت.

خداوند می فرماید: **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصِيرَ كَرْتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِتًا وَهُوَ حَسِيرٌ *؛ (۱)** خداوندی که هفت آسمان را تودرتو بیافرید در آفرینش خدای بخشنده هیچ ناسازگاری نمی بینی، پس دیده بگردان آیا هیچ شکاف و رخنه ای می بینی؟ بار دیگر دیده بگردان تا چشم درحالی که خسته است به سوی تو بازگردد.

و در جایی دیگر که به نظم وجود اشاره دارد می فرماید: **فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُجَبًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ؛ (۲)** او شکافنده ی پرده ی صبحگاهان است و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را

ص: ۲۹۱

۱- (۱) . ملک (۶۷): ۳ و ۴.

۲- (۲) . انعام (۶): ۹۶.

برای شمارش به گردش درآورد، این تقدیر خدای پیروز داناست.

تا زندگانی جریان دارد، این نظم پی درپی ادامه دارد، شب و روز نظم می گیرد و به واسطه ی این دو، نظام زندگانی به همدیگر ارتباط پیدا می کند، حرکت و سکون، کار و استراحت، به خورشید و ماه و حرکت این دو در مدار این کره ربط پیدا می کند و قرآن کریم تأکید می کند که حرکت خورشید و ماه به طور دقیق حساب شده است *الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ؛ (۱)* خورشید و ماه دارای شمارگان هستند.

یعنی بی نهایت دقت دارند و به اندازه اند، و هیچ لحظه ای درهم و برهم نمی شوند. علم جدید نیز این حقیقت را تأکید می کند که خورشید و ماه با دقت بسیار شگفت انگیزی در حرکتند که اگر یکی از آن دو، حتی یک لحظه از مسیر خود عقب افتد تمام عالم مختل خواهد شد و نظام دنیا به هم خواهد ریخت.

بلکه دانشمندان ثابت نموده اند که هر ذره ای از ذرات وجود مطابق با نظم مشخص و معینی حرکت می کند که هرگز برای هرج و مرج و بی نظمی راهی نیست. به قرآن گوش فرادهید که ما را به این حقایق راهنمایی می کند:

*تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا * الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا *؛ (۲)* پر برکت است آن کسی که فرقان را بر بنده اش فرو فرستاد تا بیم دهنده ای برای جهانیان باشد، همان کسی که برای اوست فرمان فرمایی آسمان ها و زمین، فرزندی نگرفته و برای او در فرمان فرمایی شریکی نیست، همه چیز را آفرید آن گاه آن را به شایستگی اندازه گیری کرده است.

ص: ۲۹۲

۱- (۱). الرحمن (۵۵): ۵.

۲- (۲). فرقان (۲۵): ۱ و ۲.

و چون دین اسلام، با فطرتی که خداوند آفرینش را با آن سرشته است، هماهنگی دارد، قوانین آن نیز بر نظم استوار است و با بی‌نظمی و هرج و مرج در ستیز است. این مطلب از فرامین و نواهی دین اسلام آشکار می‌شود.

آن کس ایمان بیشتری دارد که نظم بیشتری داشته باشد و هر مقدار که انسان از هدایت آفریدگارش دور شود، به همان اندازه نشانه‌های بی‌نظمی و اضطراب و هرج و مرج در زندگانش ظاهر می‌شود.

نماز که ستون دین است، مثال بسیار بارز و روشنی برای نظم است. نظم در قیام، همچون سربازی که هیچ حرکتی ندارد، نظم در رکوع و سجود و بالاخره در وقت نماز، که معین شده است: **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا؛ (۱)** نماز برای مؤمنین فریضه‌ای است که زمان معین دارد.

نماز، عمل واجبی است که باید در زمان مشخصی انجام گیرد و با این کار هر مسلمانی پنج بار در هر روز، نظم و انضباط را تمرین می‌کند. اگر به نماز جماعت نگاهی بیاندازیم، نماز جماعتی که اسلام پیروانش را به آن فراخوانده، می‌بینیم که چگونه نمازگزاران در صفوفی منظم از امام جماعت پیروی می‌کنند، از او در هیچ حرکتی پیشی نمی‌گیرند و جز آنکه دنباله‌رو او باشند، کاری را انجام نمی‌دهند. و اسلام در تعلیم نظم در حرکت‌های اجتماعی از این دولت‌های جدیدی که به این امر افتخار می‌کنند، پیشی گرفته است.

با دقت در دیگر ارکان اسلام، روشن می‌شود که همه‌ی آن‌ها با وقت‌های مشخص و اندازه‌های معین از طرف خداوند متعال بر نظم استوار هستند. زکات در هر سال فقط یکبار پرداخت می‌شود و لازم است هر مسلمانی یک وقت معینی را برای حساب و پرداخت آنچه که در سال بر او واجب است مشخص کند. این

ص: ۲۹۳

وقت می تواند موقع درو کردن یا چیدن میوه باشد.

برای انجام روزه نیز یک ماه مشخص شده که ابتدا و انتهای آن معلوم است و روزه ی هر روز آن ماه نیز از طلوع فجر تا غروب شمس است و مسلمانان با یک حساب دقیق که دقیقه های آن نیز معین شده، از خوردن و آشامیدن دست می کشند، همچنان که افطار نیز با یک حساب دقیقی که ثانیه های آن نیز معین شده انجام می گیرد. همه ی مسلمانان در رمضان، یک امت یگانه اند بی نظمی را کنار می گذارند و نظم را شعار و علامت خود قرار می دهند.

حجّ نیز، در اعمالش و در زمان برگزاری اش و در محل انجام آن، دارای نظمی استوار و محکم است که، هیچ نظیری ندارد. شکل و رنگ لباس در حج برای همه یکی است، وقت و عدد طواف یکی است. در گفتن تلبیه با وجود اختلاف مسلمانان در زبانشان، همه آن را با یک زبان واحد می گویند. وقوف به عرفه در یک زمان معین و در یک زمین مشخص واقع می شود و بالاخره در همه ی مناسک حج یک نظم و ترتیب الهی، که از جهان غیب صادر شده می توان مشاهده نمود.

اگر در هر آموزشی از آموزش های اسلام جستجو کنیم، می یابیم که هدف همه ی آن ها این است که جامعه ی بشری را از بی نظمی و هرج و مرج به سوی نظم و ترتیب سوق دهد، حتی غریزه ی جنسی هم در اسلام مبتنی بر نظم و ترتیبی است که انسان را از یک شهوت حیوانی، به انجام یک وظیفه و رسالت انسانی در وجود و بقای انسان، بلندمرتبه می سازد.

خداوند می فرماید: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ (۱)** و از نشانه های خداوند، این است که از خودتان همسرانی برایتان آفرید تا کنار آن ها آرامش یابید

ص: ۲۹۴

و میان شما دوستی و رحمت قرار داد به درستی که در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.

از ارتباط میان زن و مرد، تعبیر به مودت و رحمت می‌نماید تا انسان را بالا ببرد و آن ارتباط را واجب مقدسی بداند که به موجب آن مسئولیت بزرگ بقای وجود بشر و تربیت او براساس نظم و انضباط را بر عهده دارد، این امر باعث می‌گردد تا زندگانی با همان میزان و معیاری که خداوند متعال معین نموده ادامه داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید: **الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ * الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ***؛ (۱) خدای بخشنده قرآن را آموخت. انسان را آفرید. سخن گفتن را به او یاد داد. خورشید و ماه دارای شمارگانند. و گیاه و درخت سجده می‌کنند. و آسمان را برافراشت و ترازو را بگذاشت. که در ترازو تجاوز نکنید. و سنجش را با دادگری برپا دارید. و ترازو را کم مپیماید.

پس هر چیزی به اندازه است و برای اینکه با عدالت بر این اندازه و میزان پایدار باشیم و سرکشی نکنیم، باید در هر چیزی نظم و انضباط را رعایت کنیم در غیر این صورت معیار و میزان زندگانی مختل می‌شود و هرج و مرج بر جامعه حاکم می‌شود و در چنین جامعه‌ای، قانون جنگل حاکم خواهد شد.

ما امت اسلامی را به محافظت بر نظم و انضباط دعوت می‌کنیم تا به واسطه‌ی آنچه که خداوند به آن‌ها بخشیده، از دیگر ملت‌ها متمایز گردند، نه اینکه در هر چیزی بی‌نظمی داشته باشند که در این صورت دشمنانشان به آنان ناسزا می‌گویند.

ما امروز، اهانت‌ها و دشنام‌هایی را می‌شنویم و در هرجایی، امت عربی و اسلامی

ص: ۲۹۵

علامت و نشانه ای برای بی نظمی شده اند. مثلاً آن‌ها به ما می‌گویند: وعده و قرار عربی، و مقصودشان مسخره کردن عرب‌ها است چون هرگاه وعده ای می‌دهند، خلف وعده می‌کنند و حضور سر وقت وعده برای آن‌ها اهمیتی ندارد.

با افسوس و تأسف شدید، این امر نزد ما جریان دارد، کمتر کسی از ما بر وعده‌های خود سر وقت حاضر می‌شود، حتی علمای ما که باید نظم و انضباط را به مردم بیاموزند، بر اجرای نظم سستی می‌کنند و اهمیت چندانی نمی‌دهند، بارها شده که اطلاعیه‌هایی را خوانده ایم یا شنیده ایم که فلان مجلس دینی یا سخنرانی علمی در فلان ساعت برگزار می‌شود، ما سر ساعت حاضر می‌شویم، درحالی که آن عالم دینی در بهترین حالت نیم ساعتی تأخیر دارد. این درد بی‌درمانی است که باید ریشه کن شود و الا چگونه می‌توانیم دشمنانمان را وقتی می‌گویند این وعده‌ی عربی است ملامت و سرزنش کنیم؟

دشمنان ما، آنچه را که در مورد وعده‌ی عربی می‌گویند، در مورد کارهای عرب نیز همان استهزا را دارند. وقتی به کارهای نجاران یا آهنگران یا بنایان نگاه می‌کنیم، در بیشتر اوقات در کارشان محکم کاری نمی‌کنند. برای آن‌ها مهم این است که در سریع‌ترین وقت ممکن کار را به پایان برسانند و مزدشان را بگیرند تا برای کار بعدی آماده شوند. و به همین خاطر وقتی کاری محکم نشده باشد و یا در آن عیب و نقصی و یا فریب کاری پیدا شود به آن کار، کار عربی می‌گویند.

باید مسلمانان در این امور با پرواترین بندگان خدا باشند، زیرا از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرموده اند: «خداوند در مورد کسی که کارش را محکم گرداند برکت می‌دهد» (۱) و یا فرموده اند: «آنکه ما را فریب دهد از ما

ص: ۲۹۶

۱- (۱). به این عبارت در جایی نیافتیم، ولی شبیه آن در کشف الخفاء، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۱۳۶۹ آمده است.

نیست» (۱) و یا فرموده اند: «فرزند آدم، بهتر و برتر از دست رنج و عرق پیشانی اش نخورده است». و روایت های زیادی در این موضوع یافت می شود.

ما این بی نظمی را در کشورهای خود در همه ی امور مشاهده می کنیم. مردم برای اینکه زودتر وارد اتوبوس های عمومی شوند و روی صندلی بنشینند، درگیر شده و مزاحم همدیگر می شوند. بیشتر شرکت های مسافری در ساعت حرکت، بی نظم هستند و در سر ساعت مقرر حرکت نمی کنند، و تو می توانی در مکان های عمومی این بی نظمی را در میان مردم بیشتر ببینی که دیگر امری عادی شده است.

پس بر هر دعوت کننده به دین اسلام لازم است تمام کارهایش را با نظم و انضباط انجام دهد تا مردم به او اعتماد و اطمینان داشته باشند و ما مهاجران در آمریکا، می بینیم که چقدر مردم آمریکا منظم هستند. در انتهای صف آنجا که باید ایستد تا نوبتش برسد و بعد می رود، لذا واجب است تا ما بهتر از آنان باشیم، زیرا دینمان به ما نظم آموخته و بر آن تربیت نموده است. اگر مؤمن حقیقی هستیم، باید بهترین ادب و تربیت را داشته باشیم. در این صورت است که می توانیم آن اهانت ها و شماتت ها را که درباره ی ما می گویند از میان ببریم و در برابر همه ی مردم با فرهنگ و با تمدن ظاهر شویم و چه بسا اگر امکان داشته باشد در دیگران تأثیرگذار باشیم. کنندگان کار برای این هدف به پا خیزند و پیشی گیرندگان در این کار بر یکدیگر سبقت گیرند، و بگو کار کنید پس خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان کار شما را خواهند دید.

نسخه ی دهم درمان: تلاش برای وحدت اسلامی

خداوند سبحان مردم را آفرید و به آنان فرمان داد بر نیکی و تقوا و به طور کلی بر هر چیز خیری، یار و یاور همدیگر باشند تا در این دنیا به توانایی بیشتری

ص: ۲۹۷

بر روی زمینی که خدا آن را برای بندگانش فرمانبردار و آسان کرده دست یابند و بتوانند گنج های زمین را بیرون آورند، از معادن آن استفاده کنند و بر نیروی آن چیره شوند تا زندگانشان بدرخشد و در سعادت و رفاه باشند.

خداوند می فرماید: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ؛ (۱) او خدایی است که زمین را برای شما هموار گردانید، پس بر شانه های آن راه روید و از روزی او بخورید، و به سوی او بازگشت خواهد بود. و یا فرموده است: وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ؛ (۲) و بی گمان شما را در زمین توانمند گردانیدیم و در آن برای شما در زمین روزی ها قرار دادیم، شما اندک سپاس می گزارید.

نیروهای زمین و جوّ و اجسام پیرامون آن، چندان قوی اند که چاره جویی انسان در برابر نیروهای زمین، سخت و دشوار و دنباله دار است و انسان به تنهایی نمی تواند بر آن چیره گردد و نمی تواند تنها با تلاش فردی و به دور از دیگران آن را برای اراده و اداره ی خویش فرمان بردار کند. بلکه او به شدت نیازمند کمک دیگران است، تا او از تلاش های دیگران استفاده ببرد و دیگران هم از تلاش های او بهره مند شوند. از این همیاری و کمک کاری، سعادت و خیر فرد و جامعه حاصل می گردد و از آن جامعه ی قوی و قدرتمند پدید می آید. در این صورت است که اگر فرد خود را از جامعه دور کند، بر خودش زیان رسانده و قدرتش را نابود ساخته است.

من برای شما مثالی می زنم تا درستی این مطلب آشکار گردد. فرض کنید مردی از دنیا رفته و همه ی دارایی خود را برای تنها فرزندش به جا گذاشته است.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) . ملک (۶۷): ۱۵.

۲- (۲) . اعراف (۷): ۱۰.

آن دارایی شامل صدها میلیون پول نقد و هکتارها زمین زراعی و به همان میزان اموال غیر منقول می شود. حال اگر این وارث ثروتمند بخواهد به تنهایی عمل کند و خود را از دیگران بی نیاز بداند، نه به آن ها چیزی بدهد و نه از آن ها چیزی بگیرد، به سرعت این ثروتش پخش و پراکنده می گردد و از آن بهره ای نخواهد برد. زیرا اگر در زمین هایش کشت و زراعتی نشود، آب نخورد و از انگل های گیاهی پاک و تمیز نگردد و اگر به درختان رسیدگی نشود، زمین و درخت ثمری نخواهند داشت و زمین بایر می ماند و اما خانه ها و مغازه هایش اگر به اجاره و کرایه ی مردم ندهد برای او فایده ای نخواهد داشت، و با پول های نقدش هم اگر از مردم چیزی نخرد و با آن ها معامله ای نداشته باشد، نمی تواند بهره ای از آن ها ببرد.

بنابراین کمک کردن به همدیگر برای بقا و استمرار آن یک ضرورت است، همچنان که برای پیشرفت و بالندگی یک ضرورت است و هرگاه فرهنگ مردم پیشرفتی کرده، به ضرورت کمک به همدیگر بیشتر پی برده اند.

این تعاون و مساعدت همچون دیگر امور این جهان، گونه ها و مراحل مختلفی دارد، از ضعف به شدت منتقل می شود و رشد و نمو دارد و در زمان قدرتمندی اش، نیروی محکمی می شود که از تلاش های گوناگونی پدید آمده است. و از آن بنایی به بار می نشیند که ارکان و تکیه گاه های استوار دارد، ابرقدرتی می شود که در مقابل مبارزه طلبی های دشمن تکان نمی خورد و در برابر دشواری های روزگار و سختی های زمان ایستادگی و مقاومت می کند و اما اگر چنانچه فرد تصور کند نیازی به دیگران ندارد و نیاز به ارتباط و برادری فروکش کند، آن موجود قوی و نیرومند به ضعف و سستی می گراید و در نهایت از هم پاشیده می گردد.

انگیزه های ارتباط میان بشر فراوان است، همان طور که اسباب جدایی و

پراکندگی هم زیاد و مختلف است. از علت های ایجاد ارتباط، یکی همان یگانگی بشر و هم نوع بودن اوست، زیرا همه ی مردم یقین دارند که از یک پدر و یک مادر هستند و به همین خاطر ندای خداوند متعال به بشر با یا بِنی آدَم است تا به آن ها بفهماند که همه ی شما باهم برادرید، هرچند که ممکن است رنگ پوستتان و زبانتان باهم تفاوت داشته باشد. هرچند برخی برای نزدیک کردن مردم به همدیگر براساس همین علت تلاش کرده اند، ولی تاکنون میان گروه ها وحدتی محقق نشده است. یگانگی و هم نوع بودن بشر نتوانسته است جز در موارد بسیار اندکی پایه گذار وحدت شود.

یکی دیگر از عوامل ارتباط، متناسب بودن همدیگر به یک زمین یا به یک کشور که خاک آن کشور مرزهای یک وطن را ترسیم می کند، می باشد. در طول زمان، این علت تأثیر فراوانی داشته است، چندان که رئیس یک گروه یا رئیس یک حکومت با این انگیزه، شجاعت و دلیری را در میان مردمش برانگیخته تا یکی شوند و راه را بر دشمنانی که قصد اشغال سرزمینشان را دارند ببندند. ولی این علت ارتباط، یک علت ساختگی و غیر طبیعی است، زیرا انسانی که خود را در یک قطعه از زمین خدا محصور کرده تا بگوید این تکه از زمین مال من است و من به آن نسبت دارم، خود را در قفسی تنگ گرفتار کرده است که نمی تواند نمونه ای برای زمین با وسعت خداوند باشد که آن را برای همه ی مخلوقاتش رام و نرم کرده است.

خداوند می فرماید: **وَ سَيَخَّرْ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ؛ (۱)** و آنچه را که در آسمان ها و در زمین است که همه از اوست، برای شما رام کرد.

و شاید اندیشه ی اشغالگری و فکر استعمار، از همین علت وطنی محدود پدید

ص: ۳۰۰

آمده باشد، زیرا هرگاه انسان احساس کند که تکه زمینی که او در آن است، ثروت و سرمایه‌ی چندانی ندارد که بتوان با آن زندگی مرفه و راحتی داشت ولی همان ثروت در زمین همسایه یا زمینی دورتر از تکه زمین خودش وجود دارد، همه‌ی توانش را جمع می‌کند تا بجنگد و آن زمین را به اشغال خود درآورد و برای غارت ثروت و دارایی اش ساکنان آن زمین را خوار و ذلیل می‌کند.

ضمن اینکه این عامل، ارزش بلند انسانی را فرومی‌آورد و می‌کاهد، زیرا برای خود مرزهایی معین کرده که نمی‌تواند از آن فراتر رود، درحالی که حیوانات در روی زمین و پرندگان در روی هوا، هزاران بار از جایی به جایی دیگر منتقل می‌شوند و از این مرزهایی که انسان برای خودش کشیده، فراتر می‌روند و هیچ نیرویی جلوگیری از آن‌ها نیست و هیچ چیز آن‌ها را از حرکت باز نمی‌دارد. پرندگان وجود دارند که برای رزق و روزی خودشان از قاره‌ای به قاره‌ای دیگر سفر می‌کنند. اما این بشری که در وجود سروری می‌کند و خداوند متعال برای بهره‌برداری او زمین را رام و نرم کرده، خود را در محدوده‌ی این مرز که از آن نمی‌تواند فراتر رود، خوار و ذلیل کرده است. این عامل، محکوم به نابودی است.

از دیگر عوامل ارتباط بشر با همدیگر، زبان است. همان عاملی که استعمار غرب گمان برده که با انتشار و پراکنده کردن زبان خود در کشورهای استعمارزده می‌تواند میان آن‌ها و کشور خودش یگانگی ایجاد کند. ولی تمام وحدت‌هایی که براساس تنها این عامل یعنی زبان بنیان نهاده شده است فروافتاده است.

درحقیقت همه‌ی عواملی که بر پایه‌ی رگ و ریشه و وطن و زبان و یا قومیت بنا شده است، به نابودی بازخواهد گشت و دین آمده تا این حقیقت را روشن کند که هر موجودی، برای وجودش از خداوند متعال کمک می‌گیرد و به او

بازگشت خواهد نمود. وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ؛ (۱) و اینکه پایان هر چیزی به سوی پروردگار توست. اگر وجود از خداست و اگر بازگشت وجود به خداوند متعال است، لازم است تا پیمان های اجتماعی، پیمان هایی باشد که خداوند متعال آن را مشخص نموده و به آن ها راضی شده است. و لازم است تا حرکت انسان در زندگانی این دنیا و برخوردش با وجود و ارتباطش با زمین و گیاه و حیوان، مناسب با آنچه باشد که خداوند متعال به آن فرمان داده و حکم نموده است.

با این دانایی از وجود و حرکت در مسیر این دانایی، بزرگ ترین عامل از عوامل اختلاف و پراکندگی یعنی مصلحت شخصی و دگرگونی احکام الهی بر اساس هوای نفسانی از میان خواهد رفت. زیرا احکام الهی از ناحیه ی خداست و اوست که به عدالت و نیکی به همدیگر و صله ی رحم و دوری از گناه و پلیدی و ستم فرمان داده و او هدایت کننده به راه راست است: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (۲) بگو بی گمان پروردگارم مرا به راه راست راهنمایی کرده است، به دینی استوار آیین پاک ابراهیم و او از مشرکان نبوده است.

با این یگانگی در عقاید بود، که وحدت عرب پس از آنکه پراکنده و از هم جدا بودند تمام و کامل شد. آنان قبیله های فراوانی بودند که در تمام جزیره العرب پخش شده بودند، قوی، ضعیف را از میان برمی داشت و میانشان ارتباط خصمانه ای بود، قوی هر چیز خوب را برای خود برمی داشت و بر دارایی های ضعیف تجاوز می نمود، زنان و کودکان را به اسیری می گرفت و ضعیفان را به بردگی می برد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) . نجم (۵۳): ۴۲.

۲- (۲) . انعام (۶): ۱۶۱.

در این وضعیت بود که خداوند، محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برانگیخت و همه ی آنان را بر پرستش خدای یگانه ای که جز او خدایی نیست جمع کرد و آنان را بر قانون یگانه ای که از نزد خدا آورده بود و در آن خواسته ی نفسانی یا عصبیتی نبود، گرد آورد. مثل این بود که خداوند متعال به واسطه ی این دین، از نو جامعه ی عرب را آفریده بود، دل هایشان را که از هم جدا شده بود به همدیگر نزدیک کرد و پس از پراکندگی، آنان را سر و سامان داد.

خداوند می فرماید: **وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛** (۱) و دل های آنان را به هم پیوستگی داد اگر تمام آنچه که در روی زمین است می بخشیدی، میان دل هایشان پیوستگی نمی دادی، اما خداوند، ایشان را به هم پیوستگی داد، بی گمان او پیروزمندی فرزانه است.

با این کار، اسلام در دل های مردم نفوذ پیدا کرد و میان آنان برادری قرار داد.

اسلام برای نیکی و برتری و جمال و کمال، سند و تکیه گاهی شد و در تمام جهان پخش شد، جان ها به روی آن گشوده شد و سینه ها پذیرای آن گردید. مردم دین خود را تنها برای خدا خالص نمودند و با اسلام قدرت گرفتند و از آن حمایت کردند، و هر کدامشان برای اسلام، دعوت کننده ای شدند.

اما امروز کجایند آن قهرمانان که شهرها را می گشودند و آن ها را آباد می ساختند، فرزندان را تربیت می کردند و به عدالت و میزان الهی حکم می راندند؟ امروز که طبق آمارهای رسمی شمار مسلمانان به حدود یک میلیارد و نیم می رسد، همان گونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن ها را وصف نموده خس و خاشاک هستند. خس و خاشاک سیلاب، یعنی عددشان زیاد و کمکشان به همدیگر کم

ص: ۳۰۳

است، یک جامعه‌ی به هم پیوسته ندارند. از نظر جغرافیایی و زبان پراکنده‌اند و در مذاهب و راه‌های گوناگون اختلاف دارند. همیشه تحت تسلط استعمار نظامی و اقتصادی هستند و البته در آینده‌ای نه چندان دور تحت غلبه‌ی استعمار فرهنگی نیز قرار می‌گیرند، زیرا آمریکا نشان داده که برای تغییر فرهنگ مسلمانان دست به کار شده است چرا که به گمان آمریکا، فرهنگ اسلامی، فرهنگ تروریستی است.

قوانین و مقررات مسلمانان امروز، قوانین قراردادی هستند که بیشترشان از قوانین غرب گرفته شده‌اند و هیچ ارتباطی با اسلام ندارند. مسلمانان چون از قانون اسلام دور شده‌اند و آن را برای خود راه زندگانی قرار نداده‌اند، دچار پراکندگی و ضعف و سستی شده‌اند.

خداوند می‌فرماید: **أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟** (۱) آیا قانون جاهلیت را می‌خواهید؟ و برای گروهی که یقین دارند، در داوری از خداوند بهتر کیست؟

خداوند متعال انسانی را که از قانون و حکم الهی پیروی کند و فرمانبردار دستورات خداوند باشد و از نهی شده‌های خداوند دوری‌گزیند، هدایت نموده و او را کمک می‌کند و برای عمل صالح او را موفق می‌دارد. ولی آنکه پشت به اسلام کرده و جز از هوای نفسانی‌اش و آنچه که خواسته‌های نفسانی‌اش به سوی او میل می‌کنند، پیروی نمی‌کند، خداوند چنین انسانی را به خودش و شیطان‌اش واگذار می‌کند و تمام زندگانی‌اش را پر از لغزش و گمراهی می‌کند. خداوند می‌فرماید: **وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا**

ص: ۳۰۴

فَنَسِيَّتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى*؛ (۱) هر که از یاد من روی برتابد بی گمان او را زیستنی تنگ خواهد بود، و روز قیامت وی را نابینا محسور می کنیم می گوید:

پروردگارا چرا مرا نابینا محسور کرده ای درحالی که من بینا بودم. فرمود:

بدین گونه بود که نشانه های ما به سوی تو آمد و تو آن ها را فراموش کردی و همان گونه امروز تو فراموش می گردی.

خداوند شیطان را بر چنین انسانی چیره می کند، زیرا از اینکه زیر پرچم خدا باشد، دوری کرده و نپذیرفته است، این چنین انسانی از حمایت خداوند که برای بندگان پاکش فراوان گردانیده، دور شده است.

امروز مسلمانان پراکنده شده اند و درحقیقت همان طور که در بحث های گذشته و کتاب های قبلی ام گفته ام، مسلمانان از زمان وفات نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از هم جدا و متفرق شدند. قرن پشت قرن آمده، اما مسلمانان همچنان بر تعصب و گروه گرایی خودشان باقی مانده اند و هر گروه خود را به این مذهب و یا آن فکر نسبت می دهد و در میدان های مختلف سیاسی و نظامی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی باهم اختلاف دارند.

و ای کاش اختلاف داشتند و در همان اختلاف می ماندند، اما افسوس که با هم می جنگند و همدیگر را به کشتن می دهند. در جنگ یمن و سعودی که مصر نیز در آن شرکت داشت، مسلمانان به هزاران مسلمان بی گناه دیگر زیان وارد کردند. در جنگ عراق و ایران و جنگ عراق و کویت صدها هزار نفر از مسلمانان کشته شدند و یا مجروح و زخمی گشتند. خسارت های نظامی و اموال مادی، چیزی است که کسی جز خدا نمی تواند مقدار آن را به شماره آورد.

چرا باید خودمان آبروی خودمان را بریزیم؟ چرا باید با دست خودمان

ص: ۳۰۵

فرزندانمان را بکشیم و خانه هایمان را خراب کنیم؟ آیا آنچه استعمار با ما انجام داده کافی نیست؟ چرا هروقت آتش جنگی فروکش می کند، آتش جنگ دیگری شعله ور می شود؟ با تأسف هنوز خود را با قومیت هایمان عزیز و ارجمند می دانیم، آن قوم عربی است و این قوم فارسی، آن قوم ترکی است و این قوم کردی است، این طوری امت اسلام پراکنده شده اند و ارتباطشان از هم گسسته شده است، در همین وضعیت، سران دولت های ما در هرجایی برای خرید اسلحه های گران قیمت باهم مسابقه می دهند، آن ها را انبار می کنند و جز بر ضد یکدیگر از آن استفاده نمی کنند.

اسرائیل فلسطینیان را می کشد، خانه ها و مزرعه هایشان را نابود می کند، ولی همه ی مسلمانان نگاه می کنند و می شنوند اما هیچ حرکتی نمی کنند، بلکه حتی مرزهای خود را می بندند تا مسلمانان داوطلب وارد فلسطین نشوند و سلاح به آن ها نرسد. آیا این زیانی آشکار نیست؟

این جنگ ظالمانه ای است که در تمام دنیا بر ضد اسلام و مسلمانان به راه انداخته اند، اگرچه اسمش را جنگ علیه تروریست ها گذاشته اند، اما مقصودشان از تروریست ها بدون تردید مسلمانان هستند و دیگر برای همه، خاص و عام و سیاسیون و غیر سیاسیون روشن و آشکار شده است. مسلمانان را کشته اند و همچنان در افغانستان، لبنان، مصر، سودان، اردن، فلسطین، سعودی، عراق و ایران می کشند.

مسلمانان را در بوسنی، فلیپین، هند، پاکستان، کشمیر، اریتره، سومالی، الجزایر، عراق و سوریه می کشند. آیا در جهان جایی مانده که در آنجا مسلمانانی باشند که بر ضد آنان جنگی را شعله ور نساخته و در آنجا کشتاری را به راه نینداخته باشند؟

بر همه ی این ها اضافه کن مسلمانانی که در تمام کشورهای عربی و اسلامی

زندانی هستند و به آن‌ها اجازه‌ی یک زندگی راحت نمی‌دهند. و تنها گناهشان هم این است که آن‌ها قانون خدا را به جای قانون‌های قراردادی بشر برگزیده‌اند.

خلاصه اینکه مسلمانان تا هنگامی که همچنان متفرق و پراکنده باشند، هزینه‌ی هنگفت و زیادی را پرداخت می‌کنند و خداوند با این سخنان ما را از تفرقه و جدایی برحذر داشته، آنجا که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ***؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه با دسته‌ای (از دشمن) روبرو شدید پایداری کنید و خداوند را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید. و از خداوند و رسولش فرمانبرداری کنید و اختلاف نکنید که سست شوید و قدرت شما از بین برود، و شکیباشید به درستی که خدا با صبرکنندگان است.

این آیه صراحت دارد که شکست و خواری ما در اثر تفرقه و کشمکش میان خودمان و دوری از خدا و قوانین و مقررات الهی و دوری از سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، سفارش‌هایی که ما را به وحدت و یکپارچگی فرمان می‌دهد و این سبب اصلی همه‌ی مشکلات است.

هرگاه ما پس از شکست و خواری، پیروزی و قدرتمندی را خواستار باشیم باید به احکام و مقررات خداوند متعال و فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای یکی شدن مسلمانان و برپایی یک حکومت برای همه‌ی مسلمانان جهان و لو با مرزهای جغرافیایی متفاوت باز گردیم. نمونه‌ی این امر اکنون موجود است. امروز آمریکا پنجاه و یک دولت را در خود جمع کرده، همه‌ی آن‌ها تحت نظر یک دولت هستند.

ص: ۳۰۷

ممکن است کسی بگوید، این امر در آمریکا به این خاطر است که همه ی آن پنجاه و یک دولت در یک سرزمین هستند و هر کدامشان با دیگری در یک مرز جغرافیایی قرار دارند، اما من می گویم بگذارید مثالم را تکمیل کنم. زیرا منظور من آمریکا با ایالت های یکپارچه ی آن نیست، بلکه مقصود من آمریکا و اسرائیل هستند که بسیار از هم دور می باشند. این دو کشور امروز نمونه ی یک دولت یکپارچه هستند و به تمام مفهوم نظامی، دفاعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یکی هستند. آنچه که مورد نظر آمریکا از تروریست است، همان را اسرائیل مورد نظر دارد. هرچه آمریکا بگوید اسرائیل هم همان را تکرار می کند. حالا وقتی این امر برای آمریکا و اسرائیل، بلکه برای آمریکا و بیشتر دولت های غربی و بلکه دولت های عربی ممکن و جایز باشد، چرا برای دولت های اسلامی که همه ی آن ها در یک عقیده باهم جمعند، ممکن و جایز نباشد؟ ما امروز این وحدت امت اسلامی را در راه پیمایی های ملت های مسلمان در همه ی کشورها و پایتخت های اسلامی به خاطر قدس شریف که قبله ی اول آنان و حرم شریف دوم آنان است، می بینیم، بنابراین اگر تلاش ها یکی شود و نیت ها خالص گردد، وحدت امت اسلام ممکن و آسان می شود.

پس بر همه ی مسلمانان واجب است که برای ایجاد وحدت اسلامی تلاش کنند و این امر زمانی محقق می شود که در دل هر مسلمانی این آگاهی به وجود آید و سپس این آگاهی قلبی به خارج از دل و میدان عمل متحول شود؛ زیرا خداوند می فرماید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۱)** جز این نیست که مؤمنان برادران یکدیگرند، پس میان دو برادرتان را آشتی دهید و از خدا پروا داشته باشید، باشد که بر شما بخشایش آورند.

ص: ۳۰۸

امت اسلامی یک امت است، یک پروردگار دارند که شریکی ندارد، کتاب یکی است و پیامبر نیز یکی است. تمام مسلمانان بر این مطلب که قانون و شریعت اسلامی بر کتاب خدا یعنی قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استوار است، اتفاق نظر دارند و به همین خاطر همه ی آنان به سوی یک قبله که در مکه واقع شده؛ یعنی بیت الله الحرام نماز به پا می دارند. همچنان که بر نمازهای پنج گانه در هر روز و روزه در ماه رمضان و نه در ماه های دیگر و بر پرداخت زکات در هر سال و به انجام مناسک حج در مکه ی مکرمه و ده روز اول ماه ذی الحجه و بر جهاد در راه خدا و بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر به عنوان واجب کفایی که اگر برخی انجام دادند، از دیگران ساقط می شود، اتفاق نظر دارند. همچنان که آنان همگی نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک و خوردن مردار و خون را حرام می دانند و همگی آنان شرک به خداوند متعال، کشتن جان بیگانه‌ای که خداوند جز به حق کشتن او را حرام دانسته است، و سرکشی از فرمان پدر و مادر، زنا، قمار، استفاده از انواع مواد مخدر، دزدی، شهادت باطل و دروغ، ربا، نفاق، غیبت، سخن چینی، ستم و زورگویی به دیگران و دیگر گناهان را از گناهان کبیره می شمارند و گناهانی همچون آزار رساندن به حیوان و گیاه و درخت را از گناهان کوچک به شمار می آورند.

همچنان که همگی آنان به آنچه از طرف خداوند متعال فرورستاده شده ایمان دارند، به خداوند و فرشتگان و کتاب های نازل شده و فرستادگان خداوند، همه ایمان دارند، میان رسولان خدا فرقی نمی گذارند و می گویند ما شنیدیم و اطاعت کردیم. آنان به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم که برترین درووها و پاک ترین سلام ها بر آنان باد ایمان دارند، مسلمانان همگی به همه ی انبیاء و تورات و انجیل و قرآن و هر آنچه که از ناحیه ی خداوند آمده

مسلمانان همگی تلاش می کنند تا کار نیک انجام دهند و از شر و پلیدی دوری گزینند. حال اگر همه ی این ها درست باشد که درست هم هست، دیگر چه دلیل و انگیزه ای برای این پراکنندگی و دشمنی میان مسلمانان باقی می ماند؟ کدام دین در عالم وجود، مثل این دین بزرگ است که هیچ خوبی را رها نکرده، جز آنکه بر عمل به آن خوبی تشویق و ترغیب نموده و هیچ بدی و پلیدی را ترک نکرده، جز آنکه از آن نهی نموده است، و هیچ امری از امور زندگانی را رها نکرده، جز آنکه آن را توضیح داده و مشکلات آن را حل نموده است.

پس چرا پیروان این دین بزرگ پراکنده شده اند و طایفه ها و مذهب های مختلفی گشته اند که هر کدام دیگری را تکفیر می کنند؟ و برخی به نبرد با دیگری برخاسته اند؟ به راستی که تنها به خاطر نادانی، تعصب، دوست داشتن دنیا و خودخواهی است، که اگر نادانی را به شناخت و دانش، و تعصب را به شرح صدر و پذیرفتن دیدگاه دیگران و گوش دادن به نظر و رأی آن ها، و دوست داشتن دنیا را به دوست داشتن خدا و رسول او، و دوست داشتن حقیقت و دوست داشتن آخرت، و خودخواهی تنفرآمیز را به رعایت مصلحت جامعه و فداکاری به خاطر حفظ جامعه، تبدیل کنیم و جایگزین نماییم و اگر هرکسی مقداری به خاطر مصالح جمعی کوتاه می آمد، قطعا ما به وحدت اسلامی نزدیک تر می شدیم.

قرآن کریم به ما یاد داده که هرکدام از ما فرد بودن خود را ذوب در جمع کنیم، قرآن می فرماید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛** (۱) **إِهْدِنَا؛** (۲) **سَمِعْنَا**

ص: ۳۱۰

۱- (۱) . حمد (۱): ۵.

۲- (۲) . حمد (۱): ۶.

وَ أَطْعَمْنَا؛ (۱) رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا؛ (۲) لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا؛ (۳) لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا؛ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ؛ وَ اعْفُ عَنَّا؛ وَ اعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا؛ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا. (۴) این گونه قرآن به ما یاد داده که حتی در دعاهایمان جمع را در نظر داشته باشیم و تنها برای خودمان دعا نکنیم. خداوند متعال همیشه ما را با عبارت جمع ندا داده است، یا بَنِي آدَمَ؛ یا أَيُّهَا النَّاسُ؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ این عبارت به ما یادآوری می کند که خداوند متعال جمع را دوست می دارد. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هم فرموده است: «يد الله مع الجماعة»؛ (۵) یعنی قدرت خدا با جماعت است.

من یک بار دیگر بر وحدت اسلامی تأکید می نمایم زیرا وحدت، تنها راه حل برای عزت و قدرت و پیروزی و سالم ماندن جامعه ی اسلامی از انحراف است و هیچ تناقضی میان این دعوت من به وحدت اسلامی و آنچه که در کتاب های قبلی ام نوشته ام وجود ندارد.

من همه ی هدفم همیشه این بوده که مسلمانان زیر یک پرچم جمع شوند تا تفرقه و پراکندگی را ریشه کن کنند و به اصل اصیل و سرچشمه ی پاکی بازگشت نمایند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آن را در حدیث ثقلین که نزد مسلمانان آن حدیث متواتر است، مشخص و معین نمودند.

در پایان این فصل از خداوند متعال می خواهم تا خداوند امور مسلمانان را سر و سامان دهد، صف های ما را یکی کند، از خطاهای ما چشم پوشی کند، و کینه ها و دشمنی ها را از دل های ما بکند، زیرا همه ی اینها از افسون های شیطانی است که

ص: ۳۱۱

۱- (۱) . بقره (۲): ۲۸۵.

۲- (۲) . آل عمران (۳): ۱۹۳.

۳- (۳) . آل عمران (۳): ۸.

۴- (۴) . بقره (۲): ۲۸۶.

۵- (۵) . میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۵۲۷.

بدون خستگی و ملالت برای پراکندگی و جدایی انداختن میان ما مسلمانان تلاش می کند، تا پس از آن برای او آسان باشد که ما را از راه مستقیم الهی منحرف کرده و به کفر وارد نماید و ما از آفریدگاران دور سازد و از آن پس گوش به فرمان او باشیم. خدا شیطان را لعنت کند، او در نزد خدا نقشه اش را که برای مسلمانان آماده کرده، آشکار ساخته، آنجا که خداوند می فرماید:

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ *؛ (۱) شیطان گفت مرا تا روزی که همه برانگیخته می شوند مهلت ده، خداوند فرمود تو از مهلت داده شدگان هستی.

شیطان گفت: به خاطر آنکه مرا از راه در بردی بر سر راه راست تو به کمین آنان می نشینم. آن گاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ آنان به سراغشان خواهم رفت، و بیشتر آنان را سپاس گزار نخواهی یافت.

و در آیه ای دیگری فرموده است: قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ *؛ (۲) شیطان گفت:

پروردگارا برای آنکه مرا به بیراهه بردی، در زمین (بسی ها را) در دید آن ها زیبا جلوه خواهم داد و همه ی آنان را جز بندگان مخلص و پاک شده ی تو را گمراه می کنم.

پروردگارا ما را از بندگان پاک و خالص شده برای خودت قرار ده، آنان که شیطان بر گمراهی و انحرافشان از راه مستقیم تو، توانایی ندارد.

ای مسلمانان در همه جای جهان، از دست شیطان رانده شده و لشکر و

ص: ۳۱۲

۱- (۱) . اعراف (۷): ۱۴-۱۷.

۲- (۲) . حجر (۱۵): ۳۹-۴۰.

کمک کاران او به خداوند پناه برید و خود را به سلاح بسم الله الرحمن الرحيم مسلح کنید، و تنها برای خدا که دین را برای او خالص گردانیده اید کار کنید تا خداوند متعال به شما مصونیت و استواری الهی عطا کند که پس از این، نه شیطان و نه یاران او می توانند به شما نزدیک شوند، زیرا در آن صورت شما شعله ای از نور هستید که هر شیطان سرکشی را می سوزاند.

ای مسلمانان، هنگام وحدت شماست، شما امروز با چشم خود می بینید که قدرت های پلید و کفر چگونه می خواهند شما و دین شما را و هر آنچه که از آن بوی اسلام به مشام می رسد نابود سازند. خدا شما را رحمت کند، قبل از گذشت وقت بیدار شوید، - و منظورم از قبل از گذشت وقت یعنی قبل از آن است که مرگ شما را فرا بگیرد، - در حالی که شما غافل هستید. در این صورت اگر بیدار نشوید خداوند متعال به جای شما قوم و گروهی دیگر را جایگزین می کند تا دین خدا را یاری کنند و شما از زیان دیدگان خواهید بود.

به راستی که راست ترین سخن که دل های سرگردان را هدایت می کند و با آن در شب و روز، یادکنندگان بهره می برند، سخن خداست و راه روشن و استوار اوست. از شیطان رانده شده به خداوند پناه می برم. این فرمان خدا و ندای او برای همه ی مسلمانان است، هیچ مسلمانی از آن استثنا نشده است، همان ندایی که چهارده قرن پیش آمده، همان ندا امروز هم هست. تاریخ برمی گردد و آنکه آگاه گردد، تقصیری متوجه او نیست و همان گونه که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده:

«مسلمانان همچون جسم و جسد یگانه ای است که هرگاه عضوی از آن از دردی بنالد، اعضای دیگر آن جسد نیز به درد می آیند.» مسلمانان، پس از این پیام، دیگر پیامی نمی رسد، پس ای صاحبان خرد پند گیرید.

سپاس فراوان برای خدایی است که شبیهی برای او نیست، سپاس برای کسی، که عزیز و بزرگوار است، پروردگار آسمان ها و زمین، کسی که سرپرست من است و بر من با خیر و سلامتی منت نهاد، پس از آنکه بیمار بودم. و مرا با توفیق و کمکش یاری ام نمود و پس از آنکه در تنگنا بودم به گشایش رساند.

پروردگارا علاقه مندم کن تا نعمت تو را که به من و پدر و مادرم عطا نمودی سپاس گزار باشم و عملی نیکو انجام دهم تا تو را راضی کند، به رحمت خود مرا در بندگان نیکو کارت وارد نما.

پروردگارا من به رحمت تو که هر چیزی را فرا گرفته می خواهم تا امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که بنده و رسول توست و کسی است که او را برای پایان رسالت برگزیدی رحم نمایی.

پروردگارا به محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم مقام و برتری و بلند مرتبگی عطا نما و او را به مقام پسندیده ای که وعده اش کرده ای برانگیز، به درستی که تو خلف وعده نمی کنی.

پروردگارا بر او و بر خاندان پاکش درود فرست، درودی که فراوان، پربرکت، پاک، لذت بخش و همیشگی باشد. به همیشگی قدرت و بزرگواری تو.

ای پروردگار عالمیان، بر رحمت گسترده ات بر امت محمد رحم نما، و بر آنچه که مردان و زنان مؤمن کسب کرده اند بخشش عطا نما، به حق خودت و حق محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و حق خاندان پاکش، تو بخشنده ی مهربانی که گذشت را دوست می داری پس از ما گذشت کن.

از همه ی برادران عزیزی که در هنگام سختی از گذشته در کنار من مانده اند، تشکر می کنم، زیرا می گویند: «برادری، در هنگام سختی شناخته می شود.» و به

ویژه از مؤمنان راستینی که در پنهان بیشتر عمل می کنند تا در آشکارا، از برادران سید علی شریف ایرانی، و ابو همام فائق الاسدی و عبد المنعم حمّاده و حاج فؤاد بیضون و دکتر صلاح العنزی و دکتر محمد عجبور و زین شریف تشکر می کنم، و از برادر فاضل و عزیزی که در تهیه ی این کتاب سهم بسزایی دارد و از آنجایی که قصد خلوص برای خدا داشته است از من خواست که نامش را نبرم بسیار تشکر می کنم.

همچنان که از دار الحکمه الاسلامیه و از مدیر محترم و دانشمند بزرگ آن، آقای شیخ محمد علی الهی تشکر می کنم. ایشان این فرصت را برای من آماده کردند تا در این ساختمان بزرگ که قبلاً کنیسه ای برای مسیحیان بوده است، برای پناهندگان و مهاجران مسلمان سخنرانی کنم. ایشان و کارکنان دار الحکمه، کنیسه را به یک مرکز اسلامی بزرگ تبدیل کرده اند. در بالای ساختمان اسم خدا می درخشید، همان گونه که در داخل آن، نور هدایت و معرفت می درخشید. در اینجا با چهار زبان عربی و انگلیسی و فارسی و فرانسوی، بحث ها و میزگردها و سخنرانی هایی در موضوع های مختلف فکری و ادبی و شعری و عقیدتی و فلسفی صورت می گیرد.

ضمن اینکه یک مدرسه عربی اسلامی نیز دارند که در آنجا هم تعداد زیادی از فرزندان پسر و دختر مهاجران رفت و آمد می کنند.

بدون شک همت آقای الهی بلند و بزرگ است، او هر روز پیشرفت می کند و با خودش دار الحکمه الاسلامیه و کارکنانش که در جامعه ی آمریکا هستند را ترقی می دهد و بالا می برد.

من به آن ها و هر دعوت کننده به دین اسلام این کتاب و این تلاش را هدیه می کنم.

دکتر محمد تیجانی سماوی

ص: ۳۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

